قند پارسی

مدیر مسئول

رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر شریف حسین قاسمی

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو

شماره ۱ پائیز ۱۳۶۹ (۱۹۹۰)

مشاوران :

پرفسور نذیر احمد

پرفسور سید امیر حسن عابدی

پرفسور عبدالودود اظہر دہلوی

قند پارسی

خطاط : سید میر ساند و محمد ہاشم عمزادہ

ناشر : رایزنی فرہنگی سفارت جمہوری اسلامی ایران

۱۸ - تلک مارگ ، دہلی نو ، ۱۱۰۰۰۱

تلفن : ۴ - ۳۸۳۲۳۲

فهرست مطالب

● سخنی با خوانندگان :

بسمه تعالی

سخنی با خوانندگان:

سرنامه بنام آن خداوند	که دلها را به خوبان داد پیوند

روابط دو ملت و دو کشور کهنسال ایران و هند نیاز به مقدمه ندارد و بقول پاندیت جواهر لعل نهرو (۱)، در بین ملل و اقوام و نژادهای بسیاری که با زندگی و فرهنگ هند رابطه داشته اند و در آن نفوذ کرده اند قدیمی‌ترین و مداوم‌ترین آنان ایرانیان بوده اند و براستی هم این ارتباط بر پایه‌ای استوار است که ریشه در عمق تاریخ و فرهنگ دو ملت دارد و تا ریشه در آب است امید ثمری هست.

اشتراکات فراوان و یگانگی های فرهنگی دو ملت آنچنانست که ایرانیان درین سرزمین بیگانگی نمی بینند و به یقین یکی از اصلی ترین این عوامل زبان و ادبیات فارسی است.

اگر ابتداء حضور زبان فارسی در شبه قاره را سنه ۱۰۰۱ میلادی بدانیم ناشیانه از درک عمیقترین خویشاوندی های زبانی در طول تاریخ فرهنگی دو کشور غفلت ورزیده ایم. بی شک سرمطلع گسترش این زبان را در هندوستان نباید در فتوحات غازیان غزنه و یا صوفیان و بازرگانان ایرانی دانست گرچه هر یک از ایشان بسهم خود تأثیری شگرف بر این همنوائی فرهنگی داشته و

(۱) از کتاب کشف هند، تألیف جواهر لعل نهرو

و طوطیان هند را شکرشکن کرده اند. همین همزبانی و همنوائی و همبستگی عمیق فرهنگی ما را بر آن داشت تا ما نیز بسهم خود درین وادی به انجام وظیفه ای خطیر دست زنیم و در حد امکانات و همت خویش با عاشقان شیفته این زبان شیرین و فرهنگ استوار درین سرزمین همنوا شویم و فریادرسای آنان را که در تلاطم امواج اقیانوس توطئه دشمنان فرهنگ برای پاسداری از میراث تاریخی و فرهنگیشان بلند است بگوش جهانیان برسانیم و سکانداران حرکت و حیات این کشتی را به پاسداران این حریم در سراسر جهان بیش از پیش بشناسانیم. تشخیص چنین نیازی از چند سال پیش داده شده بود و دلائل عدیده ای نیز برای آن داشتیم که در رأس آنها جلوگیری از خطر یک انقطاع فرهنگی و معنوی مردم شبه قاره هند با تاریخ گذشته شان است. بعقیده ما نپرداختن باین مهم غفلتی است که میتواند ملتی را که قریب به هزار سال ارزنده ترین آثار تربیتی اسلامی و اخلاقی خویش را به فارسی تدوین کرده است با آنهمه مجموعه ارزشمند بیگانه سازد و نسل حاضر را در مقابل پرسش نسلهای آینده بی جواب گذارد و فاجعه ای رخ دهد که وجدان بشریت آگاه هرگز از آن نخواهد گذشت.

گرچه همت مردانه عاشقان زبان و ادبیات و فرهنگ فارسی در شبه قاره ستودنیست لیکن ما را ازین تلاش و تصمیم بی نیاز نمی کند در حال حاضر مجلهٔ "بیاض" و "ایندوایرانیکا" تنها مجله هائیست که به فارسی در هندوستان منتشر میگردد تا در آن مقالات و تحقیقات دانشمندان و نویسندگان هند معرفی شود و بیقین این اقدام ارزشمند به تنهائی برای برآوردن نیاز

کافی نیست و سعی بیشتر را میطلبد. امیدواریم که این فصل نامه در حد خود مؤثر افتد تا فاصلهٔ جغرافیایی ما را با همزبانان و حتی فواصل تاریخی را با گذشتگان کوتاهتر کند.

در نظر است بخواست خداوند درین فصل نامه به گردآوری تحقیقات و تجربیات و یافته ها و اطلاعات گوناگون پاسداران زبان و ادبیات فارسی پرداخته و مقالاتی ارزشمند از دانشمندان هندی و ایرانی بچاپ برسانیم. مطالبی که به نوعی در ربط با زبان و ادبیات فارسی، فرهنگ ایرانی، تأثیر فرهنگی ایران و ایرانیان بر هند، تأثیر زبان فارسی بر زبانها و گویشهای مختلف هند، روابط هند و ایران و نظایر آن باشد. بعلاوه در نظر است که بخشی از فصل نامه به چاپ رسائل و آثار تحقیقی کوتاه و قدیمی اختصاص داده شود تا امکان دست یابی شیفتگان باینگونه رسایل که عمدتاً چاپ نشده اند، فراهم گردد و باین ترتیب شاید قدمی مفید در راه شناساندن تاریخ و زبان و ادبیات فارسی در هند برداشته باشیم. معتقدیم که این فصل نامه میتواند مشوق بسیاری از استادان و دانشجویان دوره های عالی زبان و ادبیات فارسی در هند باشد تا در نهایت تلاش و دقت، مطالب مفید تحقیقی خویش را باین طریق به نظر خوانندگان محترم در سراسر جهان فارسی زبانان برسانند. معرفی کتب چاپ شده در هند در ربط با موضوعات فوق الذکر و معرفی چاپهای تازه در ایران نیز برای دوستداران مد نظر است.

اختصاص بخشی از مجله به اخبار فرهنگی مربوطه در دو کشور ایران و هند و ارائهٔ اشعاری از شاعران این دو سرزمین، نیز بر تنوع و شیرینی مطالب

خواهد افزود.

در هر حال قدم اولیست که نمیتواند خالی از خطا باشد. ضمن دعوت از کلیه عزیزان جهت ارسال مطالب و مقالات و تحقیقات چاپ نشده آنان جهت بررسی و چاپ در فصل نامه، امید ما به راهنمایی ها و همکاری استادان و دانشمندان از سراسر گیتی است تا ما را در این راه یاری دهند و قدمهای لرزان اولیه را به گامهای استواری در ارائه این خدمت مبدل سازند و صد البته که توفیق الهی را نیز شب و روز طلب میکنیم که:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ... دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

والسلام

رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - هند

استاد نذیر احمد، دانشگاه اسلامی علیگر

معرفی قدیمی‌ترین نسخهٔ خطی میخانهٔ عبدالنبی فخرالزمانی

تذکرهٔ میخانه یکی از بهترین تذکره‌های فارسی است که در ۱۰۲۸ هـ اتمام یافته چنانکه از قطعهٔ تاریخ زیر واضح میشود:

در جهان از جمع ساقی‌نامه‌ها — ساختم میخانهٔ رندانه‌ای
کز سواد خط آن آید بچشم — بی‌تکلف معنی مستانه‌ای
بس که جوش بادهٔ معنی در وست — بیت بیت او بود میخانه‌ای
شیرگیری گر از و آید برون — بشکند بتهای هر بتخانه‌ای
عقل آمد وز پی تاریخ آن
بادهٔ در میخانهٔ رندانه‌ای

نویسندهٔ میخانه عبدالنبی فخرالزمانی از قزوین بود و در زمان حکومت جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷) به هندوستان وارد شد و اکثر نقاط هند را سیاحت نمود چنانچه تذکرهٔ میخانه را در ۱۰۲۸ هـ در پتنه بنام نواب سردار خان به اتمام رسانید و ساقی‌نامهٔ خود را که شامل میخانه است نیز بنام نامی این نواب معنون ساخت.

تذکرهٔ میخانه شامل سه قسمت است و هر قسمت را بنام مرتبه موسوم کرده است. مرتبهٔ اول شامل احوال سخنورانی که داعی اجل را لبیک اجابت

گفته و سر در نقاب خاک تیره کشیده اند "،

مرتبه دوم "در ذکر شعرائی که درین ایام خجسته فرجام در حیات شده و اشتهار سرشاری دارند "،

مرتبه سوم "در ذکر فصحای که مؤلف کتاب با ایشان برخورده و با ایشان صحبت داشته "،

اگرچه این تذکره در سال ۱۰۲۸ اتمام یافته بود اما مؤلف بعداً درین ترمیم و تنسیخ و حک و اصلاح نموده و ازین جهت در نسخه های این تذکره اختلافات زیاد از لحاظ تعداد صاحبان ترجمه دیده میشود.

این تذکرهٔ مهم دو بار چاپ شده ، دفعه اول به ترتیب و تصحیح پرفسور محمد شفیع در سال ۱۹۲۶ در لاهور از چاپ در آمده ، پرفسور مزبور از روی دو نسخه یعنی : نسخهٔ ای که بسیار معتبر و مهم بود اما ناقص است و نسخهٔ کتابخانهٔ رضا رامپور که در ۱۰۳۹ انتساخ شده بود ، چاپ نموده بود بعداً محقق ایرانی آقای گلچین معانی از کمک دو نسخه دیگر با حواشی مفصل در سال ۱۳۴۰ شمسی ۱۹۶۲ میلادی انتشار داده .

چهار نسخهٔ بالا که در هر دو چاپ بکار برده شده بقرار زیر است :

ا - نسخهٔ شخصی پرفسور محمد شفیع :

تعداد اوراق ۲۹۷ ، تقطیع $8\frac{1}{2} \times 4\frac{1}{2}$ اینچ ، تقطیع متن نوشته $5\frac{1}{2} \times 2\frac{1}{2}$ اینچ ، سطور ۱۵ ، بخط نستعلیق ، تاریخ کتابت ندارد ، ناقص الاول است چندورق در ابتدا افتادگی دارد ، دیباچه و ترجمه احوال نظامی کاملاً از بین رفته چند ورق از نسخه نیست شده ، در کتاب زیر عنوان "ساقی نامهٔ طالب آملی" تقریباً چهار صفحه بیاض است بعضی جاها پیوندکاری شده و بعضی جاها عبارت حاشیه ناقص است

من حیث المجموع متن این نسخه از نسخهٔ اسپور صحیح‌تر است.

۲- نسخهٔ اسپور:

اوراق ۲۴۱، تقطیع $7\frac{1}{4} \times 4$، تقطیع متن نوشته $5 \times 2\frac{3}{4}$ اینچ، سطور ۱۵، خط نستعلیق، حروف ریز جابجا پیوندکاری، و در ابتدا اقلاً یک ورق افتادگی دارد و ساقی نامهٔ طالب آملی چند صفحه بیاض مانده یعنی مانند نسخهٔ اول تاریخ کتابت ۱۰۳۹ ه. بر این نسخه یادداشت زیر نوشته شده:

«در ۱۰۲۲ تصنیف شده و در ۱۰۳۹ بصحت مصنف برای نذر جهانگیر بجدول طلا مرتب گشته بدو گذرانیده».

درین عبارت سنهٔ تصنیف ۱۰۲۲ یقیناً غلط است البته تاریخ کتابت ۱۰۲۹ ه که در آخر نسخه نیز آمده درست است، بنابرین واضح است که این نسخه در زندگانی مؤلف تهیه شده بود اما چون جهانگیر در ۱۰۳۷ فوت شده بنابرین تقدیم نسخه در ۱۰۳۹ ممکن نیست.

۳- نسخهٔ آقای عبدالحسین بیات:

این نسخه که اساس طبع گلچین معانی است سابقاً متعلق به مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی بوده چنانچه از خط و امضای در حاشیه بعضی صفحات نمودار است اما از دیباچهٔ این نسخه چند صفحه ساقط است. قطع $19\frac{1}{2} \times 30$ در ۴۴۰ صفحه، هر صفحه ۱۷ سطر خط نستعلیق، چند صفحه سوختگی دارد که بعداً وصالی شده، در پایان نسخه آمده:

«تمت الکتاب بعون الملک الوهاب بتاریخ روز جمعه نوزدهم شهر ذی قعده سنه ۱۰۷۱ احدی و سبعین و الف... الخ».

۴- نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملک به شماره ۴۲۵۷:

این نسخه سیزده صفحه از اول و شش صفحه از آخر افتادگی دارد و بجز دو صفحه دیگر که از اواسط آن افتاده است دیگر نقصی ندارد و از حیث خط از نسخ بیاض بهتر است.

چنانکه در فوق آمده این دو نسخه اخیر را آقای احمد گلچین معانی در تصحیح میخانه چاپ سال ۱۹۶۳ بکار برده اند، ناگفته نماند که راقم السطور نسخه ملک را در ۱۹۵۵ که در دوره اقامت خود در تهران تحت مطالعه قرار داده بودم و مندرجات اضافی آنرا ضبط نموده چنانچه یک مقاله مفصل در اورینتل کالج میگزین لاهور انتشار دادم و این مقاله در سه شماره آن مجله چاپ شده بقرار زیر:

نوامبر ۱۹۵۶ معرفی میخانه و نسخه ملک ۱ تا ۵ صفحه
مندرجات اضافی ۷ تا ۴۸ صفحه
فوریه ۱۹۵۷ مندرجات اضافی ۴۹ تا ۸۰ صفحه
اوت ۱۹۵۷ مندرجات اضافی ۸۳ تا ۱۱۷ صفحه

ناگفته نگذریم که در همین مقاله که اصلاً مبنی است بر معرفی نسخه ملک و مندرجاتی که این نسخه از نسخه چاپی اضافه دارد، در این مقاله ضمناً به نسخه سید عبدالرحیم خلخالی اشاره شده که سید مزبور از این نسخه در ترتیب دیوان حافظ استفاده نموده اند، بدین عبارت:

"نسخه دیگر در ایران پیش سید عبدالرحیم خلخالی است که در سال ۱۰۷۱ کتابت شده، ر.ک: دیوان حافظ مرتبه خلخالی دیباچه ص (۱ یا ۲)، و در حاشیه ص ۸۳ نسخه علیگرهیم که قدیمترین نسخه میخانه است، اجمالاً معرفی شده و در تصحیح متن صفحه ۸۳ تا ۱۱۷ بکار برده شده."

آقای احمد گلچین معانی در تصحیح میخانه از شماره های مختلف مجله اورینتل کالج لاهور استفاده نموده اند حتی از مقاله بنده به عنوان فزونی استرآبادی در شماره اول مجله

مزبور به شماره نوامبر ۱۹۵۸ تذکر داده اند، اما از شماره های سه گانه که شامل همه غزلیات اضافی که بعد از هفت سال در میخانهٔ چاپ آقای معانی شامل شده هیچ ذکری نیست، با لفظ دیگر آقای مزبور هیچ توجهی به سعی بنده نداده و گویا سعی اینجانب نه فقط ناشکور مانده بلکه بهدر رفته. اگر آقای مزبور این شماره ها را میدیدند مطلع میشدند که آقای خلیلی نسخهٔ خویش را در تصحیح دیوان بکار بستند و بعلاوه آن یک نسخهٔ مهم در کتابخانهٔ دانشگاه علیگر وجود دارد و آن نسخه از همه نسخه های مکشوف معتبر است.

آقای معانی به نسخهٔ نور عثمانیه استانبول اشاره نموده و از روی آن قسمت فاقد نسخه های چهارگانه را جبران نموده اما معلوم نشد که چرا آن دانشمند محترم در مقابلهٔ متن کتاب از آن نسخه خودداری نموده. آقای پرفسور محمد شفیع در مقاله شامل مجلهٔ اورینتل کالج شمارهٔ فوریه ۱۹۵۹ بعنوان خزاین مخطوطات استانبول تذکر داده که در استانبول یک نسخهٔ کامل وجود دارد چون تفحص این نسخه یافته نشود معلوم نیست که این همه نسخهٔ نور عثمانیه استانبول است که آقای معانی نقصهای نسخ را رفع نموده و این نسخه بنابر گفتهٔ آقای مذکور متعلق به هزار و دویست یا کمی قبل و بعد از آن تاریخ است.

پس از این توضیحات میخواهم تفصیلات نسخه که زیر مطالعهٔ این بنده از دیر باز است و آقای گلچین معانی از آن اطلاع ندارند درین جا بیاورم.

این نسخه زیر شمارهٔ صندوق ۳/۸ ذخیرهٔ میر عالم در کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر نگاهداری میشود، اوراق ۴۲، تقطیع ۱۷٫۵×۱۰ سانتی متر تقطیع متن نوشته ۱۱٫۷×۶٫۱ سانتی متر، هر صفحه ۱۵ سطر دارد، بخط نستعلیق روشن و خوانا و خوب در ابتدا افتاده دو ورق ساقط است زیرا که ۳۲ سطر که از ابتدا تا «تراز نامش زبان آفرینش» (مصرعهٔ اول) [چاپ[1] گلچین صفحه ۲۰۱] افتادگی دارد و این

افتادگی از هر سه نسخه چهارگانه که هر دو مرتب بکار رفته اند، کمتر است، اقلاً ده سطر از نسخه چاپی پرفسور اضافه دارد.

ابتدا نسخه: با دو دل زنده جان آفرینش.

این مصراع دوم است، و مصراع اول بقرار زیر است:

تراز نامش زبان آفرینش

خاتمه نسخه اینست:

تمت تمام شد کتاب میخانه بجهت سرآمد بلبل گلشن سخندانی
مؤلف نسخه معانی عبدالنبی فخر الزمانی ۶ شهر ذی حجه سنه ۱۰۳۶

ازین عبارت واضح است که کاتب این نسخه را برای نویسنده تذکره یعنی عبدالنبی فخرالزمانی نوشته و هیچ نسخه دیگر برای مؤلف رونویس نشده بود وچون مؤلف در سال ۱۰۳۶ بقید حیات بود، قول کاتب درست بنظر می آید.

اهمیت این نسخه به وجوه زیر است:

اولاً اینکه در حیات مؤلف رونویس شده

ثانیاً برای مؤلف استنساخ یافته.

ثالثاً از همه قدیمتر است، نسخه رامپور در سال ۱۰۳۹ یعنی سه سال بعد و نسخه خلخالی ۲۲ سال بعد رونویس شده.

رابعاً هیچ افتادگی در میان نسخه ندارد.

خامساً بجز چهار ورق ابتدا که پیوندکاری شده، هیچ نقصانی در نسخه دیده نمیشود

سادساً ممکنست که در تحت نظر مؤلف در آمده باشد زیرا که در همین کتاب تصحیح دقیق بنظر می آید.

ساجا بجز چهار ورق در ابتدا این نسخه مورد احتیاج پیوندکاری نشده و روشن است. تماماً خط نستعلیق، صاف و خوانا و روشن است.

مندرجات این نسخه بدین قرار است

دیباچه مع فهرست مندرجات : تا ورق ۸

رتبهٔ اول، سخنورانی که فوت شده بودند

۱ نظامی گنجوی	ورق ۸	۱۵ قدسی مشهدی	ورق ۱۲۶
۲ عراقی	۳۵	۱۶ فیضی هندوستانی	۱۳۱
۳ امیر خسرو	۴۰	۱۷ نوعی خبوشانی	۱۳۵
۴ خواجوی کرمانی	۴۹	۱۸ غیاثا اصفهانی	۱۴۵
۵ خواجه حافظ	۵۴	۱۹ میرزا غازی ترخان	۱۵۲
۶ جامی	۶۴	۲۰ شکیبی اصفهانی	۱۵۸
۷ هاتفی	۷۵	۲۱ صیفی	۱۶۵
۸ پرتوی	۷۶	۲۲ میر سنجر کاشی	۱۶۷
۹ امیدی رازی	۸۶	۲۳ ملک قمی	۱۸۶
۱۰ شرف جهان قزوینی	۹۰	۲۴ ظهوری	۱۹۱
۱۱ قاسم جنابدی	۹۱	۲۵ ابوتراب فرقتی	۲۲۰
۱۲ وحشی یزدی	۱۰۴	۲۶ آقا صفی اصفهانی	۲۲۶
۱۳ حسین ثنائی	۱۱۱	۲۷ فغفور گیلانی	۲۲۹
۱۴ عرفی شیرازی	۱۱۹	۲۸ فیض خان دکنی	۲۳۶

۳

مرتبهٔ دوم

مرتبهٔ سوم ۴

خاتمهٔ کتاب ۴۰۲، تاریخ اتمام ۴۰۴

خصایص املائی نسخهٔ علیگره:

در کلماتی مانند مردانگی، گشت، مرگ

۱- ک به جای گ، بدون استثنا. اما بای فارسی و جیم فارسی دارای
سه نقطه (پ، چ) هستند.

۲- همزه (ی) بطور علامت اضافت مانند سلسلهٔ ایشان ۲۲۶
میانهٔ این ۲۲۶، ناره‌ٔ زنان (ایضاً)، نشو و نما دهندهٔ خردمندانست
همزه (ء) بطور یای تنکیر مانند جریدهٔ زنان از قلعهٔ بدن (۳۸۱)

میخانهٔ رندانهٔ

همزهٔ اول علامت اضافت و همزهٔ دوم بطور اسم تنکیر

معنی مستانهٔ

همزه در مستانه به طور اسم تنکیر آمده

بود میخانهٔ

در میخانه همزه بطور اسم تنکیر بکار برده شده

هر بتخانهٔ

در بتخانهٔ همزه اسم نکره است

باده در میخانهٔ رندانهٔ

در میخانه همزه علامت اضافت و در رندانه یای تنکیر (ورق ۴۰۴)،
اما شمار این همزه در حروف جمل نیست. اگر بروش امروزی رندانه‌ای بنویسند

عدد دو حرف « ا + ی (ای)» اضافه میشود و در این صورت قطعهٔ تاریخ بجای ۱۰۲۸، ۱۰۳۹ میشود و این غلط است.

۳ – واژه‌ها مانند هرزه گوئی، هرزه درائی، خودستائی (۳۸۰) کامجوئی نکوئی (۲۱۶) بدینطور آمده:

هرزه گویی، هرزه درایی، خودستایی، کامجویی، نکویی، همزه درین کلما حذف شده و فقط شوشه‌ایست که بر وجود ایشان دلالت می‌کند، و در دو نقطه دو یا را باشند

زیر حرف ی اکثراً دو نقطه گذاشته شده

۴ – در صورت جمع بستن اسماء غیر ذوی العقول علامت جمع «ها» پس از گذاشتن های مختفی افزوده میشود و بهمین صورت در مخطوطات قدیم فارسی دیده میشود مانند آدمی زادهای (۳۷۹ ب) بجای آدمی زاده‌های، ساقی نامها (۴۰۳ ر) بجای ساقی نامه‌ها. – اما وقتی که بجای علامت جمع با جزء دیگر شامل شود های مختفی باقی ماند مانند باده پرست (۳۸۰)

۵ – صورت دقیق نقطه‌گذاری و اعراب نویسی هیچ جا دیده نمی‌شود، حتی از علامت اضافت (زیر) که در مفهوم تاثیر فوق العاده دارد، نیز خودداری نموده شده، هیچ جا تشدید بر حرفهای مشدد دیافته نمیشود و بهمین عمل در فقرات عربی نیز بکار آمده، مانند قدس سره (۲۱۶ ب) بجای قدّس سرّه، معزز بجای معزّز، مقرب بجای مقرّب، مفوض بجای مفوّض، تردد بجای تردّد (۲۲۶ ر)

۶ – پیوستگی دو کلمه نیز در خور توجه است:

(۱) «می» اکثراً پیوسته بکلمه یا جزء دیگری می‌آید، مانند علیحده، میده اند، میفهماند، میکشند

میرسد ، ۳۰۰ ، اما گاهی می نمود ، دیده می شود ، ۳۷۹ ، پیوست آمده .

(ب)

اما دو جزء در کلمات مانند نخور (۳۰۰) ، شاهنشاه ، زنهارگر (۳۹۷) ، اما در کلمات مانند می کشی (۳۷۹) ، فرمان روائی (۳۸۱) ، دل نشین (۳۸۰) هردو جزء جدا آمده .

(ج) ، بای نفی از کلمه اکثراً جدا دیده میشود .

مانند بی پروایی ، ۳۷۹ ،

(د) ، رجحان پیوست نویسی بر جدا نویسی زیاد یافته میشود ، مانند

صباتنجان و زنجان ، ۳۸۱ ، انجمن ، ۳۰۰ ، آنزمان ، ۳۷۹ ، آنقدر ، ۲۲۶ ، همدران ، ۳۸۳ ، عالیمقدار ، ۳۹۸ ، عالیجاه ، عالیشان ، ۳۸۳ ، میخانه ، ۴۰۴ ، همارا ، ۳۰۰ ،

(ه) ، بای اضافه همراه کلمه نوشته شده مانند :

بدارالعیش ، ۲۲۶ ، بسرحد ، ۳۰۰ ، بهندوستان ، ۳۰۰ ، بسی ، ۳۷۹ ، (به + سی) بدو (۳۸۲) ، بانصرام (۳۸۳) ، باگره ، ۴۲۸ = به اگره بتحقیق ، ۲۱۶ ، اما به گاهی جدا نیز آمده ، مانند به مرادی (۳۷۹) بشصت ، ۲۱۶ ، به بنگش ، ۳۸۳ ، بای زینت و بای نفی پیوست افعال دیده میشود ،

مانند نگفته ، ۳۰۰ ،

۷ - کلمات مانند برده باری (= بردباری) ، ۳۸۱ ، بی پروای ودها ، ۳۷۹ ، ۳۸۰ ، بجای بی پروائی ، آمده است . معلوم نیست که این تخصیص املائی

است یا زمان

۸ - املای بعضی از واژه ها مورد توجه است ؛ مانند خورشید (۱۳۲۶) که در مخطوطات قدیم بصورت خرشید می آید ، همچنین میرزای ۳۸۱ .

۹ - در بعضی کلمات توجه به مد زیاد دیده میشود ، مانند در آن ، مرآمد (۲۱۶) .

۱۰ - در تألیف اضافات بظاهر خود از طرف نویسنده کتاب است (۳۰۴) .

بعضی امور که از مقایسهٔ مندرجات نسخهٔ علیگر به نسخ دیگر مورد توجه قرار میگیرد به قرار زیر است :

۱ - اگرچه حق اینست که نسخه های پنجابی که قدیمتر باشد ، مندرجات آنها از نسخه های جدید کمتر میباشد ، مثلاً نسخهٔ شخصی پرفسور شیخ از نسخهٔ رامپور که در ۱۰۳۹ رونویس شده قدیمتر بنظر می آید و در آن تراجم کم اند و در مؤخر الذکر بعضی تراجم بعداً اضافه شده اما این قاعدهٔ کلیه نیست زیرا که نسخهٔ علیگر که از نسخهٔ رامپور سه سال پیش استنساخ شده اقلاً پانزده ترجمه زیاد دارد و علتش بظاهر اینست که نسخهٔ مکتوبه ۱۰۳۹ از نسخهٔ قدیمتر رونویس شده باشد و خود کاتب در پی تحقیق نشد که بعضی مندرجات که تا آن دوره بمنصهٔ شهود آمده در نسخهٔ خود اضافه نماید ، والا از اوضح واضحات است که مندرجات نسخهٔ قدیمتر باید از نسخهٔ جدیدتر کمتر باشد .

۲ - ترجمهٔ صفی اصفهانی در چاپ لاهور در مرتبهٔ سوم است (ص ۵۴۸، ۵۴۹) اما در نسخهٔ علیگر و چاپ تهران در مرتبهٔ اول بار شاهی آمده اشن در چاپ لاهور در هر دو نسخهٔ دستنویس این اطلاع درج شده

عدد ابیاتش همگی در آن وقت از قصیده گزیده . بدو هزار بیت رسیده .

ساقی نامهٔ ناتمامی قریب به چهل بیت داشته باین ضعیف داد. آن اشعار در بقیهٔ چیزها با خانهٔ مؤلف سوخت. این دو بیت از آن ابیات است:

شبی کو ببخشد بگیتی خراج   بساقی گشاید کف احتیاج

مرا ناله‌ئی به از صد چله   درائی بمنزل برد قافله (ص ۵۳۹، ۵۵۰)

اما در نسخهٔ ملک تهران و نسخهٔ علیگر این اطلاع درج است:

ساقی نامهٔ خود را هنگام ملاقات باین ضعیف داد و از آن سرزمین از جهت صاحب خویش بکابل رفت و به تحقیق پیوست که در سنهٔ ثمان و عشرین والف در شهر مذکور از ساغر مرگ بی‌شعور گردید.

صاحب میخانه در ۱۰۲۷ در تتمه رسیده (ص ۵۲۴) آن موقع ساقی نامهٔ صفی ناتمام بود و در همین اوان صفی چیزها را گذاشته باشد. بنابرین معلوم نیست که چطور او دوباره بمؤلف ملاقات نموده و ساقی نامهٔ کامل را بدو سپرده چنانکه در نسخه‌های تهران و علیگر یافته میشود، و من نمیدانم این اختلاف را بر چه حمل کنم.

۳ ـ ترجمهٔ عتابی در نسخهٔ ایران در مرتبهٔ اول است و در نسخهٔ علیگر در مرتبهٔ سوم و نسخهٔ چاپی لاهور اصلاً ندارد. عتابی خیلی پیش از تاریخ اتمام میخانه (۱۰۲۸) فوت شده بود و بنابرین باید که ترجمهٔ او در مرتبهٔ اول باشد اما چون ساقی نامهٔ کاملش بدست نیامده در نسخهٔ علیگر (با وصف اینکه شش بیت از ساقی نامه‌اش درج است) در مرتبهٔ سوم مانده و نمیدانم بچه علت. در نسخهٔ ایرانی در مرتبهٔ اول در آمده حالانکه درباره ساقی نامهٔ او هیچ اطلاعی تا آن موقع بدست نبود. باید افزود که رونقی با وجود ملاقات او با مؤلف میخانه، چون او ساقی نامه ننوشته در نسخهٔ چاپی لاهور در مرتبهٔ سوم است.

۴- بعضی اشعار اضافی که در نسخهٔ علیگر است و هیچ نسخهٔ دیگر یافته نشود بقرار زیر است:

از ساقی نامهٔ عتابی:

بده ساقی آن نار افسرده را   که گلشن کنم خاطر مرده را
از آن می که از نشأهٔ معنوی   نهم خشت زیر سر خم خسروی
بده می که رخساره گلگون کنم   چو نی ناله از سینه بیرون کنم
چو ساقی کند صاف درد شراب   عرق ریزد از پنجهٔ آفتاب
در آیینه گر پرتوش جا کند   در او عکس گل زلیخا کند

ساقی نامهٔ صفی:

کنون حاجت خلق از کردگار   همین است پیوسته لیل و نهار

شش بیت زیر از بند دوم و بیتی از بند سوم ترجیع بند احولی سیستانی تنها در نسخهٔ خطی علیگر نقل شده است:

آن برق درخشنده که چون کف موسی   بر آب دهد خاک فرعون عبور است
آن نار که طاقت که شود بیخود و مدهوش   گر دیده بدو کی بجز او صحو است
آن چشمه که خضر است یکی در پی سیراب   این روح مسیح است که در جام بلور است
آن شعله که بر باد دهد آتش گبر است   آن آب که بر هم زن بنیاد غرور است
از جوش می سوزنی و شورش خیالان   بزم شب ما گرم تر از صبح نشور است
ساقی بشکن جام که ما دوست پرستیم   از جام می مهر علی واله و مستیم
ساقی بده آن جام می صدق و صفا را   آن می که کند آب بقا زهر فنا را

۵ـ اشعار ترکی از عتابی که در نسخهٔ ملک آمده از چاپی تهران که در آن نسخه
استفاده شده ، خارج است این اشعار در او در تحقیق کالج میگزین انتشار یافته .

حواشی :

۱ـ سردار خان خواجه یادگار بیگ برادر عبدالله فیروز جنگ ، رک مآثر الامراء ج
۲ ص ۴۱۱

۲ـ در چاپی لاهور ۲۶ و چاپی تهران ۲۹ صاحب ترجمه هستند در اول اثر
ترجمهٔ صفی و افضل خان دکنی درین مرتبه نیست . ترجمهٔ صفی در مرتبهٔ ثانی است و افضل
خان دکنی اصلاً نیست اما در چاپی تهران ترجمهٔ عتابی اضافه است و این در این
نسخه در مرتبهٔ سوم ورق ۳۷۲ آمده

۳ـ درین مرتبه در نسخهٔ چاپ لاهور بیست صاحب ترجمه ، ترجمهٔ باقر خرده و
نظام دست غیب در نسخهٔ لاهور شامل نیست اما در نسخهٔ چاپ تهران بیست و سه
صاحب ترجمه هستند یعنی یک اضافی بست و آن اسد بیگ است که در نسخه
علیگره در مرتبهٔ سوم آمده .

۴ـ در نسخهٔ لاهور ۲۵ صاحب ترجمه است و ترجمه های ابوالحسن (شماره ۲) ،
و عتابی تکلو (شماره ۶) ، و رشکی همدانی شماره ۱۱ ، و وجودی شماره ۱۹ ، و صالح تبریزی ، ۲۰ ، و شیخی ، ۲۲ ،
و منظفر کاشی شماره ۲۴ ، و ابراهیم فارسی ، ۲۵ ، و عارفی ، ۳۰ ، و احولی سیستانی ، ۳۱ ، و جعفر تبریزی ۳۲ ،
و لمبنوره ، ۳۳ ، در نسخهٔ لاهور نیامده و ترجمهٔ صفی اصفهانی که در نسخهٔ علیگره در مرتبهٔ اول آمده
در چاپی لاهور ذیل این مرتبه است و در چاپی ایران سی و هشت صاحب ترجمه در مرتبهٔ سوم
شامل است از آن جمله ترجمه های طبعی و تجلی و علی نهرکن و دیری اضافی است و ترجمهٔ
اسد بیگ در مرتبهٔ دوم و عتابی تکلو در مرتبهٔ اول آمده است خلاف اینکه در چاپی لاهور ۷۱ ، در نسخهٔ علیگره ۸۶ و چاپی تهران ۹۰ صاحب ترجمه هستند

ابیات ناشناختهٔ امیر معزی

پرفسور سید امیر حسن عابدی
دانشگاه دهلی

امیر الشعرا ابو عبدالله محمد بن عبدالملک نیشاپوری یکی از بزرگترین شعرای دورهٔ سلجوقی به شمار می رود ، پدرش عبدالملک برهانی (۱) شاعر دربار الپ ارسلان (۲) بوده ، در آغاز سلطنت ملکشاه وفات یافت . در جای وی پسرش معزی وابسته بدربار شد . چون ابوعبدالله محمد نسبت به معز الدین والدنیا ملکشاه داشته ، تخلص وی "معزی" گردید . بعلاوه ملکشاه بوی لقب امیر اعطا کرده بود .

پس از مرگ ملکشاه (۳) ، معزی در هرات و نیشاپور و اصفهان بسر برد و بعداً به دربار سنجر (۴) پیوست و تا آخر عمر وابستهٔ بهمان دربار بود . تقریباً در سال ۵۲۰ هجری ۱۱۲۶ میلادی جهان را بدرود گفت .

دیوان امیر معزی را اولین مرتبه مرحوم عباس اقبال دانشمند بزرگ و استاد دانشگاه تهران تصحیح نمود و بسال ۱۳۱۸ هجری شمسی انتشار داد (۵) و آن دیوان شامل تقریباً ۱۸۵۰۰ بیت می باشد .

۱- ۴۰۹-۴۶۵ هجری/۱۰۱۸-۱۰۷۲م] ۲- عضدالدین ابو شجاع الپ ارسلان محمد بن جعفری بیگ ۴۵۵-۴۶۵ه/۱۰۶۳-۱۰۷۲م] ۳- ۴۶۵-۴۸۵ه/۱۰۷۲-۱۰۹۲م] ۴- معزالدین ابوالحارث احمد بن ملکشاه ۵۱۱-۵۲۰ه/۱۱۱۷-۱۱۲۶م]. ۵- کتابفروشی اسلامیه.

بعداً در سال ۱۳۶۲ هجری شمسی بطور اغلب همان نسخهٔ طبع یافته به نام "دیوان کامل امیر معزّی" "یا کلیات دیوان امیر معزّی" با مقدمهٔ ناصر معیّری تجدید چاپ یافت[1].

این جانب چندی پیش بتخانهٔ[2] صوفی مازندرانی[3] را مورد مطالعه قرار دادم و با کلام از بزرگترین شعرای فارسی، که تا به حال بچاپ نرسیده است، برخوردم. در این مقاله تنها اشعاری از امیر معزّی عرضه می شود که در دیوان طبع شده یافت نمی شود، اینجا باید تذکر داده شود که برخی از این اشعار در یک بیاض ضخیم دیگری، که در کتابخانهٔ انجمن آسیائی[4] نگهداری می شود، وجود دارد و به اثبات می رسد که این کلام متعلق به "امیر معزّی" می باشد ابیاتیکه در "بتخانه" صوفی مازندرانی و در بیاض هم وجود دارد، در پاورقی نشان داده شده است، و این اسم لازم به یادآوری است که اشتباهات در بیاضها رُخ داده و اشعار یک شاعر به دیگری منسوب گردیده است.

امیر معزّی

در گشا از تخت میکده را   بس طلب کن حریف میکده را

هم بمی کن علاج می زدگان   زانکه می بهتر است می زده را

۱- نشر زبان — ۲- نسخه‌ای خطی شماره ۳۲، ۳۱ و ۵۹، ۶۰ (انتخاب دواوین شعرای متقدمین) مولانا آزاد

۳- وفات: ۱۰۲۵ هجری / ۲۶ - ۱۶۲۵ میلادی — ۴- مجموعه اشعار (منتخبات اشعار فارسی) نسخهٔ خطی شماره ۹۲۲، ایشیاتک سوسائیتی، کلکته

برلب آمد غم دل و جانم تا نهادم دو گوش بیهده را

به می ناب زودتر دریاب این دل و جان برلب آمده را

داد بستان ز عمر خویش که چرخ

ندهد باز عمر بستده را

* * *

شب شبگیر رسیده است مکن بیهوده خواب

جام شبگیری برگیر و در افکن می ناب

نور خورشید پدیدار شده ست از سر کوه

آفرین باد به آنکس که ندارد سر خواب

تن من گرچه خرابست و دل آبادانست

دل ز شادی شده آباد و تن از باده خراب

خوردن باده در این وقت مباحست مباح

دادن بوسه در این وقت صوابست صواب

* * *

امروز روز باده و خرگاه و آتش است

سرد است و این سه چیز بس با دوان خوش است

گر آتش و تنور نباشد روا بود

در جام و جانم از می و از عشق آتش است

در خرگه از نشاط بساطی بگستریم

گر برف گستریده بگلزار مفرش است

خواهیم بامدادیی همچو آفتاب

از دست آنکه عارض او ششتری وش است

آن بت که مرا صحبت او را جان است
شیرین سخن و نوش لب و تنگ دهان است
نادیدن و دیدنش مرا بیم و امید است
نزدیکی و دوریش مرا سود و زیان است
تا گشت ز من غایب و آمد بر من باز
هر چند همی بنگرم او را نه همان است
اندر شدن او را همه آهنگ بری بود
در آمدن او را همه آهنگ به جان است
بوسی ندهد تا ز یکی دل نستاند
یک بوسه هم آخر بخرم گرچه گران است

***

روز در شادی و شراب است
آباد بر آنکه او خراب است
شادی ز شراب حاصل آید
شادم که بدست من شراب است
از خواب سخن مگوی با من
می باید که جای خواب است ؟
زان می که برنگ و بوی گوئی
چون سرخ گل است و چون گلاب است

هر که در راه عشق صادق نیست
جز مرائی و جز منافق نیست
وانکه در راه عشق خاموش است
نکته گوییست اگرچه ناطق نیست
باد سرد و سرشک [و] گونهٔ زرد
هر سه در عشق بی حقایق نیست
هر که مست از شراب عشق بود
احتسابش مکن که فاسق نیست
توبه از عاشقان امید مدار
عشق و توبه بهم موافق نیست
دل بعشق است زنده در تن مرد
زنده دل نیست هر که عاشق نیست

* * *

امشب بر آن صنم شوم مست
در دامن زلف او زنم دست
گویم که ترا ز بهر من نیست
آن غم که مرا ز بهر تو هست
خواهم که مرا دهی بیک بار
از دو لب خویش بوسه ای هفت

با اینهمه آرایش و با اینهمه خوبی
شد نیز سر زلفک مشکینش به پیراست

امروز عدو منی و جان و دل من
این آن مثلست راست که از ماست که بر ماست

***

نگارا بر دلم نامت نگار است
دلم بی تو چو زلفت بیقرار است

در آغوش و کنارم گیر یک شب
که مقصود من آغوش و کنار است

***

نه بفرمان منست این دل معشوقه پرست
همه فریاد مرا زین دل بی فرمان است

گر مرا بوسه دهد باز بدو بخشم دل
بوسه ای زان لب شیرین بدل ارزان است

هم بدانسان که بود جان من اندر دل من
باخت آن بت و پیوسته ز من پنهان است

***

ای شاه زمی تیز شود خاطر شاعر
چون می نبود شعر بزود نتوان گفت

می هست چو الماس و نخن هست چو یاقوت
یاقوت گران مایه بالماس توان سفت

***

در مرتبه و جاه ز عیوق گذشت ست
در قدر ز اندیشهٔ مخلوق گذشت ست

***

سمنبرا نبود سرو را چو قد تو قد
صنوبرا نبود ماه را چو خد تو خد
ز من ز جملهٔ دیوانگان و مستانم
که پند و حد تو در حد من گذشت ز حد
اگر مراد تو آنست تا مرا بکشی
ز کوی خویش بعمدا کنی مرا مشهد
سزای شهد کوی ستمگران نبود
کسی که بارگه داوران کند مقصد
در آفرین تو بیتی ز گفتهٔ منجیک
بیاورم که سزاوار آن بوی مفرد
همه صفات خداوند بر تو زیبا گشت
برون ازین دو سخن لم یلد و لم یولد
چرا حکایت آن حادثه کنم شب و روز
که روز ابیض من کرد چون شب اسود

۱- مجموعهٔ اشعار نسخهٔ خطی P ۹۲۷، ایشیاتک سوسائتی کلکته.

در بهاران رخت سوی بوستان باید کشید
بادهٔ سوری بیاد دوستان باید کشید

ور کسی را تیرگی در دیدگان آید پدید
سرمهٔ قلاش اندر دیدگان باید کشید

عاشقان گر بود خواهی در صف میخوارگان
خم می بر تارک سرِ اگیان باید کشید

ترکِ من بر لاله و نسرین خط مشکین کشید
نادرست آن خط که او بر لاله و نسرین کشید

خواستم کز مهربانی بوسه بر رویش دهم
چشم او با من خصومت کرد و از من کین کشید

دوش دستم زلف او بگرفت و او را ز بزم
از میان مجلس اندر بستر و بالین کشید

من غلام دست خویشم کز به مشکین سلسله
از فلک در بستر و بالین مه [و] پروین کشید

* * *

چند جای بنده جز آنی که هر زمان
دیوار را رکوع کند سقف را سجود

همی چو آبله بر دست دارمش شب و روز
اگر چه در طلب او دو پایم آبله کرد

رخ رخشان آن ترک سمنبر
چو خورشید ست بر سیمین صنوبر
رخ او هست همچون آتش خشک
لب او هست همچون شکّر تر
دم باز یگر است از عشق آن بت
کز لفش ..... است از مشک و عنبر
دل اندر عشق آن دلبر چه بندم
کز شاخ وصل او خشک ست و بی‌بر
ولی در خدمت او چون نهد پای
عدو از طاعت او چون کشد سر
حلالست آن ولی را آب انگور
حرامست آن عدو را شیر مادر
چو پرگار است توفیق تو نقطه
چو تصریف است تشریف تو مصدر
کفایت را ز فضل تست ترکیب
سعادت را ز لطف تست پیکر
بفضل اندر کمر عقل مرکّب
بلطف اندر کمر جانی مصوّر
خداوندا مرا جانیست در تن
معانی گستر و الفاظ پرور

بتو پاینده عمر و مال جاوید
همی دار و همی بخش و همی خور

* * *

ای مبارک رای دستور و مبارک پی وزیر
ملک خسرو را عمید و دولت او را.
چون مسلمانی عزیزی چون خرد بایسته‌ای
چون جوانی در خور و چون زندگانی ناگزیر
فرخ آن ملکی که باشد چون توئی او را عمید
خرم آن شاهی که باشد چون توئی او را وزیر
رفتن کلک تو جان رفته باز آرد همی
کلک تو دارد مگر باد مسیح اندر صریر
از تو باید یک نفس تا شغل من گیرد قرار
وز تو باید یک سخن تا چشم گیرد .....یر

* * *

مکن ای دوست مراست مگیر
چون شوم مست مراچست مگیر
جنگ اگر جوئی همواره مجوی
خشم اگر گیری پیوست مگیر
کینهٔ خویش مکن بیت یکی
جرم من بنده یکی هست مگیر

بد پسند مرا چون دگران
آسمان را چو زمین پست مگیر
مست گوید همه بیهوده سخن
سخن بیهوده بر مست مگیر
هر که او گیرد در دست شراب
هر چه او گوید بردست مگیر

* * *

آن بت که ز رخسارش نقش بت بماه اندر
آمد ز قضا چشم سرمست به راه اندر
با عارض چون نسرین با جبهت چین پرچین
نسرین به کمند اندر پروین به کلاه اندر
دیدم ز رخ و زلفش در صومعه افتاده
عابد بفساد اندر زاهد به گناه اندر
گفتم که تنت کاهست از لاغری و زردی
و اندیشهٔ تیمارت کوهست به کاه اندر
از حملهٔ عشاقت در میکده من دارم
صد قطره بچشم اندر صد شعله به آه اندر

* * *

ننگاشت قلم طرز نگاری چو تو هرگز
ننمود جهان تازه بهاری چو تو هرگز

ای آهوی سیمین در افتاده بدامم
در دام که افتاد شکاری چو تو هرگز
وآن بوسه شمار تو که در مجلس خلوت
کس را نبود بوسه شماری چو تو هرگز

* * *

پیچیز همی داردش از صحبت ما باز
در تیره شب از بیم رقیبان بداندیش
نور دو رخ و مشعله جنبش و زیور
وان بوئی که از مشک بود خوشبوتر از خویش
گیرم که بپوشد رخ و زیور بگشاید
چاره چه کند تا نبود بوی خوش خویش

* * *

باد آمد و گشاد نقاب از رخان گل
ابر آمد و نهاد گهر در دهان گل
آمد که شکفتن گل در میان باغ
وآمد گه نشستن ما در میان گل
سوگندها خورند بگلزارها کنون
مستان به جام باده و مرغان بجان گل
هستیم مدح خوان من و قمری بروز و شب
من مدح خوان شاهم و او مدح خوان گل

می چو داری در صراحی ای غلام
جام پر کن تا بکف گیریم جام
تا که می شادی فزای جان ماست
جان ما می را غلامست ای غلام
از شرابی وز طعامی چاره نیست
تا که ما راهست در گیتی مقام
جان لطیفست و نخواهد جز شراب
تن کثیفست و نخواهد جز طعام
گر می پخته ست قومی را حلال
ور می خامست خلقی را حرام
خام ده ما را که در غم پخته ایم
پخته آنرا ده که در عشق ست خام
ما مدام اندر مدام آویختیم
کز مدامست این همه شادی مدام
تازه گردد جان ما چون بشنویم
ایها الساقی ادر کاس المدام
هر که بهر تو .... خویشتن
فرض دارد چون صلات و چون صیام
از بدی هرگز نیفتد در هلال
وز ضیا هرگز نیفتد در ظلام

دولت اندر خانهٔ تو نور خویش
گستریده بر در و دیوار و بام [۱]

* * *

بحق نعمت و جان و سر خداوندم
که من بخدمت و دیدارش آرزومندم

جواهر لطفش جمع داشتم در شمع
همه ز دیده بجا دیدمش پراکندم

ز بیم هجر و امید وصال او شب و روز
چو ابر و برق همی گریم و همی خندم

سرم سفید شد از فراق خدمت او
گمان برم که به سر چون که دماوندم

اگرچه بر تن من هیچ بند ظاهر نیست
ز قهر و صبر تو گوئی که بسته بندم

همه نصیحت و پندم ازین گروه مرا
چه کرده ام که سزای نصیحت و پندم

بنیک شوی مانند من تواند من
بنیک عهدی ناممکن است مانندم

ز گلستان وصالش برنگ خوشنودم
ز بوستان جمالش ببوی خرسندم

۱- مجموعهٔ اشعار

گر من از سر پیش آن دلبر قدم سازم رواست
کو همی خوبی و زیبائیست از سر تا قدم

* * *

گر بعمری اندرش لب بر لب جانان نهم
خضر دیگر گردم و جاوید دل بر جان نهم
در زیارت باشم آن ساعت که بینم روی او
باز چون رویش نبینم روی در نقصان نهم
گر کف پایش ببوسم دست در گردون زنم
وز سر زلفش بگیرم پای بر کیوان نهم

* * *

ای خوش آن روزی که معشوق را مهمان کنیم
خانه از روی نگارینش نگارستان کنیم
گر وصالش روز ما خرم کند چون روز عید
ما بشادی خویشتن در پیش او قربان کنیم
او بآزار دل ما هر چه خواهد آن کند
ما نیازاریم دل او هر چه گوید آن کنیم

* * *

می ده پسرا که در خمارم   افکنده ز جور روزگارم
هر چند ز بخت بد بدردم   هر چند بچشم خلق خوارم

بارود و سرود و باده ناب   ایام جهان همی گذارم

* * *

جانا بیار باده و بختم بلند کن
وز حلقه های زلف دلم را کمند کن

اندیشه گم کن از دل و اندیشه دور دار
دل را بخرّمی و خوشی بهره مند کن

اندوه را بدست قضا ده که باز دار
واندیشه را بدست عدم ده که بند کن

سردست روز مجلس ما گرم بهتر است
جام شراب در ده و آتش بلند کن

مجلس خوش است و ما و ندیمان همه خوشیم
آتش بیار و چاره مشت سپند کن

* * *

بدان خوشی و بدان نیکوئی لب و دندان
اگر بجان بتوانی خرید نیست گران

لب و جنان را عاری بسیم و زر بفروخت
عجب تر از دل عاری ولی بود بجهان

لطافت ست در آن لب چنانکه نتوان گفت
اگر دلم دهی خلق را نمائی آن

اگر نه از قبل شرم آن نگارستی
ز بوسه ندهمی او به هیچ وقت امان
وگر هزار دستی مرا چنانکه یکی
همه فدا کنمی پیش آن لب و دندان
هزار سال ملامت کشیدن از پی او
توان و روزی از آن لب جدا شدن نتوان

* * *

داند ملک العرش که مشتاق توام من
مدّاح تو و شاکر اخلاص توام من

* * *

ای شاه نکو عهد و خداوند نکو خواه
شاه ملکان و پسر شاه ملک شاه
پاینده تر از چرخی و تابنده تر از مهر
بخشنده تر از ابری و رخشنده تر از ماه

* * *

قدر شعر من چنان آزاده ای داند بشرط
حق فضل من چنین آزاده ای دارد نگاه
از فروغ مدح آن روز سیاهم شد سفید
وز بخار شکر این موی سپیدم شد سیاه

سر زمدح آن نپیچم تا بپیچد مار و مور
دل زشکر این نتابم تا بتابد مهر و ماه

* * *

ای زمانه ترا بنده و ستاره رهی
تو لی سپهر بزرگی و آفتاب مهی

خجسته تر ز تو بر جویبار عز و شرف
به بوستان معانی نرست سرو سهی

دلم چو نار بدانه به مهرت آگنده است
مدار بی گنه روی من برنگ بهی

اگر رضا بود این بس سخط چگونه بود
ازین چگونه رود شکر بر زبان رهی

بچاره سازم [و] تنها ترا بدست آرم
تلطفی نکنی یا ز دست من بجهی

حوالتی و عطائی که واجب ست ترا
چرا همی ندهی تا ز رنج من برهی

* * *

درآی با من یارا اگر مرا یاری
دگرنه رو بسلامت که بر سر کاری

ز همرهی تو مرا راه خویش گیرد برو
ترا سلامت باد و مرا نگوساری

مرا بجای خمار بر نبید و بیار
نگر مرا بغم روزگار نسپاری
به پند چند بمن بر شمار مستی را
که سیر گشتیم ازین زیرکی و هشیاری

***

مه اردیبهشت و عید اضحی
بهشتی ساختند از دار دنیا
یکی کرد از ثمرها حوض کوثر
یکی کرد از شجرها شاخ طوبی
یکی گل کاشت اندر باغ عشرت
یکی خون ریخت اندر راه تقوی

***

ای دودهٔ تو همه خداوندان
تو بار خدای دودهٔ خویشی
با فضل ندیم و با هنر یاری
با جود رفیق و با خرد خویشی
از روی شمار یک تنی لیکن
از روی هنر هزار تن بیشی

***

اندر عراق شاعر مغلق بروزگار
پندار بود در ری و منصور منطقی
وز جمع شاعران خراسان بوقت من
در بقعهٔ هری ورقی بود ازرقی
نزدیک من شریف‌تر از طبع هرچهار
یک قطعهٔ لطیف ز طبع موفقی

رباعیات

گر نعل سمند تو بر آهن ساید
زو چشمهٔ خضر در زمان بگشاید
ور خصم تو رو به آئینه بنماید
دست اجل از آئینه بیرون آید

* * *

روزیست خوش و هوا نه گرم و نه سرد
زیرا رخ گلزار همی شوید گرد
بلبل بزبان پهلوی از گل زرد
آواز همی دهد که می باید خورد

* * *

باز آن همه شرم چیست ای کافر کیش
پیش آی [و] حجاب شرم بردار ز پیش
گر دست فراق تو دلم خسته و ریش
هان تا نکنم لب ترا چون دل خویش

* * *

از بهر هوای دل فتادم در دام   در دست بسی که داردم خسته مدام
برگردیدم بدرد و نایافته کام   ما را غم عشق مالشی داد مدام

* * *

از بسکه ز دیدگان بباریدم خون   از دیدهٔ من کنار من شد جیحون
در دیده نشسته‌ای و از دیده برون   چون صورت مه در آب و مه در گردون

* * *

از نور دو عارض آفتابی گوئی   از بوی دو زلف مشک نابی گوئی
جان تازه بلطف تست آبی گوئی   مجلس ز تو گرمست شرابی گوئی

از بخل [به] خلق هیچ چیزی ندهی
ور جان بشود بکس پشیزی ندهی
سنگی که بدو در آسیا آش کنند
گر بر شکمت نهند تیزی ندهی

* * *

در نسخهٔ چاپی (۱) «دیوان کامل امیر معزی» یا «کلیات دیوان امیر معزی» قطعه ای در ردیف قطعات چاپ یافته که مطلع ندارد، در صورتی که این غزل است و مطلع آن در «بتخانه» اینطور داده شده است:

مشک پیش سمن و لاله سپر خواهد شد
غالیه بردهٔ یاقوت و شکر خواهد شد

قطعهٔ دیگر هم داده شده است که اولین بیت آن وجود ندارد در صورتی که در «بتخانه» موجود می باشد:

ز گفت .... بدر .... ای تنت دو بیت
کزان دو بیت شود طبع شاد و دل خرم

در دیوان چاپی امیر معزی بعضی ابیات ناقص نقل شده اند، که به کمک «بتخانه» دو بیت زیر کامل گردیده و واژه هائی که از بتخانه گرفته در پرانتس جا داده شده است:

---

(۱) دیوان کامل امیر معزی (کلیات دیوان امیر معزی) با مقدمه ناصر- هیری، نشر وزبان، تهران، ۱۳۶۲ هجری شمسی.

جامه (را) پیرایه ساز از بهر من گر عاشقی
زین و پالان (چند سازی) از پی اسپ و شتر
(باز گرد از من که ما را با سلامت تا ز دیر
چرخ گردان شاد گرداند ز وصل یکدگر

قصیدهٔ ذیل در «بتخانه» با میر معزی منسوب گردیده است، که اصلاً با و تعلق ندارد:

برد گوی دولت از شاهان گیتی سربسر

زیرا که در بیت زیرش عرکنیت و اسم خودش را «ابو بکر» و «عمر» می آورد، درصورتیکه امیر معزی هیچوقت این کنیت و اسم بکار نبرده است.

پرفسور ع. و. اظهر دهلوی دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو

معرفی مثنوی در صفت بنگاله از منیر لاهوری از حیث منبع مهم برای مطالعهٔ محیط شناسی

محیط شناسی (Ecology) یک شاخهٔ تازه از علوم است که در چند اخیر به آن توجه نموده اند. هدف ازین علم آنست که تغییرات محیط را بدقت مورد مطالعه قرار دهند. تغییراتی که در اثر ازدیاد جمعیت و تمرکز آن در شهرهای بزرگ، بهره گیری از صنعت، وسایل و تکنولوژی مدرن در محیط بوجود می آید و منجر به افزایش دود، صدا و ازبین بردن سلامت محیط زیست برای انسانها و همچنین گیاهان و پرندگان میگردد، درین شاخه از علم مورد مطالعه و مداقه قرار میگیرد. نیاکان ما در قدیم نیز درین زمینه اطلاعات مهمی را جمع آوری کرده و در کتب و آثار فارسی آورده اند تا پاسخگوی نیاز متخصصین محیط شناسی در سند از ازمنهٔ قدیم تا کنون باشد. منیر لاهوری از متقدمینی است که درین زمینه اثری گرانبها از خود باقی گذاشته است.

مثنوی در صفت بنگاله یکی از آثار ابوالبرکات منیر لاهوری[1] از شاعران و نویسندگان برجستهٔ دورهٔ مغولان هند می باشد. وی که در سال ۱۶۰۹ متولد شده و در سن ۳۶ سالگی بسال ۱۶۴۵ جهان فانی را بدرود

گفت، آثاری از خود گذاشته که مشتمل است بر شرح قصاید عرفی و رقعات و گلستان و تذکره‌ای از شعرای هند.

منیر به همراهی برادر خویش ابوالفتح ضمیر مدتی در دربار سیف خان[۱] که صوبه‌دار و استاندار اله‌آباد بود بسر برده وی نتیجهٔ مطالعاتش در بارهٔ سرزمین بنگاله را بصورت مثنوی در آورده است. او درین مثنوی چگونگی آب و هوا، وضع باد و باران، کیفیت رود خانه‌ها و سبزه‌زارها، نوعیت جانوران و پرندگان این سرزمین را بیان نموده و این مجموعه از طرف دولت پاکستان بچاپ رسیده است و آغاز مثنوی با این ابیات میباشد:

بنام فیض بخش دانش آموز — که دلها گشته از وی فیض اندوز
به درگاهش خرد جسته توسل — ز فیضش گشته انسان مظهر کل

و اختتام مثنوی با بیت‌های زیر می‌شود:

منیری جنبه افروز معانی — دلت ماه سپهر نکته دانی
چو کردی از معانی سیر گلشن — چراغ دودمان خانه روشن
کشودستی در معنی فروشی — برای در بنه قفل خموشی
سخن را نیست پایان بس باش — خمش باش و خمش باش و خمش باش

۱- سیف الدین محمود معروف به فقیرالله پسر تربیت خان. بعلت شجاعت و جوانمردی که در جنگهای مختلف نشان داده بود در دورهٔ اورنگ زیب به استاندار الله آباد در سال ۱۶۵۸م انتصاب یافت علاقه و توجه خصوصی او به موسیقی کلاسیکی هندی او را واداشت که مان کتوهل را بزبان فارسی بنام راگ درپن ترجمه کند. این کتاب مرحوم پرفسور نورالحسن انصاری و دکتر شتروگهن شکلا از دانشگاه دهلی بسال ۱۹۸۱ چاپ نموده‌اند. سیف خان در سال ۸۴ - ۱۶۸۳ م جهان فانی را بدرود گفت.

از ابیاتی که در نعت حضرت محمد صلعم سروده است فقط دو بیت اینجا نقل می شود :

سرو سرکرده پاکان محمد — نخستین موجه دریای سرمد
جزاو خاتم میان انبیا نیست — دران خاتم بجز نام خدا نیست

پس ازان در مدح سیف خان میگوید :

بهم وصاف مدح سیف خان است — که مدحش چو سر تیغ زبان است
ازان بر لشکر آرایان شده چیر — که می نازد بنام نامیش شمشیر

نواب سیف خان هنگامیکه از اکبرآباد بیرون آمده و عازم بسوی بنگاله شد میرزا صوری هم همراه وی بوده و به عظیم آباد پتنه مرکز استان بهار امروزه رسیده دریای گنگ بآن عظمت و پهناوری جلب توجه خیر را نموده است و تفصیل سیری که ازان رود خانه بزرگ بیان میکند ، خالی از لطف نیست :

چو نواب سخندان خرد ور — به حکم پادشاه هفت کشور
به فال فرخ و فرخنده اراد — برون آمد ز شهر اکبرآباد
به دولت سوی بنگاله روان شد — رفیق و همرهش بخت جوان شد
شدم القصه باصد شادکامی — به قطع ره بلاک تیزگامی
سوی بنگاله عزم کرد آهنگ — رساند تا رها تم زنت از تنگ
تمامی ره نوردیدم به تعجیل — به چشم خویش دیدم هیبت دریا نیل
به پتنه چون رسیدم با دل شاد — هوای گشتیم اندر سر افتاد
مرا بنمود آب گنگ جوش — کمر بستم که گردم سیند و اش

در تعریف دریای گنگ ۴۱ بیت سروده است و معلوم می شود که دریای گنگ دران دوره هیچ پلی نداشت . میگوید :

چو گنگ آبستن صد بحر قلزم — فلک چون قطرهٔ آبی درو گم
کسی را ساحل او نیست معلوم — کنارش چون میان دوست معدوم
کسی نام آن کنارش کم شنیده — که آبش جز دل ماهی ندیده
مرا مشکل بود جنبیدن از جا — به کشتی تخته بندم کرد دریا

غیرا بوری در کشتی سوار شده به سیر دریا می پردازد و کشتی وی در طوفان و گرداب می افتد. پشه های بنگاله غیرا را اذیت میکنند و وی در مذمت آنها میگوید:

به دریا جور اندیشه کشیدم — که کشتی گشتی آنجا پشه دیدم
شبیخون آورد از فتنه سازی — کند هر دم بخون خویش بازی
زبس با خون پشه آشنا شد — نصیب دست من رنگ حنا شد

در تعریف و توصیف بنگاله ۶۶ بیت سروده که چند تا بطور نمونه اینجا نقل می شود:

رسیدم چون ز فیض لایزالی — به بنگاله پی عشرت سگالی
بهشتی دیدم از گلها نگارین — گلستان چون چهر حورا بهارین
زمین او سراسر سبزه زار است — بلی آنجا ز این ملک از بهار است

همواره سرزمین بنگاله مهد علم و دانش و شعر و ادب شناخته میشود. درباره بنگاله گفته میشود که آنچه امروز بنگاله فکر میکند فردا سراسر هند همان فکر خواهد کرد. او می نویسد:

ز خاکش دیده بینش کرده تحصیل — بود سرمه غبارش مثل در میل
غبارش میکند بینش فزایی — که خاک اوست کحل روشنایی
به هر جایی که بینی سبزه زار است — بهارست و بهارست و بهارست

به سالی اندر رطوبت بهره یاب است   مگر سرماه این جا ماه آب است
ز تأثیر هوای او فلان زن   نیارد جز گل ریحان نوشتن

سرزمین بنگاله از سیراب و شاداب بودن سرشار بوده و از نظر تیزبین خیزران صفت دور نمانده است :

چه گویم زان زمین فیض گستر   که آب از شرم خاک او شده تر
زمین او به حدی هست سیراب   که گردد دانه در وی قطرهٔ آب
ز سیرابی زمین زانگونه آباد   که گردد موج زن از جنبش باد

در ابیات زیر تذکری از فراوانی چشمه ها و گل نیلوفر رفته است :

تراود چشمه از زمین آب   ندیده هیچ کس خاکی این آب
زمین او یکی چشمه ست دلجو   ازان رو چشمه است آئینه او
ز نیلوفر شده آتش فرح یاب   تو گویی شسته نیلوفر آب
صبا را پیچ و تاب موجه اش گم   ندارد زلف خوبان این خم و چم

درباره سبزه میگوید :

چنان بر آب سبزه آشکار است   که دریا در حقیقت سبزه زار است
به فکر سبزه و دریا فتادم   سخن را سبز کردم آب دادم

پس از آن ابیات زیاد در تعریف گلهایی که در آن منطقه دیده میشود می سراید :

سخن از وصف گلهایش کنم سر   شوم گلدسته بند از تار مسطر
چو اوصاف گل نغزش نگارم   شود خامه رگ ابر بهارم
ز بس از نازک اندامی زند دم   لباس خویشتن سازد ز شبنم

سواد گلشنش حیرانی آرد — ازین معنی که لاله نقطه دارد
ز داغش تا میان گشته سودم — چو دندان بتان هند شبنم

در ابیات بعدی به وصف گلهای زیر می پردازد که در آن ناحیه دیده است :

گل صد برگ، قلعه، عشق پیچان، چنبیلی، گل رای بیل، سیوتی، ریحان، کیوره، جاهی جوهی، فرنگی، همجایت، جهانگیری، گل قدم، مشک دانه، چمپقی، نیلک، نگلین، بندلی، فرنگی نیزه، دوپهری، لیلی و مجنون، ناکیسر، کوزه، کرنه، گنهراج، مخمل، گل گنده، پیاری، سهاگن.

بعضی از گلهای مذکور اسامی هندی دارد ولی بعضی از آنها معادلش به فارسی بیان شده است.

در تعریف درختانی که آنجا دیده است از ناریل شروع نموده تا کتهل مانند خشکه، انبه، کیلا (موز)، انناس، کونده، برجل، کتهل، نالیکرگه (دکرنج)، بریا ریوزی. سرزمین بنگاله بخاطر میوه های خوب ترش و شیرین و آبدارش معروف است و تعداد انواع و اقسام میوه های بنگالی به هزاران می رسد.

هزاران میوهٔ دیگر درین جاست — که هر یک کام بخش بحر و برناست

هوای بنگاله و فصل های اینجا مخصوصاً برشگال که شش ماه ابر آسمان آن می بارد :

هوای ابر اینجا ماه و سال است — ولی شش ماه خاص برشگال است
بر آنچه از سیل و آتش می شنیدم — حیات آبی به چشم خویش دیدم

هوای بنگاله همیشه در حال عوض شدن است و در یک حال قرار نمیگیرد.
وی میگوید:

درین کشور که خاکش همچو آب است
هوا بر ساعتی در انقلاب است
هوایش گه خنک گه شعله تاب است
گهی ابر است و گاهی آفتاب است

در مورد چارپایان، پرندگان و خزندگان هم صحبت می کند و در
بارهٔ جمعیت و معموریت کشور سروده است:

درین کشور که آبادست معمور
خرابی از سواد او بود دور

در بنگاله مور فراوان دیده میشود. او بسبب آن را شیرین سخنی و شکرفشانی
خود میداند:

به بنگاله هجوم موران است
که گفتارم درو شکرفشان است

هدف از معرفی مختصری از ادبیات فارسی هند نه تنها برای نشان دادن
این مهم است که شعر و نوشته های نثری وسیلهٔ مناسب و هم برای مطالعه
تاریخ فکری و فرهنگی و جامعی میباشد بلکه ابزاری مفید برای بررسی و
مطالعه علمی هم بشمار میرود. ولذا زبان و ادبیات فارسی را نه تنها باید
از حیث ادبی بررسی کرد بلکه برای مطالعه زندگانی اجتماعی و علوم و تاریخ
زبان شناسی و تاریخ مردم هم می تواند و باید مورد بهره برداری
قرار گیرد.

استاد اسماعیل حاکمی . ایران

ادبیات انقلابی و متعهد

ادبیات انقلابی و متعهد که جامعه از اهمیت خاصی برخوردار است زبان و قلم گوینده و نویسنده متعهد از هر سلاحی برنده تر و کوبنده تر است اسلام برای شاعران مؤمن مقام و منزلتی خاص قائل است . خداوند متعال در قرآن کریم شاعران مؤمن و متعهد را از گروه شاعران غیر متعهد جدا ساخته و در حق آنان فرموده است : الشّعراء یتّبعهم الغاوون . . . الّا الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات . از همین رو خاقانی شاعر نامدار قرن ششم هجری از خداوند آرزو میکند تا او را در زمرهٔ شاعران مؤمن قرار دهد :

مرا به منزل الّا الّذین فرود آور — فرو گشای ز من طمطراق الّا الشعرا

پیغمبر گرامی اسلام زبان شاعران را به منزلهٔ کلید خزانه عرش الهی دانسته و فرموده است :

« ان لله کنوزاً تحت العرش ، مفاتیحها السنة الشّعراء » .

حسان بن ثابت انصاری بجهت اشعاری که در حمایت از اسلام و حقانیت پیغمبر اکرم (ص) سروده از سوی آن حضرت به شرف لقب « شاعر رسول الله » مفتخر و مباهی گشت . کعب بن زهیر چون اسلام آورد و از حضرت رسول اکرم (ص) حمایت نمود ، ردای مبارک آن حضرت را بعنوان جایزه دریافت نمود .

شاعران انقلابی و متعهد شیعه در میان گویندگان عرب و ایرانی، مقام و منزلتی بس ارجمند دارند:

دعبل، کمیت اسدی، فرزدق، سید رضی، سید حمیری، کسایی، قوامی رازی، و جمعی دیگر از شاعران مؤمن در راه اعتلای کلام حق و پیکار با کافران و زورگویان از پای ننشستند و هرگز در برابر آنان سر تسلیم فرود نیاوردند.

ادبیات شیعه از جهت آنکه بلندگوی انقلاب های آزادی بخش تاریخ بود از ویژگیهای خاصی برخوردار بوده است. بیان صریح این شاعران هیچ مصلحتی را مراعات نکرده و در دفاع از حق، مهر سکوت بر لب نزده است.

در جریان پیدایش و گسترش انقلابهای اصیل، همه افراد و طبقات اجتماع در رابطه با انقلاب و مسایل آن قرار می گیرند. این ویژگیهای انقلابهای راستین است که افراد را بیدار و در جهت تحرک انقلابی قرار میدهد.

ادبیات انقلابی نیز از این نقطه شروع به شکل گرفتن و گسترش یافتن میکند. زمانیکه وجدان انقلابی پدید آمد و احساس انقلابی آتشین گشت، شعارها، شعرهای مردمی و تعبیرهایی پس از دیگری بارز تبلور شعوری انقلاب را بر دوش میکشند.

انقلاب اسلامی ایران در همین مدت کوتاه پشتوانه ای غنی از شعر و ادب متعهد و مردمی یافته است. آنچه مسلم است اینست که این انقلاب در همه شئون کشور ما اثر گذاشته است. از جمله میتوان گفت ادبیات ما را متحول کرده و اندیشه اجتماعی و شیوه نویسندگی ما را زیر نفوذ

گرفته است. بی گمان انقلاب اسلامی در ادبیات جهانی و مخصوصاً در ادبیات کشورهای اسلامی اثر خواهد گذاشت.

پاره ای از زمینه ها و مضامین ادبی پس از پیروزی انقلاب اسلامی عبارتند از:
ایثار و فداکاری، روحیه شهادت و شهادت طلبی، جنگ تحمیلی، آزادی قدس، وحدت مسلمانان، حمایت از مستضعفان و محرومان جهان وغیره.

شاعرانی چون مرحوم استاد امیری فیروزکوهی، استاد شهریار، مهرداد اوستا، محمود شاهرخی حمید سبزواری و علی معلم و دیگران به شعر جوان انقلاب اسلامی مایه و مایه بخشیده اند تا شعر انقلاب به زودی مقام واقعی خود را در پهنهٔ ادبیات جهانی باز یابد.

سرودهای انقلابی نیز از همین سرچشمهٔ زلال و فیاض انقلاب اسلامی مایه میگیرد.

در نثر نیز انواع ادبیات انقلاب پیشرفت چشمگیری داشته است:
در قصه و داستان، در ادبیات کودکان، نمایشنامه نویسی، مقاله نویسی، نقد و بررسی، معارف اسلامی و دیگر رشته ها آثار ارزنده ای بوجود آمده است.

گذشته از محققان و نویسندگان و مؤلفان با تجربه ای همچون آقایان حسن زادهٔ آملی، جوادی آملی، استاد محمد تقی جعفری مفسر نهج البلاغه و شارح مثنوی مولوی و آثار دیگر، دکتر سید جعفر شهیدی نویسندهٔ آثار ارزنده ای همچون: تاریخ تحلیلی اسلام، شرح دیوان انوری، قیام امام حسین (ع)، ابوذر غفاری، فاطمه زهرا علیها السلام و کتابهای

دیگر دکتر عبدالحسین زرین کوب مؤلف کتابهای از قبیل نقد ادبی ، بامداد اسلام ، کارنامه اسلام ، ارزش میراث صوفیه ، از کوچه رندان ، سرنی و غیره نویسنده گان جوانتر نیز سرگرم تألیف و تصنیف آثار انقلابی و با ارزش هستند ، در این جا به زمینه های مختلف نویسندگی و ذکر تنی چند از نویسنده گان جوان اشاره میکنیم :

۱- قصه و داستان نویسی : داستان نویسی در ایران سابقه طولانی دارد و وجود داستانهایی مانند : اسکندر نامه ، داراب نامه ، ابومسلم نامه قصه حمزه و داستان های شاهنامه ، هفت پیکر نظامی و غیره دلیل بر این مدعا است . در دورهٔ قاجاریه و مشروطیت برخی از داستانها از زبان اروپائی به فارسی ترجمه شد ، مانند : سه تفنگدار جمال زاده و برخی دیگر از داستان نویسان به شیوهٔ رمان ها و داستان های فرنگی در این زمینه به کوششهای تازه ای دست زدند . بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ، نویسنده گان جوان ایران از انقلاب و مبارزات مردم الهام گرفتند و با محتوای اسلامی دست به نوشتن داستان و رمان زدند که آثار نامبرده در ذیل به عنوان نمونه قابل توجه میباشد :

آشنای پنهان اثر محسن سلیمانی ، حوض سلطون اثر محسن مخملباف سالیان دور نوشته محسن سلیمانی ، شمشیر کینه نوشتهٔ فریدون عموزادهٔ خلیلی ، روزهای امتحان اثر فریدون عموزادهٔ خلیلی ، حدیث چشم و کوه اثر تقی سلیمانی ، مجموعه داستان های سوره نوشته نوجوانان .

۲- نقد ادبی :

دربارهٔ اصول نویسندگی و نقد ادبی پس از پیروزی انقلاب مقالات

مختلفی در مجلات ونشریات به چاپ رسیده است، مانند آنچه در «نشر دانش»، فصلنامه هنر، جنگ های ادبی وغیره انتشار یافته است. کتاب نقد ادبی از دکتر شوقی ضیف ترجمهٔ خانم لیلا ضمیری وتاملی دیگر در باب داستان اثر لورنس پرین ترجمهٔ محسن سلیمانی از جملهٔ این آثار است.

۳ - ادبیات کودکان ونوجوانان: کانون پرورش فکری کودکان، بیش از هر ناشر یا موسسهٔ دیگری پس از پیروزی انقلاب اسلامی اقدام به تألیف ونشر کتابهای مخصوص کودکان ونوجوانان نموده است. همچنین حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی در سطح وسیعی در زمینهٔ ادبیات کودکان ونوجوانان فعالیت می نماید. برخی از این آثار عبارتند از: گلباغ آشنائی نوشتهٔ جعفر ابراهیمی، سه ماه تعطیلی نوشتهٔ عموزاده خلیلی، مجموعه دفترهای سوره نوشته بچه های مسجد، قصه های جواد عاملی وغیره.

۴ - فیلمنامه ونمایشنامه نویسی:

از جمله کارهائی که در یکی دو سال اخیر در این زمینه نوشته شده است: یکی مشروطه مشروعه ودیگری فیلمنامه زنگ ۴ نوشتهٔ محسن مخملباف است.

۵ - مقاله نویسی: مقالات علمی، ادبی، مذهبی واجتماعی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در نشریات ومجلات مختلف بطور مرتب به چاپ رسیده است. مانند مقالات آقایان جوادی آملی، حسن زادهٔ آملی، محمد تقی جعفری، مکارم شیرازی، دکتر شهیدی ودیگران.

۶ - پاره ای از نشریات ومجلات علمی وادبی که بطور مرتب منتشر میشوند عبارتند از: نشر دانش، کیهان فرهنگی، آینده، مشکوة، دانشگاه

انقلاب، مجله دانشکده ادبیات، گلبوخ (نشریه ادبی اطلاعات)، فصلنامه هنر و غیره.

۷- کار تصحیح متون کهن فارسی با علاقه بسیار و در تیراژ خوب دنبال میشود چنانکه بعد از پیروزی انقلاب تاکنون بارها آثاری چون:
دیوان حافظ، کلیات سعدی، مثنوی مولوی، آثار عطار و مانند این ها به چاپ رسیده است. ضمناً آثار شاعران بزرگ دوره مشروطیت و معاصر از قبیل: استاد محمد تقی بهار، فرخی یزدی، نسیم شمال، پروین اعتصامی و دیگر شاعران چندین بار تجدید چاپ شده است.

۸- وصیت نامه های شهدا که از اخلاص و فداکاری این عزیزان حکایت میکند و نمونه های فراوان از آنها به چاپ رسیده است.

۹- شعر انقلاب اسلامی:
شعر انقلاب با وجود جوانی یکصد ساله نمود و آثار ارزنده ای از طبع شاعران انقلابی تراوش کرده است. از میان گویندگان معاصر نام مرحوم استاد امیری فیروزکوهی، استاد شهریار، مهرداد اوستا، علی معلم، گلشن کردستانی، محمد علی مردانی، نصرالله مردانی، محمود قهرمان، سپیده کاشانی، محمود شاهرخی، حمید سبزواری و دیگر شاعران انقلابی در خور ذکر است. برخی از مضامین شعر انقلاب اسلامی عبارت است از جنگ تحمیلی، روحیه شهادت طلبی، ایثار و فداکاری، شجاعت و شهامت، نکوهش ابرقدرتها، حمایت از مستضعفان جهان، حماسه حسینی، آزادی قدس، عزت اسلام و مسلمانان جهان و غیره.

شعر انقلابی شامل بخشهای مختلفی از قبیل:
شعر مذهبی، شعر اخلاقی، شعر اجتماعی، شعر حماسی و مانند این ها میباشد. در شعر انقلاب اسلامی ایران از بهم پیوستن مضامین مذهبی و حماسی مضامین تازه‌ای بوجود آمده است مانند: دفاع مقدس، جهاد، ایثار، شهادت، آزادی قدس و غیره.

چنانکه میدانیم ادبیات آیینهٔ زمان است، که باید خوب بدجامعه و وقایع زمان در آن تجلی کند. شاعری که از اوضاع زمان خویش به دور باشد یا از جامعه به هر عنوان کناره گیرد و در عالم تصورات و پندارها و اوهام و خیالات خویش غوطه ور باشد و به قول معروف در برج عاج نشسته باشد این شاعر اولاً، فرزند زمان خویش نیست و شعر او تنها شعری اجتماعی و مردمی نیست که برضد آن مردم است. زیرا بی اعتنائی از کنار مصائب و گرفتاریهای جامعه گذشتن درحقیقت پشت کردن به مردم است.

شعر انقلابی در راستای حرکت سریع خود چون دریایی جوشان و خروشان پیش میرود و موج برمی انگیزد. در این میان مذهب و حماسه و عرفان درخشندگی خاصی دارد که در آثار شاعران زمان ما کاملاً متجلی است. امید است که این فریاد خروشان جمله‌ها و کلام‌ها بنحوی گردآوری شود و در کنار دیگر اسناد انقلاب به نام شورآورترین منظر طلوع خون خورشید قرار گیرد. کلامها و جمله‌هایی که همواره در فاصلهٔ میان آتش و خون فریاد شده است. کلامهاییکه با خون حق، در صفحهٔ اثیری آسمان، با خامه جانبهای

برکف نهاده، به صورت پیامی برای خورشید، در تنگنای آتش و خون و در فرازهای شهادت، کتابت شده است.

اینک نمونه هایی از اشعار انقلاب اسلامی :

«بهار خون»، از موسوی گرمارودی :

بتاب ای بلند اختر آفتاب   بیفروز ای چشمه‌ی تابتاب
فروریز ای برشده آسمان   جهان باژگون کن بلند جهان
زمین از چه ماندی چنین رام و دیر   دهان باز کن طعمه‌ی خود بگیر
بهار است سیه پوش و غمگین نشین   میارای بیهوده چهر زمین

تو ای تفته دل، ای دماوند کوه   چه مانی چنین پا به دامن شکوه
خروشان شو ای خفته سیمین سر   برآر آنچه داری درون جگر
نیاید تو را بخت از هیچ درد   که ماندی چنین دیر، آرام و سرد
اگر سنگ این میهنی سالیان   چنین مانده، اندر فلاخن جهان
چه جای شکیب است و چون روز جنگ   بیار ای جگرتفته باران سنگ
بسوزان و خاکستر و خاک کن   زمین را ز نامردمان پاک کن
بجنبان سر و برت ای پیلتن   فروبار بر خانه‌ی اهرمن
نبینی که آن شوم شوریده‌بخش   بمان تا بشوار آزاده کش
بزد خنجر کینه از سوی پشت   چه بسیار آزادگان را که کشت

جوانان رزمنده سرخ‌رویی — همه میهنی مرد و آزاده خویی
ز بیداد او خفته اشکسته خاک — تن و سینه و سر همه چاک چاک
بدو گفت باید که ای خویشتن بین — جهانخواره بی خداوند و دین
بکن هر چه خواهی وزین بیشتر — بسوزان ز آزادمردان جگر
رسد روز خون ترا ریختن — رسد روز بر دارت آویختن
دریغ تو ای خاک ایران زمین — کز این اهرمن مانده ای بی‌نگین
ازین بیشه مرگ شیران نر — بناگه برآیند شیهم و ببر

چنین باد تا روزگاران دور — که از نام تان زاید امید و شور

*

(پاسداران امید ...) از حمید ممتحن : (حمید سبزواری)

ای شده سرو چمن پست ز بالای شما — جرعه نوشان ازل مست ز صهبای شما
به کدامین صفت امروز به میدان شده اید — که قضا قهقهه آمد به تماشای شما
شعله در خصم فکندید و ز دستش تنبیه — راز موسی است مگر در ید بیضای شما
این شجاعت ز چه والید که دوری فکند — لرزه بر کاخ ستم تندر آوای شما
در جهان فتنه بسی بود و بسی خواهد بود — فتنه زین ملک برافتاد به یغمای شما
پاسداران امانید و نگهبان امید — که امید است امانت فردای شما
سرخ رویید که سرسبزی عالم طلبید — آفرین بر نظر و همت والای شما
کسوت سرخ به بر پی سر و پا نفروشند — این قبا نیست برازنده بالای شما

گر شکر خا شده از وصف شمایلک (حمید) — طوطی نیست که آن نیست شکرخای شما

*

(شاهد مقصود) از غلامرضا قدسی:

میشود وارسته از فیض شب مهتاب سحاب — میزند دل را به دریا از سبکباری حباب
رخ نماید شاهد مقصود اما پشت پرده — از نقش افتد چو عنکبوت بینش گل زرخ گل نقاب
گرچه دشوار است جانبازی ولی جانی بود آسان — زلف از گردن ایمان ببرد از پیچ و تاب
دل چو از گرد تعلق پاک شد روشن شود — بیشتر از کاخ ما تا به بحر آفتاب
بعد مردن زندگی (قدسی) کنم از ادب — دولت بیدار از ره میرسد ما به خواب

علیرضا باوندیان

گروه ادبیات کودک و نوجوان بنیاد پژوهش‌های اسلامی

نگاهی گذرا به سیمای کودک در ادب عصر مشروطیت

«ادبیات کودکان و نوجوانان، ویژگیهایی دارد که آن را از بعد هدف و سادگی محتوا و زبان و بیان از ادبیات بزرگسالان جدا می‌کند ولی در تعریف هر دو یکسانند. ادبیات کودکان، که بخشی از ادبیات کلی یک ملت است، به معنای عام و گسترده آن، مجموعهٔ آثار و نوشته‌های ساده، روان و قابل فهم است که بدون آموزش مستقیم، سطح دانش فرهنگی و اجتماعی کودکان را بالا می‌برد و ذوق و استعداد آنها را پرورش می‌دهد.» ۱

«کودکی در عمق وجود همهٔ ماست و با چشمان اوست که جملگی روزی به این عالم نگاه کرده‌ایم. با وجود این، چنان از آن دور افتاده‌ایم که برای فهم ادبیات خاص کودکان، خواندن تنها برایمان کافی نیست و باید آنها را مورد مطالعهٔ دقیق قرار دهیم.» ۲

نیاکان ادیب ما هر چند گاهی و به نیات گوناگون از کودکان و عوالم خاص آنان سخن گفته‌اند، در مقدمهٔ کلیله و دمنه، لطایف الطوایف، مخزن الاسرار، بوستان، کیمیای سعادت، قابوسنامه و... برخی کتب اخلاقی و عرفانی

اندر باب تربیت و مصاحبت با کودک بحث هایی شده است که البته جملگی ارزش بازبینی و نقد و نظر را دارد. اما نکتهٔ ظریف اینجاست که به نظر می‌رسد در ادب رسمی ایران، یک جریان وسیع برای اعتبار بخشیدن به تخیلات و تصورات آزاد و خودبخودی در دوران کودکی که همزمان با جنبه های رؤیایی بیان باشد وجود ندارد.

سیمای کودکان در دیوانها، تذکره‌ها و تواریخ ادب فارسی بسیار گرد گرفته و محو است. کودکان در ادب رسمی ایران، حضوری جانبی و غیرمستقیم دارند و کمتر شاعر و سخنور نامداری را می‌توان یافت که از کودک و دنیای خاص او با خلاقیت و عمق سخن گفته باشد؛ و این شاید بدان خاطر باشد که در گذشته پیچیدگی علوم به مانند امروز افزایش نیافته بود و توانایی آدمی در زمینه شناختش به دلیل عدم دسترسی به وسایل جدید، بسیار محدود بود. قطعاً در چنین وضعی که شیوه‌های دستیابی به واقعیت‌های علمی اصلاً دقیق نیست و تحقیق ژرف در علوم انسانی، تربیتی و روانی متداول نمی‌باشد، حضور حاشیه‌ای کودک در آفرینشهای ادبی نباید چندان جای تعجب داشته باشد.

غالب آثاری که در آنها به کودک عنایتی کرده‌اند، کوشیده‌اند تا با اندرزی و نصیحتی راست کرده باشند، زیرا اعتقاد بر این بوده است که پند و اندرز یا توصیه‌های اخلاقی مستقیم برای ایجاد رفتار مطلوب در کودکان کافی است.

وگاهی نیز سیمای کودک را در با نغمه بریده‌ای که از گلوی مرثیه‌ای بیامی‌خراشد رؤیت می‌کنیم. از جمله «خاقانی شروانی»، شاعر نامدار قرن ششم هـ.ق در دیوان خود، از داغ کودک از دست رفته‌اش سخن می‌گوید

وسیگو شته ناشته‌ای از فراق ستارگش را بیان دارد :

صبحگاهی سر خواب جگر کشایه — ژاله صبحدم از نرگس تر کشایه
تا زنیان منا بر دو چراغ دل تن — همچو شمع از مژه بی‌خواب جگر کشایه
خبر مرگ جگرگوشهٔ من گوش کنیه — شه جگر چشمهٔ خون، چشم عبر کشایه

... وگاهی نیز، شاعری چون «سراج قمری» - در اواخر قرن ششم - در تعریف و تمجید از فرزند «پسته دهن» و «نبات پاره»اش قلم را بر لوح پر حوصله می‌راند :

...

... خاصه که ز دهر پیر خود رای
وز گردش چرخ حادثه زای
دارم پسری بکام و ناکام
چون ذکر جمیل تو «حسن» نام
پسته دهن و نبات پاره
همچون خرمات شیرخواره
یکساعت اگر رخش نبینم
پیشانی فرخش نبینم
بیم است که جان من برآید
عیش من و لهو من سرآید ... ۳

نقطه ضعفی که از دیدگاه روانشناسی و آموزش و پرورش در اکثر آثار ادبی کهن که کودک را در مرکز توجه خود قرار داده است مشاهده میشود اینست که در تمام آنها، کودک، کوچک شده بزرگسالان پنداشته شده و به آینده اش بسیار بیش از زمان حال او عنایت شده است.

«تقریباً میتوان گفت که مطالعه علمی انسان و توجه به علل و انگیزه های رفتار او در قرون هفده و هیجده آغاز شد و اوج گرفت. ظهور دانشمندانی چون «بیکن»، «نیوتون»، «کپرنیک»، «کپلر»، «گالیله»، «داروین»، و ... تغییرات زیادی در افکار و گرایشها و ارزشهای موجود بوجود آورد و روشهای نوینی برای تحقیق در پدیدارهای گوناگون جهان معمول گردید.»[4] مطالعه و پژوهش علمی در رفتار آدمی و شناخت او آغاز شد و روانشناسان اهمیت دوران طفولیت در طول زندگی انسان را مورد مداقه قرار دادند و به شناخت ویژگیهای آن همت گماردند. «دریافته های روانشناسان» دید مربیان را نسبت به کودک تا حد بسیار زیادی تغییر داد و این امر باعث شد تا به این واقعیت مهم توجه شود که: «هرگونه فعالیت تربیتی باید برمبنای استعدادها، نیازها، رغبتها و بطور کلی ویژگیهای سنی کودکان بنیانگذاری شود».[5] بدین ترتیب مطالعه پیرامون «تأثیر محیط های غیر رسمی در رفتار کودکان»، آغاز شد و ادبیات کودکان به عنوان یک ضرورت اجتناب ناپذیر در امر تعلیم و تربیت جلوه گری کرد.

با وقوع انقلاب مشروطیت و آغاز دوره بیداری و آشنا شدن جامعه علمی و فرهنگی ایران با راه و رسم فرنگیان، انواع اشکال نوین

ادبی نیز مد نظر او با قرار گرفت و سیمای مه زده کودک در پنجره از آن جایگزین شد. به این ترتیب اولین سازندگان آثار ادبی مستقل برای کودکان ایرانی چهره نمایاندند: ایرج میرزا، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، مهدیقلی خان هدایت (مخبرالسلطنه)، محمد تقی خان بهار... نیما یوشیج (علی اسفندیاری)، و کمی بعد ترجبار باغچه بان[۱] در این راه گامهای بلندی برداشتند.

ایرج میرزا (ولادت ۱۲۹۱ هـ.ق. - وفات ۱۳۴۳ هـ.ق.)

او به غیر از قصه های معدودی که غالباً ترجمه از منابع بیگانه است[۲] و با دشواری میتوان آنها را از قسم مواد خواندنی کودکان به حساب آورد، آثاری هم برای فرزندش (خسرو) و کودکان دیگر دارد.

از جمله قصه های او «داستان دو موش»، «خرس و صیادان»، «شیر و موش» «کلاغ و روباه»، «طوطی»، «آرزوی خر دم بریده»، و «مهر مادر»، را میتوان نام برد. و آثار منظوم او عبارتند از: «نصیحت بفرزند»، «برای کتاب آقای مخبرالسلطنه»، «شکوه شاگرد»، «شوق درس خواندن»، «نوروز کودکان»، «پسر بی هنر»، «مادر»، «حق استاد»، «بامداد»، و «وطن دوستی».

در اینجا نمونه ای از یکی از آثار منظوم او تحت عنوان «بامداد»، درج میشود:

صبحدم کاین مرغ کیهان آشیان
بال بگشاید فراز کوهسار
پنجه و منقار نورافشان او
پرده شب را نماید تار و مار
در چمن پروانهٔ عاشق غش
آن گل جاندار خوش نقش و نگار
از غلاف پیرهن آید برون
پیرهن بر تن درد از عشق یار
بر پرد زین گل به آن گل شادمان
بوسد این را غبغب و آن را عذار
همچنان آن طفلک شیرین زبان
در لطافت آمده چون گل به بار
سالم و سرخ و سفید و چاق و گرد
با دو چشم چون ستاره، نوربار
همچو گوهر کز صدف آید برون
آید از شادیچه بیرون، شادخوار
بنگر در گلستان خانگی
بال بگشاید همی پروانه وار،
دست مادر بوسد و روی پدر
این در آغوشش کشد، آن در کنار.

روشن است که شعر فوق با عنایت به غنا و قدرت و استحکامی که دارد نمی تواند با کودک رابطه برقرار کند. شعر از جمله موضوعات بسیار مهم در ادبیات کودکان است. کودکان، شعرهایی که یادگیری و حفظ آن برای شان دشوار و عباراتی پر از استعاره و کنایات پیچیده داشته باشد را نمی‌شنوند.

با این همه، ایرج میرزا، در برخی از اشعاری که برای کودکان سروده است، بسیار موفق است، گویی او به این واقعیت دست یافته است که اگر سروده اش از نظر ظاهر تا حد امکان شبیه گفتگوهای روزمرهٔ مردم و در عین حال دارای ویژگی و بافتی جز آن باشد که در زندگی عادی می شنویم تأثیری فوق العاده بر مخاطب خردسال خواهد گذارد.

مثنوی «پسر بی هنر» در این مورد شاهد خوبی است:

داشت عباسقلی خان پسری — پسر بی ادب و بی هنری
اسم او بود علیمردان خان — کلفت خانه ز دستش به امان
پشت کالسکهٔ مردم می جست — دل کالسکه نشین را می خست
هر سحرگه دم در بر لب جو — بود چون کرم به گل رفته فرو
بس که بود آن پسره خیره و بد — همه از او بدشان می آمد
هر چه می گفت لله لج می کرد — دهنش را به لله کج میکرد
هر کجا لانهٔ گنجشکی بود — بچه گنجشک درآوردی زود
هر چه میدادند می گفت کم است — مادرش مات که این چه شکم است!
نه پدر راضی از او، نه مادر — نه معلم، نه لله، نه نوکر

ای پسر جانِ من این قصه بخوان — تو مشو مثل علیمردان خان

در شعر بالا، اگرچه کلمه‌ها، اغلب کلماتی هستند که در کوچه و بازار می‌شنویم اما به نظر می‌رسد که با دقتی زیاد انتخاب شده و با ذوقی هنرمندانه در کنار یکدیگر نشسته‌اند. کلام در این شعر مشخصات و ویژگیهای زیر را داراست:

۱- داستان را بسط میدهد و وقایع را به جلو می‌برد.

۲- خصوصیات خود محوری ماجرا را روشن می‌کند.

۳- فکر و اندیشه اشخاص ماجرا را بیان میدارد.

۴- روابط درونی و بیرونی و نسبت آنها با یکدیگر را مشخص میکند.

۵- تصویرسازی می‌کند؛ می‌کوشد تا تصویری از آنچه واقع شده است را در ذهن مخاطب خردسال ترسیم کند.

۶- طنزآمیز است.

می‌دانیم «محرک اصلی خنده، اغلب نیرویی است که برای درک و یا مقابله با مسأله‌ای در درون شخص ذخیره شده است ولی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و به دنبال منفذی میگردد تا خود را آزاد کند. خنده یکی از بهترین راه‌ها برای آزادی این نیرو است.»[۹] در کودکان، از آن جا که این نیروی درونی بیشتر و قویتر است تمایل به خندیدن در آنها فراوانتر است. بنابراین چنین آثار طنزآمیزی اثر مطلوبی بر روان کودکان خواهد داشت و باعث نشاط و تفریح خاطر آنان می‌شود خصوصاً که پیامی عبرت‌انگیز هم در پی دارد.

از دیگر آثار ارزشمند ایرج میرزا ، قطعه شعری است تحت عنوان «مادر» .
او در این شعر به یکی از ابعاد مهم ادبیات کودکان که جنبهٔ تربیتی آن باشد نزدیک میشود .

میدانیم که وجه غالب ادبیات کودکان را «تعلیم» تشکیل میدهد و این ادبیات - اگر چه نه به شیوهٔ مستقیم - به نوعی یک ادبیات تعلیمی است . به بیانی دیگر ، «اگر چه ادبیات کودکان ، تعلیم و تربیت صرف نیست ، ولی در نقش خویش یک پدیدهٔ تربیتی است . زیرا در واقع راهی است که طفل را از «من» [از «من» موجود و واقعی] به «ما» [«من» متعالی] میرساند .»[10] مخاطبان این ادبیات در سنینی نیستند که آن مطالعه و قدرت تفکر و تجزیه و تحلیل و استنباط و تجربهٔ بزرگسالان را داشته باشند . از طرفی ، «هدف ادبیات کودکان و نوجوانان ، هدایت کودک است به سوی رشد [به مفهوم قرآنی آن] با روش و بیانی هنرمندانه و در خور فهم او .»[11] یعنی در این نوع ادبیات ، «ما علاوه بر آن که با توجه به میزان رشد و فهم طفل ، بر آورده شدن بسیاری از نیازهای مادی و معنوی زمان کودکی او را در نظر داریم ، میخواهیم از طریق «برانگیختن احساسات و عواطف فطری او» ، به او تذکرات خاصی بدهیم که بکار بستن آن متضمن سعادت فرد و جامعه است . در قطعهٔ «مادر» ، ایرج میرزا میکوشد تا با بیانی روان و عاری از تکلف جنبهٔ مقام مادر را تذکر دهد تا به اهداف تعلیمی و تربیتی دست یابد .

در اینجا این قطعه را عیناً درج میکنیم :

مادر

گویند مرا چو زاد مادر / پستان به دهن گرفتن آموخت
شبها بر گاهوارهٔ من / بیدار نشست و خفتن آموخت
دستم بگرفت و پا به پا برد / تا شیوهٔ راه رفتن آموخت
یک حرف و دو حرف بر زبانم / الفاظ نهاد و گفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من / بر غنچهٔ گل شکفتن آموخت
پس هستی من ز هستی اوست / تا هستم و هست دارمش دوست

حاجی میرزا یحیی دولت آبادی[12] (تولد ۱۲۷۹ هـ.ق. وفات ۱۳۱۸ هـ.ش)

او از روشنفکران دوران مشروطه و از جمله بنیانگذاران مدارس و مؤسسات فرهنگی و از اولین نویسندگان کتابهای درسی در ایران است. به نظر می‌رسد حاجی میرزا یحیی دولت آبادی تا حدودی بیش از اسلاف خود در سرودن شعر برای کودکان موفق بوده است. و این شاید بدان خاطر باشد که وی در گسترش افق ذهنی و احساسی کودکان کوشش بیشتری انجام داده و به این واقعیت مهم دست یافته که «شعر آسان گفتن»، با «آسان گرفتن هنر شعر»، بسیار متفاوت و از دو مقولهٔ مختلف است.

و این نمونه‌ای از بهترین شعرهای دولت آبادی است که روزگاری در کتابهای درسی چاپ می‌شد:

از افق صبحدم سفیده دمید / آسمان همچو نقره گشت سپید
با شکوه و جلال و جاه رسید / پادشاه ستارگان خورشید

باز شد دیدگان من از خواب

به به از آفتاب عالمتاب!

شب تاریک رفت و آمد روز | به چه روزی با چو بخت من فیروز
پادشاه ستارگان امروز | از افق سر برون نکرده هنوز

باز شد دیدگان من از خواب

به به از آفتاب عالمتاب!

یک طرف نالهٔ خروس سحر | بانگ الله اکبر از دیگر
از صدای نوازش مادر | وز سخنهای دلپسند پدر

باز شد دیدگان من از خواب

به به از آفتاب عالمتاب!

مهدیقلی خان هدایت «مخبر السلطنه»[۱۳]

وی یکی از نویسندگان همین دوره است که از سوی «کمیسیون معارف»، مأموریت می یابد تا «خواندنی های کودکان» را فراهم آورد. جزوه ای جنگ مانند بدون تاریخ چاپ، با حروف درشت اعرابدار و مصور در ۲۴ صفحه با نام «سه فندق، خواندنی برای کودکان»، فراهم آوردهٔ این نویسنده در دست است که حاوی قطعات کوتاه منظوم و منثور است.

در این جا نمونه ای از یکی از آثار منظوم او که در همان جزوهٔ جُنگ مانند (صفحهٔ ۸) به چاپ رسیده است را عیناً نقل میکنیم:

خروس صبح گوید قوقیاقی — هوا روشن شده برخیز از جای
بشوی تا تو دست و روت را پاک — به دندان ها زنی پاکیزه مسواک
زنی موی سرت را خوب شانه — بگیری تا وضو بهر دوگانه
نمازت را بخوانی بی کم و بیش — کنی شکر و ثنای خالق خویش
خوری چایی و نان چاشت آنگاه — به سوی مدرسه افتی تو در راه
به درست میرسی در اولین زنگ — نداری پیش همشاگردیان ننگ

اکنون تا حدودی نویسندگان ادبیات کودک درین دوره به ساده نویسی روی می آورند و به کارگیری کلمات دور از ذهن - که نشانهٔ فضل فروشی و دانشمند نمائی است - و عامه هم اقبالی به آن ندارند تقریباً کنار گذاشته می شود. گویی آنها با قبول این باور رفته رفته معتقد می شوند که هر اندازه نوشته ساده، طبیعی، بی تکلف و همه کس فهم باشد، ارزشمند تر است.

محمد تقی بهار (ولادت ۱۲۶۶ هـ.ش - وفات ۱۳۳۰ هـ.ش)

شاعر گرانمایه و محقق توانای این عصر استاد محمد تقی خان بهار هم در این زمینه - ادبیات کودکان - طبعی می آزماید که در دیوان وی ثبت است.
از جمله آثاری که وی برای کودکان میسراید «سرود مدرسه» نام دارد:

ما همه کودکان ایرانیم
مادر خویش را نگهبانیم ۱۴

آثار دیگری که استاد بهار برای کودکان سروده است عبارتند از:
«اندرز به جوانان»، «بچه ترس»، «تنبلی عاقبتش حمالی است»، «رنج و گنج»، «خدا و والدین»، و «مونس پدر». ۱۵
چنین به نظر میرسد که استاد بهار به فراست دریافته است که باید تا حدود امکان از بکار بردن کلمات مهجور و ثقیل و دور از فهم کودکان خودداری کرد ۱۶ و کودکان غالباً از درک تمثیل و کنایه و استعاره عاجزند (اگرچه در سنین نوجوانی از کشف ابهام لذت وافری میبرند). اما هنوز روح اندرزگویی و ابلاغ بی واسطهٔ پیام در آثاری که برای کودکان تولید میشود حاکمیت دارد. شعرا و نویسندگان هنوز به آن درک صحیح از کودک و ویژگیهای عقلی، عاطفی و اجتماعی او نرسیده اند. از دیگر سوی این باور که رمز تاثیر شگرف یک اثر ادبی در کودک، غیر مستقیم بودن آن است، متداول نشده

و کوششگران این وادی، هنگام آفریدن اثر، با حفظ ارزندگی و تعلق خاطر تام و تمام خود، به قدر قدرت گامهای ذهن خود و توانایی درک مخاطب، از مضمون فاصله نمی گیرند تا بتوانند به نحو موثرتری وجه محتوایی هدف اثرشان را انتقال دهند. آنان به مستقیم گویی در غالب اشعار می پردازند و بنیشه ناصحی ادیب به نظر می آیند و بس.

میرزا علی اکبرخان صابر (۱۹۱۱ - ۱۸۶۲م)

سخن گفتن از شعرای این دوره از تاریخ ایران، بدون نام بردن از «میرزا علی اکبرخان صابر»، سخنی ناتمام است. خالق کتاب «هوپ هوپ نامه» و «بنیانگذار شعر واقعگرای آذربایجان» است، وی در زمینه مورد بحث ما آثار با ارزشی دارد.

این آثار از روی ترجمه فارسی کتاب «هوپ هوپ نامه ۱۷»، نقل میشود
اشعار مربوط به کودکان ساخته شده در سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ :

هدیه به اطفال دبستان (۴۲۵)، گاومیش و سیل (۴۲۷)، شبان و زنگوله (۴۲۸)، هدیه به شاگردان مدارس (۴۳۰)، پزشک بیمار (۴۳۲)، باغبان پیر (۴۳۳)، مور (۴۳۴)، حکایت ملا نصرالدین (۴۳۶)، اسکندر و فقیر (۴۳۷)، دهقان بیمار (۴۳۹)، ملانصرالدین و زرد (۴۴۱)، عنکبوت و کرم ابریشم (۴۴۲)

اشعار مربوط به کودکان که سال انتشارش معلوم نیست :

تاجری که در خریدن زیاد میگرفت و در فروختن کم میداد (۴۴۴)، تنبل و کار (۴۴۵)، روزهای بهار (۴۴۶)، تشویق به مدرسه (۴۴۷)، هوس (۴۴۹)، کودک و یخ (۴۵۰)،

کلاغ و روباه (۴۵۱)، صحبت درختان (۴۵۳)، کودک پول (۴۵۵)، ترغیب علم (۴۵۷)
ترجمه دو نمونه از شعرهای صابر را از همین کتاب میخوانیم:

ازروی یخ یک پسر | مدرسه میرفت سحر
سُر خورد یکدفعه او | خورد زمین دَمَرو
برخاست چون از زمین | گفت یخ این چنین:
«بدی تو ای یخ بدان! | زمین زنی مردمان!
عمر تو بی اعتبار | بزودی آید بهار
آب شوی بناچار | روی سوی جویبار

۲ بیا، بیا ای بهار | خوشی، سعادت بیار
آب بکن برف کوه! | به باغ بده شکوه
سیل شود جویبار | غله بیاید به بار

نیما یوشیج (علی اسفندیاری)، شاعر نوپرداز و توانای عصر ما، درین زمینه آثاری دارد، از جمله آن شعر ذیل است که آنرا در مرداد ماه ۱۳۰۵ سروده است:

من بزغک خوانده ام
میخواهم من نالنده ام
پرورده ابر و گلم
میخواهم من همین بلبلم
در عشقه های سیاه | افتاد بر چیده از هوس
یک شب که می بامدم
دستی به من زد و دوست همین
از آن زمان، در هر دمی | می خوانم آواز قفس

در این که شاعر توانسته است با بیان محسوس و هنرمندانه ای ذهنیات خود را در قالب زبانی عاطفی و موزون عرضه بدارد شکی نیست اما وجوه مشترکی میان کودک و شعر در آن نمی یابید.

به هر کودکی که دقیق شویم این سه ویژگی را در او به صورتی بارز می بینیم اول اینکه هنوز به مرحلهٔ تعقل نرسیده و با احساس بر او حاکم است. دیگر اینکه «قدرت تخیل» زیادی دارد و در دنیای خیال زندگی آسوده دارد و همچنین بسیاری از حرفها و حرکات خود را با آهنگ خاصی «بروز میدهد».

این ویژگیها بیش و کم در شعر هم   «شعر نیز با احساس سروکار دارد. شعر اگر تاثیر میگذارد و حتی حرکت ایجاد میکند، از راه احساس داخل می شود و بر عقل چیره میگردد...» «در تمام دنیا شعر را خیال انگیز و همساز معرفی کرده اند و شعر اقوام مختلف با تصویرسازی و خیال انگیزی همراه است. همچنین شعری نیست که وزن یا آهنگی نداشته باشد، هرچند که از طبایع مختلف، آهنگها و وزن های متفاوتی را دوست داشته باشند و از وزن های دیگر خوششان نیاید.» ۱۸

اشتراک این سه ویژگی در شعر از یک سو و در کودک از سوی دیگر، باعث شده که کودکان شعر را بیشتر دوست داشته باشند، با شعر زندگی کنند، با شعر بیدار شوند و بخوابند و بازی کنند.

دنیای کودک و دنیای شعر، دو جهان نزدیک به هم و شاید پیوسته به هم است که در حد لزوم، توجه مستقل به ارتباط آن با هم

نشده است و با تمام این پیوستگی شاعران معدودی توانسته اند علاوه بر تسلط بر دنیای شعر، به دنیای کودکان هم راه یابند و با استفاده از مشترکات آن دو، شعرهای مناسب کودکان بسرایند.

شعر دیگری از نیما، که با سود جستن از مشترکات دنیای شعر و کودکان توانسته است در زمرهٔ شعرهای مناسب کودکان قرار گیرد می خوانیم:

من جوجه را گرفتم   او را بوسیده گفتم

جوجه، جوجه طلایی   نوکت سرخ و حنایی

تخم خود را شکستی   چگونه بیرون جستی

گفت جایم تنگ بود   دیوارش از سنگ بود

نه پنجره نه در داشت   نه کس زمن خبر داشت

دیدم چنین جای تنگ   نشستن آورد ننگ

به خود دادم یک تکان   مثل رستم پهلوان

تخم خود را شکستم   زود به بیرون جستم

درحاشیه دستنوشته، این شعر که همراه دو شعر دیگر برای کودکان، در ورقه بلندی پاکنویس شده است، نیما این یادداشت را نوشته است:

«شعرهایی برای کودکان، مثل شعرهایی که محمودخان ملک‌الشعرا، برای فرزندان فامیل ساخته است.»

محمودخان ملک‌الشعرای صبا فرزند محمدحسین‌خان عندلیب و نوهٔ فتحعلی‌خان صبا ملک‌الشعرا، و متولد سال ۱۲۲۸ هـ.ق است. به طبع رسانندهٔ دیوانش[19] چنین می‌نویسد:

«دیوان محمودخان نزدیک به ۲۶۰۰ بیت می‌باشد که گویا شاعر در اواخر عمر از میان اشعار خود انتخاب و بقیه را از بین برده است.»

در جستجوی شعرهایی که محمودخان ملک‌الشعرا، برای فرزندان خود یا فامیلش ساخته بود و برایشان می‌خواند، به اشعاری برمیخوریم که نیما با خط خودش آنها را به وی منسوب کرده است[20]:

۱
رفتم به باغ لاله‌زار
دیدم: بسیار گلعذار
یکی گل و دوتا بهار
پوشیده رخت زرنگار
با غبون آمد با بیلش
با ریش و با سبیلش

با تن، همچو فیلش
انگور توی زنبیلش
گفتا: «دو شوید مهمان من
بیایید توی ایوان من
بخورید ازین بریان من
بکشید ازین قلیان من

تنباکوی شیراز دارم
انار شیفت گاز دارم
غنچه گز از دارم
پسته دهن واز دارم.»
بلشو گذاشت با صد شتاب
مثل درخت و جوی آب
آتشش روشن کرد به حساب
آورد پنج شیشش سیخ کباب ۲۱
قلیه کنیم، قرمه کنیم
گوشت توی بره ۲۲ کنیم
با رختهای ترمه کنیم
چشمامونو سرمه کنیم
میوهٔ باغ مال شما
گنجم به دستمال شما
تعدر سیمت سال شما
آرم به دنبال شما
بهار که شد آیید به باغ
صبح سحر پیش از کلاغ
بالون نشید روی الاغ

منزل کنید زیر چنار
تا بیارم تفت خیار
تفت دگر سیب و انار
با لبوهای آبدار
بعدش بیارم کمبوزه
بعدش بیارم خربوزه
کمبوزه‌های خوش مزه
تا بخورید مثل بزه
بعدش رویم توی خونه
مثل گنجشک توی لونه
گندم خوریم و شادونه
با نقل پل، دوُ دونه

۲

رفتم به باغ پسته
عمقلی نیک نشسته
سیلی زدم به گوشش
گوشواره‌ها به گوشش
گربه دارم چه ملوس
میرود شهر عروس

می آرد جوجه خروس
گربه خواستگار من، میو میو!

به هر حال، این شعر، جدای از ضعفهایی که می توان - اکنون - برآن مترتب دانست دارای ویژگی های ارزشمندی است که نمیتوان از آن صرف نظر کرد:

۱- انتخاب موضوع:

موضوع - به هر حال - قابل درک برای مخاطبان خردسال است؛ مربوط به جهان آنهاست؛ و از دیگر سوی، با خصوصیات سنی آنها متناسب است.

۲- روانی عبارات:

شعر، روان خوانده میشود و عبارات و وزن آنها متناسب با مفهوم انتخاب شده است. از طرف دیگر، چون توصیفهای طولانی در آن نیست؛ کودک از آن متلذذ میشود.

۳- وزن و قافیه:

دارای قالبی آهنگین است؛ مصرعهای آن کوتاه میباشد؛ ریتم شعر خوب است و روان خوانده میشود.

۴- مفاهیم طوری انتخاب شده است که در پرورش ذوق و عواطف کودکان مؤثر است و بخصوص از پروراندن احساسات منفی شدید و توأم با بدبینی احتراز شده است.

حواشی :

۱- سخنی درباره : ادبیات کودکان و نوجوانان ، حکیمی ، محمود ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ص ۲۰ .

۲- نقاشی کودکان و مفاهیم آن .

۳- تاریخ ادبیات ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، چاپ دانشگاه . جلد سوم ، صفحه ۶۸۹ .

۴- ادبیات کودکان ـ شعاری نژاد ، علی اکبر . انتشارات اطلاعات ؛ ۱۳۶۴ . ص ۳۳ .

۵- همان کتاب . ص ۳۳ .

۶- جبار باغچه بان را اولین شاعر کودکان ایرانی میدانند .

۷- مانند مثنوی کوتاه « خرس و صیادان » ، در قسمتی از این مثنوی میخوانیم :

دو صیاد استاد و چالاک و چیت
یکی آن گرفته و نام و دیگر آن گشت

۸- دیوان ایرج میرزا ، به اهتمام دکتر محمد جعفر محجوب ، سال ۱۳۴۹ ، ص ۱۵۵ .

۹- شناخت عوامل نمایش . مکی ، ابراهیم . انتشارات سروش .

۱۰- « بررسی ادبیات کودکان در کشورهای در حال توسعه » ، ترجمه دکتر علی شکوهی .

۱۱- « ادبیات کودکان و نوجوانان » ، از انتشارات مرکز تربیت معلم آموزش و پرورش .

۱۲- فصلنامهٔ کانون ، دورهٔ دوم . شماره ۳-۴ ، اسفند ۱۳۵۶ .

۱۳- همان ماخذ .

۱۴ - دیوان بهار، چاپ اول، سال ۱۳۳۵، جلد اول، ص ۵۱۴.
۱۵ - دیوان بهار، چاپ دوم، سال ۱۳۴۵، جلد دوم.
۱۶ - تکرکلماتی که بار فرهنگی خاصی را در بر داشته و لازم است معمول گردند.
۱۷ - «هوپ هوپ نامه»، ترجمهٔ احمد شفائی، چاپ دوم، باکو ۱۹۷۷.
۱۸ - جامعه شناسی هنر، آریان پور، امیرحسین، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۹ - دیوان محمود خان ملک الشعراء صبا؛ ضمیمه سال بیست و سوم مجله ارمغان، آذرماه ۱۳۲۹.
۲۰ - فصلنامه کانون، دورهٔ دوم شمارهٔ ۳-۴، اسفند ۱۳۵۶ ص ۵۱.
۲۱ - منقول از نسخه خانم والیا معزز، از اعقاب شاعر.
۲۲ - برمه: دیگ سنگی.

دکتر رضا مصطفوی
عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی و هیأت مؤلفان لغت نامهٔ فارسی

فرهنگ فرهنگ نویسی فارسی و فرهنگ دکتر معین

از شگفتیهایی که توجیه آن خیلی آسان نیست این است که زبان و ادب فارسی دری با همه عمق و ثروت فراوانی و بارآوری و تنوع مضامین و معانی که در گذشته داشته چرا در تدوین کتابهای لغت فارسی تا بدین اندازه تأخیر رخ داده است؟

چنانکه میدانیم نخستین کتاب لغت فارسی مانده از قدیم لغت نامهٔ اسدی طوسی مربوط به نیمهٔ دوم قرن پنجم (۴۵۸ تا ۴۶۵ ه‍.ق) است با حدود ۲۲۷۸ لغت والبته از واژه نامه های دیگری نیز یاد کرده اند که پیش از این تاریخ تدوین یافته اما از آنها اطلاعی نداریم. مثلاً یکی از آنها «فرهنگ ابوحفص سغدی» است که مؤلف در اواسط قرن پنجم می زیسته و کتابش تا اوایل سدهٔ یازدهم نیز موجود بود و مؤلفان فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سروری از آن استفاده کرده اند ولی به دست ما نرسیده است و یا فرهنگ قطران تبریزی (۴۳۸-۴۵۰) که اسدی طوسی در مقدمهٔ لغت فرس از آن یاد کرده والبته گفته که «آن لغت ها بیشتر معروف بودند»، و محمد بن هندوشاه در مقدمهٔ صحاح الفرس به انتقاد آن پرداخته که «دا و بیش از سیصد

لغت ذکر نکرده[۲]، شگفت‌تر این که پس از لغت نامه اسدی نیز تا ربع دوم قرن هشتم یعنی دویست و هفتاد سال پس از او کتاب مستقلی[۳] در زمینه لغت فارسی به فارسی در ایران تدوین نیافت تا دومین لغت نامهٔ فارسی موجود را محمد بن هندوشاه نخجوانی به نام صحاح الفرس به سال ۷۲۸ ه.ق با دوهزار و سیصد واژه در تبریز نوشت. این نقطه ای کور در لغت نویسی فارسی بخصوص در میانهٔ سالهای[۴] که اوج و شکوفائی و رنگارنگی و تنوع مضامین در کتاب نویسی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی به شمار می رود و زبان فارسی زبان علمی و ادبی و دولتی حکومتهای مقتدر ایران آن روز محسوب می گردد و از شرق تا غرب کشوری پهناور به این زبان تکلم می کنند، باز عجیب‌تر و مبهم‌تر می نماید و با توجه به بُعد مکانی مؤلفان این دو قدیمترین فرهنگهای موجود یاد شده یعنی خراسان و تبریز که به اندازهٔ کران تا کران کشوری پهناور فاصله دارد، بسیار بعید بنظر می رسد که کسی در این فاصلهٔ مکانی و زمانی نسبتاً زیاد در اندیشهٔ تدوین فرهنگی برای زبان فارسی نیفتاده باشد.

پس از صحاح الفرس بجز معیار جمالی که در ۷۴۴ - ۵ ه.ق وسیله شمس فخری اصفهانی تألیف گردید تا قرن دهم کتاب لغت مستقل دیگری تدوین نیافت و از قرن دهم به بعد فرهنگهای تحفة الاحباب حافظ اوبهی خراسانی (۹۳۳) و میرزا ابراهیم اصفهانی (۹۸۶ یا ۹) و پس در قرن یازدهم مجمع الفرس سروری کاشانی (۱۰۰۸) را داریم که در حدود شش هزار لغت دارد و بالاخره انجمن آرای ناصری تألیف رضاقلی خان هدایت آخرین فرهنگ فارسی پیش از مشروطیت

در اواخر سده سیزدهم (۱۲۸۸)، پایان می پذیرد. دریاز سده هشتم تا پیش از مشروطه فرهنگهای کوچکتری نیز در ایران نوشته اند که هر کدام از جهتی خاص شایسته توجه است و از آن میان میتوان خلاصة اللغات محمد مؤمن گونابادی (۹۹۸)، عجایب اللغة ادیبی (قرن دهم)، جامع اللغات نیازی حجازی، سرمه سلیمانی از بلیانی اوحدی (پس از ۱۰۱۵)، فرهنگ عباسی از صدرالدین محمد تبریزی (۱۱۲۵)، برهان جامع محمد کریم تبریزی (۱۲۰۶)، را یاد کرد.

فرهنگ نویسی فارسی در شبه قاره هند نیز که البته ما را درین مقال فعلاً مجال بحث آن نیست، از قرن هشتم زودتر آغاز نشد و ظاهراً نخستین فرهنگ موجود هندی فرهنگ قواس تألیف مبارک شاه غزنوی معروف به قواس در اوایل قرن هشتم ۸ هـ. ق است اما روز به روز رونق گرفت و فضلا و ادبای هند و پاکستان بیش از همه مراکز زبان فارسی درین زمینه کار کردند تا بدان اندازه که کوششهایی که ایشان در زمینه لغت و تذکره نویسی در زبان فارسی مبذول داشته اند چندبرابر پژوهش هایی است که وسیله خود ایرانیان در این مورد انجام گرفت. والبته بدان جهت که ایرانی و اهل زبان نبوده اند حتی برترین این فرهنگها از سهو و خطا مصون نمانده که با وجود این از جهت خدمات بسیار ارزشمند و شایان توجهی که به زبان و ادب فارسی مبذول داشته اند، حق بسیار بزرگی به گردن زبان و ادب فارسی دارند که سعیشان مشکور باد.

از بررسی فرهنگ های یاد شده چنین بر می آید که فرهنگ نویسی

در نظر گذشتگان چیزی جز آن است که ما امروز انتظار داریم. نقصی که بسیاری
از این فرهنگ ها دارد اینست که مؤلفان آنها زبان رایج زمان خود را
ضبط نکرده اند. نیت خیر آنها این بود که می خواستند الفاظ دشوار بعضی
از اشعاری را که همگان نمی فهمیدند برایشان معنی کنند و مهم اینکه این الفاظ دشوار
گاه الفاظ رایج عصر شاعر هم نبود. شاعران همواره ناگزیر بوده اند برای رعایت
وزن و قافیه از واژه های متروک و مهجور زبان نیز سود جویند. گاه کلمه ای
را بدین مقصود دیگرگون کنند تا «در تنگنای قافیه خورشید خر شود»، و
زمانی مجبور می شدند الفاظی را که در قلمرو زبانی منطقه سکونت آنان وجود
نداشت به کار برند و چنین واژه هایی بود که معمولاً برای افراد عامی و عادی
غیر اهل زبان نیاز به شرح و توضیح داشت و مؤلفان کتب لغت برای
پاسخ دادن به این اشکالات بود که به تألیف کتاب لغت دست میزدند
در مقدمهٔ نخستین کتاب لغت فارسی موجود می خوانیم: «بدان که این کتاب
پارسی که به روزگار، ابو منصور علی بن احمد الاسدی رحمة الله علیه از دیوانهای
شعراء ماتقدم جمع کرد تا شنوندگان و خوانندگان را افادت باشد و هر لغتی
را که از این معنی بشنوند، برایشان روشن گردد». [۱۲]

بنابراین در فرهنگ لغت نویسان چنین واژه های معمول و معانی
گوناگون و کاربرد آنها مطرح نبود بل مراد و منظورشان از لغت واژه های
دشوار و مهجور و نامأنوسی بود که معنی آنها را همگان نمی دانستند و در پی
همین باور بود که در لغت نامه هایی که برای اهل فرس هم می نوشتند به توضیح
واژه های دشوار عربی نیز می پرداختند و گاه در این مورد به یک کلمه اکتفا میکردند

مؤلف صحاح الفرس دومین لغت نامه موجود فارسی ایرانی درمقدمه مینویسد :

« و چون در بعضی لغات اصطلاح اهل فرس موافق اصطلاح اهل عرب افتاده مانند « برجاس » و « حرون » و « غمزه » و « شغل » و « دشواری » و امثال آن وحکیم اسدی آن را ذکر کرده بود اقتداءً به ازذکر آن چاره ندید و هر لغتی را در موضع آن ایراد کرد و این مقدار متعرض شد که عرب نیز چنین گفته است » و این « دشوارجوییها » بدانجا می کشد که وقتی برای این واژه های مهجور ومغلق درمیان اشعار فارسی شاهدی نمی یابد به سراغ اشعار عرب می رود . در دنباله مطلب بالا میگوید : « و اگر در استشهاد لغتی بیتی فارسی نیافت و در اشعار عرب مثال آن موجود بود بنابر توضیح آن لغت آن بیت را ذکر کرد » .۵

بنابر آنچه گذشت لغت نامه های فارسی گذشتگان اکثراً کتاب لغت رایج ومعمول آن روزگار نیست که لغت نامهٔ واژه های دشوار شعری است ونه تنها زبان مردم کوچه و بازار و رایج را در بر نمی گیرد که زبان کتابت ومتون منثور آن عصر را نیز عمدتاً شامل نمی شود وازآنجایی که واژه های مصطلح در هر دوره ای اعم از الفاظ ساده و مرکب و اصطلاح و کنایه و مجاز وغیره علاوهٔ بر ارزش لغوی آن می تواند بیان کنندهٔ فرهنگ مردم آن دورهٔ خاص هم باشد . از لغت نامه های کهن فارسی نمی توان چنین اعتباراتی را متوقع بود والبته وصد البته که کار گذشتگان نسبت به زمان خود آنان درخور تمجید وستایش است وعدم تطبیق تألیفات آنان با نیازمندیهای زمان ما به هیچوجه از ارزش کارشان نمی کاهد که در دیگر رشته های علوم

نیز چنین است.

مسایل و مشکلات و موضوعهای دیگری را که در فرهنگ فرهنگ نویسی گذشته معمول بود ضمن برشمردن امتیازات فرهنگ دکتر معین بمناسبت باز خواهیم گفت که «سر دلبران را باید در حدیث دیگران گفت»[۹].

شیوهٔ فرهنگ نویسی دکتر معین

یکی از ویژگیهای بارز در فرهنگ نویسی دکتر معین که بیشک مهمترین امتیاز آن بر دیگر لغت نامه های پیش از او محسوب میگردد، روش و متد علمی آنست. بسیاری ازین ظرافتها یا در گذشته معمول نبود و یا اگر هم بعضی فرهنگ نویسان گذشته پاره ای از آنها را در روشهای خود بکار می گرفتند چنین بسامان نبود. بنابراین روش دکتر معین را باید از دو جهت نگریست. نخست تکمیل روشهایی که پیش از او هم بنحوی در لغت نویسی متداول بود و او آنها را البته به گونه ای بهتر، کاملتر و علمی تر در روش خود بکار گرفت و از جهت کیفیت و هم کمیت از اسلاف خود فراتر رفت.

دوم روش خاص او در فرهنگ نویسی است که یا اصلاً در زبان فارسی سابقه نداشت و باید بحق او را مبتکر این سنت نو دانست و یا اگر هم مختصر سابقه ای در گذشته داشت با دگرگونی ای که دکتر معین در آن به وجود آورد و به جلوه ای کاملاً نو یافته کمتر از یک ابتکار و ابداع نیست. و ما این روشها را در زیر باز خواهیم نمود.

انکته ای را که پیش از این جزو معایب فرهنگ نویسی در گذشته یاد کردیم، در فرهنگ دکتر معین کاملاً مورد توجه و مداقه و امعان نظر بوده است. چنانکه پیش از این اشارت رفت معنی و مفهوم لغت نویسی این نیست که واژه های دشوار را معنی کنیم و به آن دسته از واژه هایی بپردازیم که در متون مهجور و معماگونه بکار رفته و گاه با تکلف بسیار شاعر وزن و قافیه ای هم به آن داده شده و حتی گاهی شاعر با اقتضاء تنها برای وجود شاهد شعری به آن شکل شعر داده است. مفهومی که ما از زبان داریم و باید برای آن فرهنگ بنویسیم معنایی بسیار وسیعتر دارد و اگر لغت نویسان گذشته اما به همه گونه های آن توجه می داشتند، امروز گنجینه های بسیار ارزنده ای از تمام الفاظ متداول هر عصر و زمانی را در اختیار می داشتیم که در بردارنده اوضاع اجتماعی اقتصادی، سیاسی، تاریخی و جغرافیائی و زیستی و جامعه شناسی روزگاران گذشته بود.

این نقیصه در فرهنگ فارسی دکتر معین تقریباً برطرف شده و آنچه بیشتر نموداری از واژه های رایج عصر اوست، و در همین راستا واژه های مهجوری را که در متون نثر و نظم فارسی نیامده یا به ندرت استعمال داشته و در محاوره نیز کاربردی ندارد در این فرهنگ نیامده و حتی واژه های غیر مستعمل و یا کم استعمال نیز مشخص گردیده است. به عبارت دیگر می توان گفت فرهنگ دکتر معین فرهنگ زبان عصر او را در بر دارد که محققان آینده می توانند بسیاری از اطلاعات یاد شده را البته در محدوده زمانی ای که در آن تدوین یافته از آن دریابند و جزو همین مقوله است

پرداختن به حروف اضافهٔ زبان فارسی و کاربرد آنها که فرهنگ های قدیم به آن نپرداخته اند و تا حدّی که در خصوص یک فرهنگ عمومی و دم دستی است با ذکر شواهدی که به معانی آنها اعتبار بخشیده بیان گردیده و از همان آغاز تألیف حداقل می توانست آغازگری برای تحقیقات نو در زمینهٔ حروف اضافهٔ فارسی هم باشد.

۲- فرهنگ معین متدی علمی و تحقیقی دارد و این روش اعتبار خاصی به فرهنگ بخشیده است. دکتر معین برخلاف دیگر لغت نویسانی که واژه ها را بدون تحقیق نقل کرده اند و حتی گاهی برای معنای آنها هم الفاظ و عبارات لغت نویسان گذشته را با مختصر تغییری بیان داشته اند، روشی عالمانه دارد و این روش پژوهشگرانهٔ او بارزترین ارزش فرهنگ او شمرده می شود. از نام گیاهان و حیوانات گرفته تا واژه ها و اصطلاحات ریاضی، نجومی، پزشکی، حقوقی، هنری، ورزشی، نظامی، طبیعی و کسان و جایها پس از تطبیق با تحقیقات مربوط به آنها و دستاوردهای نوین علمی در آن رشته ها بیان می دارد و با استفاده از آخرین منابع و تازه ترین مآخذ موجود ایرانی و اروپایی در هر یک از دانشهای یادشده معانی لازم را البته در حد یک فرهنگ عمومی بازمی نماید و به ضبط درست آنها همت می گمارد.

۳- الفبای زبان فارسی چنانکه میدانیم برای ضبط تلفظ کلمات توانا نیست و به همین دلیل هم نویسان گذشته برای نشان دادن تلفظ درست واژه ها راههای گوناگونی داشتند که هر کدام اشکالات خاص خود را داشت در مواردی که به ذکر حرکات تمام حروف کلمه می پرداختند به تفصیل می انجامید

وچندین برابر اصل واژه جا می گرفت . در پاره ای موارد مانند نشان دادن تلفظ کلمه با همزه های خود نیز دقیق از کار در نمی آمد و گاه تلفظ درست کلمه دوم نیز خود روشن نبود . در بعضی موارد دیگر برای نشان دادن تلفظ صحیح کلمات ، فقط به ضبط حروف متحرک کلمه بر روی حروف کلمه و یا خارج از کلمه و پس از آن اکتفا می شد که این کار هم علاوه بر غیر دقیق بودن در عمل و در چاپخانه های موجود دشواریهائی را به همراه داشت .

در فرهنگ دکتر معین بهترین راه ممکن ولا اقل بهترین روش در آن زمان برای نمایاندن تلفظ درست واژه ها مورد استفاده قرار گرفت و حروف لاتینی مخصوصی را که مرحوم دکتر معین موفق به تهیه آن گردید تا حد زیادی این دشواری را آسان کرد . یعنی از همان روشی که بعضی خاورشناسان معمول داشته اند و برای نمودن تلفظ کلمه ها در علومی همچون فونتیک و زبانشناسی و لهجه شناسی وغیره از حروف لاتینی ترانسلیتراسیون یا ترانسکریپسیون بهره سود جسته اند بهره جست و این چاره جوئی سبب گردید تا بسیاری از مشکلات مربوط به تلفظ کلمات فارسی را نسبت به گذشته حل کند .

۴ - از فضیلت های مرحوم دکتر معین دستوردانی او بود و این تسلط او بر مباحث دستور زبان فارسی که خود طرحی نو برای آن افکنده بود ، سبب گردید تا تشخیص او در هویت های دستوری حد اقل کمیاب باشد . علاوه بر آن ریشه ها و وجوه اشتقاق را باز نموده و صیغه ها و مشتقات گوناگون افعال را نیز تا حد ممکن بدست داده است .

۵ - در زبان فارسی مانند دیگر زبانها بسیاری واژه ها معانی و مفاهیم

گوناگونی دارد. در فرهنگ دکتر معین این معانی با ذکر شماره از یکدیگر تفکیک گردیده تا معانی و مفاهیم در هم نیامیزد و جوینده بتواند معنی مطلوب خود را به آسانی بیابد و در این تفکیک معانی و نیز مواد ضمناً نشان دادن کثرت استعمال هم تا حدی منظور بوده و معانی کثیرالاستعمال تر جلوتر و معانی ای که در زبان رایج کاربرد کمتری دارد پس از آن آمده است که از این رهگذر کثرت و یا قلت معانی هر واژه را نیز میتوان دریافت.

۶- در هر زبانی واژه ها و مفاهیمی وجود دارد که تجسم معانی آنها جز از طریق رسم تصاویر آنها امکان پذیر نیست و اگر هم باشد بدان قوت نیست. بسیاری آلات و اشیاء و گلها و حیوانات و رنگها و مفاهیمی از این قبیل چنین حالتی دارد. مثلاً برای تجسم ذهنی هر یک از رنگها بدون شک هیچ شرح و توضیحی به اندازهٔ نشان دادن تصویر رنگی خود آنها نیست. استفادهٔ از تصویرها و نقشه ها و جدول ها در موارد مختلف در فرهنگ معین که گاه نیز رنگی و مخصوص فرهنگ تهیه گردیده از امتیازات بارز آن نسبت به دیگر کتابهای لغت به شمار میرود.

واپسین سخن اینکه در فرهنگ فرهنگ نویسی زبان فارسی نام استاد دکتر معین همواره خواهد درخشید و با لغت و لغت نویسی قرین خواهد بود و پژوهشنامه های لغوی او از جمله مهمترین و معتبرترین مآخذ و منابع زبان فارسی محسوب خواهد گردید.

روانش شاد باد

گزیدهٔ مآخذ

۱- انجمن آرای ناصری: دارالطباعهٔ خاصهٔ همایونی ۱۲۸۷ خیابان علیخان والیت.

۲- برهان قاطع به اهتمام دکتر معین (دورهٔ کامل).

۳- تحفة الاحباب تصحیح آقای تقی زادهٔ طوسی از انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۶۵.

۴- جامع اللغات نیازی حجازی (فرهنگ منظوم) پایان نامهٔ فوق لیسانس خانم افسانه شیفته فر در دانشگاه علامه طباطبائی.

۵- سرمهٔ سلیمانی به تصحیح آقای محمود مدبری.

۶- صحاح الفرس به اهتمام دکتر عبدالعلی طاعتی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ دوم ۱۳۵۵.

۷- فرخنامهٔ جمالی: تألیف ابوبکر مطهر جمالی یزدی به کوشش ایرج افشار ۱۳۴۶ مؤسسهٔ امیرکبیر.

۸- فرهنگ جهانگیری: ویراستهٔ دکتر رحیم عفیفی از انتشارات دانشگاه مشهد.

۹- فرهنگ فارسی دکتر معین (دورهٔ کامل)

۱۰- فرهنگ قواس:

۱۱- لغت فرس اسدی طوسی به تصحیح دکتر دبیرسیاقی و نیز عباس اقبال.

۱۲- لغت نامهٔ دهخدا (مقدمه)

۱۳- لغت نامهٔ فارسی از انتشارات مؤسسهٔ لغت نامهٔ دهخدا

۱۴- مجمع الفرس: سروری کاشانی ۳ مجلد به تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی ۱۳۳۸ - ۱۳۴۱.

۱۵- معیار جمالی :

۱۶- فرهنگ نظام : سید محمد علی داعی الاسلام . ۵ جلد حیدرآباد ۱۳۵۸ - ۱۳۴۶ .

۱۷- یادنامه پورداوود (مجموعهٔ مقالات دربارهٔ فرهنگ و تمدن ایران ۱۳۲۵

حواشی :

* تحلیلی است از فرهنگ نویسی در ایران تا مشروطیت و فرهنگ فارسی دکتر معین .

(۱) لغت فرس به کوشش دکتر دبیر سیاقی ص شش .

(۲) صحاح الفرس به اهتمام دکتر عبدالعلی طاعتی ص بشت .

(۳) کتابهایی مانند فرخنامهٔ جمالی یزدی تألیف سال ۵۸۰ را بحساب آوریم چه کشکول گونه ای است از علوم مختلف متداول زمان مؤلف که فقط فصل سوم از مقالت دهم آن که ۲۰ صفحه از ۴۲۰ صفحهٔ متن چاپی را در بر میگیرد (ص ۳۰۹ تا ۳۲۹) «در معانی الفاظ پهلوی» است .

(۴) البته باید سالهایی را که همزمان با ویرانگریهای مغولان در بعضی نقاط ایران است مستثنی گردد .

۵)، در عصر علاءالدین محمد شاه خلجی ۷۱۵ - ۶۹۵ تألیف شد.

۶)، متعدد نسخه لغت فرس متعلق به آقای نخجوانی به نقل دکتر دبیرسیاقی در مقدمه لغت فرس ص پنج.

۷)، صحاح الفرس به اهتمام دکتر عبدالعلی طاعتی ص ده.

۸)، مأخذ پیشین صفحه های ۱۱ و ۱۲.

۹)، خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران.

۱۰)، TRANSLITERATION : نشان دادن تلفظ با استفاده از حرفهای زبان دیگر.

۱۱)، TRANSCRIPTION : نشان دادن صورت مکتوب با استفاده از حرفهای زبان دیگر.

شرح تعابیر عارفانه در
«آخرین غزل»
حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه

محمود شاهرخی

اخیراً غزلی عارفانه از حضرت امام قدس سره الشریف انتشار یافت که برای بسیارکسان از مردم که با افکار و آثار عرفانی آن بزرگ نا آشنا بودند، موجب شگفتی گشت، چه هرگز گمان نمی بردند مردی با آن سطوت و صلابت که در امواج خروشان امور اجتماعی سکان کشتی امتی را در دست دارد و پنجه در پنجهٔ اهریمنان سرکش درافکنده، دارای چنین اندیشه و احساسی باشد و نیز مورد دیگری که سبب اعجاب گروهی گشت، وجود اصطلاحات و تعابیری بود که در این غزل آمده ازانکه آنان با این مصطلحات بیگانه بودند و نمی دانستند که امام چون دیگر مردان بزرگ عالم وجودی ذوابعاد بود، او همچنانکه در پهنهٔ پیکار با طاغیان و ستمگران قهرمان بود، در عرصهٔ عالم معنی و جهان عرفان نیز قهرمان بود. امام در سنین جوانی کتاب گرانقدر مصباح الهدایه را که حاوی حقایق و معارف بلند عرفانی است مرقوم داشته و در سی و پنج سالگی، شرح و تعلیق بر دو اثر بزرگ عالم عرفان یعنی فصوص شیخ اکبر محی الدین و مصباح الانس

قونوی نگاشته که موجب اعجاب است، همچنین ابیاتی پراکنده از سرودهای ایشان ورد زبان صاحبدلان است که حاکی از غایت توغل و تبحر آن بزرگوار در بیان مواجید و ذوقیات اهل معرفت می باشد.

اما در مورد این غزل و تعابیر آن باید عنایت داشت که هر یک از اصناف و طبقات مردم را اصطلاحی است و نیز هر رشته از علوم و معانی زبان خاص خود را دارد، خاصه عرفان که بی شک با زبان و مصطلحات معمول سخت متفاوت است، چه عارفان خدابین دریافتهای خویش را که محصول و مولود حالات خاص است، در ظرف عبارات و الفاظ مخصوص میریزند که با اصطلاحات معمول و وضع لغوی سخت مغایر است، از این رو اهل فن، در بیان مصطلحات این قوم رساله ها نگاشته و کتابها پرداخته اند و تا کسی با آن تعابیر آشنا نباشد نمی تواند چیزی از آن ادراک کند و بسا که این عدم شناخت سبب شائبه نیز گردد. عالم گرانمایه و عارف بلند پایه ملامحسن فیض در دیباچه کتاب مشواق آورده که چون طائفه ای از متقشفه ظاهر محبت بندگان را نسبت با جناب الهی منکر بودند و بدین سبب در اشعار اهل معرفت و محبت، قدح می نمودند، بخاطر رسید که چند کلمه، که بدان معانی حقایق، از لباس استعارات مکشوف و اصطلاحات غریبه قوم که در ابیات ایشان مستعمل است بمعروف تواند شد، بنویسد و اظهار اسراری که به حقیقت محبت و حقیقت اشعار این طایفه اشعاری داشته باشد پرده برگیرد تا باعث بصیرت سالکان راه گردد و مستعدان

محبت، انسی و قربی پدید آید و اصحاب ذوق را نشاطی و شوقی بیفزاید و دلهای مرده را در اهتزاز و ارواح افسرده را در پرواز آورد ...

بدانکه اهل معرفت و محبت را گاهی در سر شوری و در دل شوقی مستولی میشود بحدی که اگر بوسیلهٔ سخن اظهار ما فی الضمیر نکنند، وجد و قلق ایشان را رنجه میدارد و صبر بر آن، در دلها تخم غم و اندوه میکارد و چون اظهار اسرار معرفت و افشای ما فی الاستار محبت را رخصت نداده اند؛ ناچار گاهی در پردهٔ استعاره و لباس مجاز به انشاء اشعار مشتمل بر اشاره به معانی و حقایق که باعث باشد بر اهتزاز، دل خالی میکنند و ارباب قلوب را به استماع آن؛ در اهتزاز می آورند و بدین وسیله در دلهای روشن، شوق بر شوق و محبت بر محبت می افزایند و امام خود نیز در مواضع مختلف از آثار خویش به همین معنی اشارتها دارد و خواننده را به تفکر و تدبر دعوت میفرماید؛ چنانکه در کتاب مصباح و تفسیر سورهٔ حمد بدین تدبر و اندیشه سخت سفارش میکند. در مصباح فرماید، تو ای خواننده که خدایت در دو جهان نگهدار باد، زنهار زنهار که در مطالعه کلمات عارفان سالک و اولیاء کامل گرد متشابهات نگردی و کلماتی را که معنی صریح و روشن ندارد دنبال نکنی، چه عارفان کامل آنچه به شهود و عیان دریافته اند برای آن اصطلاحی وضع کرده اند و از برای مشهودات خویش عباراتی برگزیده اند تا مگر دل طالبان جهان معنی را به ذکر خدا جلب کنند و بدان راغب سازند.

اصطلاحاتی است مر ابدال را
که از آن نبود خبر جهال را

منطق الطیری بصوت آنختی
صد قیاس صد هوس افروختی
بین بظنی یا بعکسی هم شما
در میفتید از مقامات سما

بالجمله آنچه عارفان خدا بین در اقوال و آثار خویش عرضه کرده‌اند ملهم از قرآن کریم است و روح آئین و شریعت پاک محمدی و بیان حقیقت توحید چنانکه هاتف درین معنی گوید:

هاتف ارباب معرفت که گهی
مست خوانندشان و گه هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب
وز مغ و دیر و شاهد و زنار
قصد ایشان نهفته اسراریست
که به ایما کنند گاه اظهار
پی بری گر برازشان دانی
که همین است سر آن اسرار
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

پیش از آنکه به شرح اجمالی برخی از تعابیر غزل حضرت امام بپردازیم بیان نکاتی ضرور می نماید و آن اینکه این حقایق اموری است دریافتنی و وجدانی و آنکس میتواند درباره آن سخن گوید که واجد آن حالات باشد

که این کمترین را هرگز بوئی ازان عالم بمشام نرسیده و نیز آنکس اهلیت شرح و تفسیر آن را دارد که اهل تحقیق و تتبع باشد، نه این بی بضاعت و نیز این سخن را شرحی مستوفا درخور است که درین مقال چنین مجالی نیست، اینک با سر سخن شویم تا بنگریم درین غزل چه تعابیری است و مراد از آن چیست، اجمالاً درین سروده، از خال، لب، چشم، اناالحق، غم دلدار، میخانه، مسجد، مدرسه، جامهٔ زهد، خرقه، پیر واعظ، رند، بتکده سخن رفته است که ذیلاً بشرح اجمالی هریک ازین تعابیر می پردازیم، در بیت نخستین لفظ خال آمده که در عرف اهل معرفت عبارت از نقطهٔ وحدت حقیقیه من حیث الخفا، که مبدأ و منتهای کثرت اعتباری است و از ادراک و شعور اغیار محجوب و مختفی، چه سیاهی و ظلمت موجب خفاست.

بر آن رخ نقطهٔ خالش بسیط است
که اصل مرکز و دور محیط است

ازو شد خط دور هر دو عالم
وزو شد خط نفس و قلب آدم

ازان حال دل پرخون تباه است
که عکس نقطهٔ خال سیاه است

ز خالش حال دل جز خون شدن نیست
کزان منزل ره بیرون شدن نیست

لب عبارتست از روان بخشی و جان فزائی که به زبان شرع از آن به نفخ روح تعبیر میکنند و از افاضهٔ وجود که نگاهداشتن خلق است به

مقام هستی، به قول کن، نیز به لب، اشارت رفته است و چشم عبارت است
از شهود حق جلّ علاه بر اعیان و استعدادات که صفت بصیری اوست، که
ان الله بصیر بالعباد

ز چشمش خاست بیماری و مستی
ز لعلش گشت پیدا عین هستی
ز چشم اوست دلها مست و مخمور
ز لعل اوست جانها جمله مستور
ز چشم او همه دلها جگرخوار
لب لعلش شفای جان بیمار
به چشمش گرچه عالم درنیاید
لبش هر ساعتی لطفی نماید

در بیت دوم سخن از انا الحق رفته است. نزد عارفان خدابین و واصلان بمشرب حق الیقین محقق است که جز وجود مقدس باری تعالی در دار وجود، دیاری نیست و جمع کثرات و تعینات، سراب و نمایشند، حقیقت هستی اوست و آفتاب وجود مطلق است که سبب نمود ذرات کثرات گشته و بر یگانگی او گواهی میدهند و پیوسته در تسبیح و تقدیس آن ذات متعالند، که قرآن عظیم می فرماید وان من شیئ الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم، همه موجودات چون شجر طور، انی انا الله رب العالمین میگویند و سرود یگانگی او می سرایند، گوشی چون گوش کلیم باید تا آن ندا را بشنود، انسان خلیفة الله است و برگزیده خداوند، اگر به نهایت

بندگی و کمال عبودیت رسد ، هر فعلی که از و صادر شود فعل حق است ، که گفته اند عبودیت جوهری است که در و نهایه آن ربوبیت است و مولانا را درین معنی تعبیر جالبی است ، گوید : آهن سرد تیره را چون به کوره برند و بگداز ند هرگاه بر آید زنگ و طبع آتش گیرد ، اگر دران حال دعوی کند که من آتشم شگفت نباشد ، نیز بنده ای که از قید انانیت و هستی عاریت خود رها شده باشد و در نور جمال حضرت حق فانی گردد هر چه کند از قول و فعل ، قول و فعل خداوند باشد :

انا الحق کشف اسرار است مطلق
بجز حق کیست تا گوید ، انا الحق
همه ذرات عالم همچو منصور
تو خواهی مست گیر و خواه مخمور
درین تسبیح و تهلیل اند دائم
بدین معنی همه باشند قائم
اگر خواهی که گردد بر تو آسان
وان من شیئ را یکره فرو خوان
در آ در وادی ایمن که ناگاه
درختی گویدت انی انا الله
روا باشد انا الحق از درختی
چرا نبود روا از نیک بختی

در بیت سوم سخن از غم دلدار است ، کدام غم ؟ غم مهجوری و درد دوری و سوز آتش عشق ، غمی که سرمایه همه شادیهاست و جاندارو ی همه دردها ،

ذره ای از آن بهر چه در عالم هستی است می ارزد ، بلکه بر دو جهان رجحان دارد .

درد و خون دل بباید عشق را
قصه ای مشکل بباید عشق را
ساقیا خون جگر در جام کن
گر نداری درد ، از ما وام کن
عشق را دردی بباید مرد سوز
گاه جان را پرده در گه پرده دوز
ذره ای عشق از همه آفاق به
ذره ای درد از همه عشاق به

در بیت چهارم سخن از میخانه رفته که مراد باطن عارف کامل است که در آن شوق و ذوق معارف الاهیه و مواهب و بخشش های ربوبی موج میزند و نیز عالم لاهوت را گفته اند . همچنین مجمع عارفان باصفا که در عشق محبوب مطلق و مطلوب حقیقی پای بند و یکدل و یکرنگ برای وصول به مطلوب راه مجاهدت می پیمایند و از آن به خرابات نیز تعبیر کرده اند و گفته اند خرابات عبارت از وحدت صرف اطلاق خالص است که تعینات را آنجا نه عین باشد نه اثر و خراباتی اشارت است بعاشق لاابالی که از قید رؤیت هر چه غیر خداست رسته باشد .

خراباتی شدن از خود رهائی است
خودی کفر است اگر خود پارسائی است

خرابات از جهان بی مثالی است
مقام عاشقان لاابالی است
خرابات آشیان مرغ جانست
خرابات آستان لامکان است

اما مراد از مسجد مجازاً مقصود طاعات و عبادات بی روح و سوداگرانه است که عابدان را مراد از بجای آوردن آن اکتساب بهشت است و تحصیل لذائذ آنجهانی نه عبادت عاشقانه برخاسته از شور محبت، چنانکه مقتدای عارفان و امام موحدان علی علیه السلام فرمود خداوندا "ترا نه بطمع بهشت که این عبادت سوداگران است و نه از خوف آتش که این عبادت بردگان است بلکه ترا از آن روی پرستش می کنم که سزاوار آنی" و عبادات سوداگرانه اکثراً و اغلب موجب غرور و خود پسندی میشود چنانکه امام باقر فرمود: دو کس به مسجد در آمدند یکی عابد و دیگری فاسق، چون بیرون شدند، عابد از جمله فاسقان بود و فاسق از جمله صدیقان از آن رو که عابد چون به مسجد در آمد به عبادت خود می بالید و بدان می اندیشید و فاسق در آتش پریشانی می سوخت و بخشایش می طلبید و نیز برخی از مساجد نه براساس تقوی بلکه بر پایه نفاق چون مسجد ضرار بنا می شود که خداوند پیامبر را فرمان داد تا در آن آتش افکند و از بنیادش بر انداخت.

مسجدی کو اندرون اولیاست
سجده گاه جمله است آنجا خداست

مقصود از مدرسه علم است، علم گوهری است گرانبها و نقد نفیس و بی همتا

و موجب خیرات و برکات گردد که در کسب آن تاکید فراوان شده است اما اگر علم مبتنی بر تهذیب و توام با ایمان نباشد، تیغ بران است در دست زنگی مست و چنین عالمی دزدی است که با چراغ آمده تا گزیده ترین کالا را به یغما برد و نیز مراد از علم وصول به اصل کمال و قرب معبود متعال است، هر چند علم و عقل بر وجود باریتعالی اقامه برهان می کند اما از این آتش بدوی قانع گشته و عشق دانند که عاقلان در این دایره سرگردانند لیکن عارف با ریاضت و مجاهدت و صفای آینه دل و تزکیه نفس به شهود جمال حق می رسد و آن علمی را واجد است که پیامبر فرمود: علم نوری است که خداوند در دل هر کس که خواهد می افگند و در شناخت حضرت حق پای اهل استدلال چوبین است

بدگهر را علم و فن آموختن
دادن تیغ است دست راهزن
تیغ دادن در کف زنگی مست
به که آید علم ناکس را بدست
علم و جاه و منصب و مال و قرآن
فتنه آرد در کف بدگوهران

عارفان از چنین علمی که حجاب اکبر است و مایه غرور و فساد اظهار بیزاری می کنند و آنرا ناسودمند می دانند که پیامبر فرمود: پناه می برم به خداوند از علم ناسودمند:

علمهای اهل دل حمالشان
علمهای اهل تن احمالشان
علم چون بر دل زند یاری شود
علم چون بر تن زند باری شود

علم کان نبود ز هو بی‌واسطه
او نپاید همچو رنگ ماشطه
لیک چون این بار را نیکو کشی
بار برگیرند و بخشندت خوشی

زهد نیز چون علم است و حقیقت آن اعراض از دنیا و متاع غرور می‌باشد و این در ماهیت خود مستحسن است اما چون برخی لباس زهد را وسیلهٔ فریب عوام و دام راه مردم ساده دل ساخته و ریا می‌ورزند از این رو بویژه در معرض طعن و تعریض صاحبدلان و اهل اخلاص واقع شده‌اند.

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست
در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست
در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

اما خرقه جامه‌ای است که از پاره‌ها بهم دوزند و اصطلاحاً به جامهٔ اهل سلوک اطلاق می‌شود، گفته‌اند مراد از خرقه، ظل ولایت است و ملبس شدن بدان، و نیز در صفت گفته‌اند که خرقه جامهٔ رضاست، هر که در این کسوت تحمل نامرادی نکند مدعی است و خرقه بر او حرام است اما در میان خرقه پوشان نیز چون زاهدان، نااهلان و سیه کاران بسیارند که آنان نیز مورد طعن و ملامت واقع گشته‌اند به قول خواجه: ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد اما در سخن امام خرقه مقید است به خرقهٔ رندی آلوده که مراد همان پیران انسان کامل است

که مست از شراب عشق ازلی است ، در این معنی شاه نعمت الله گوید :

نسبت خرقه ام از پیر خرابات بود
به از این نسبت خرقه ز مقالات بود
آنچنین پیر و مریدی و چنان میخانه
باده نوشیدن من عین عبادات بود

همچنین در بیت پنجم اشارت به پیر رفته که مراد پیشوا و رهبر و مرشد است ، که بی راهنمائی او طی طریق و سلوک الی الله ممکن نیست و سالک هر چند کار دیده و گرم پوی باشد جز در ظل عنایت انسان کامل به مقصد نمیرسد ، چون گذار بر ظلمات است ، خضر راهی باید جست تا به عون عنایت و دستگیری او از فراز و نشیب این راه پر خطر گذشت ، اوست که کاردان رهروان در پناه عنایت خویش بر منزل مقصود می رساند و این همان ولی خداست .

عزیز بی استاد لشکر مباد
پیر گردون نی ولی پیر رشاد
در زمان گر پیر را شد زیر دست
روشنائی دید و از ظلمات رست

من نگویم زین سپس راه اثیر
پیر جویم پیر جویم پیر پیر

درین غزل از آن تراز، واعظ شهر سخن به میان آمده که مقصود ناصحان و واعظانی اند که در پوسته سخن و گفتار گرفتار آمده و هرگز ذوق معنی و حقیقت را نچشیده‌اند که خواجه درین معنی گوید اگر از مسجد به خرابات افتادم بر من خرده مگیر، چه مجلس وعظ طولانی است و وقت عزیز از کف میرود و مراد آن ناصحان و پندگویانند که چون به خلوت میروند آن کار دیگر میکنند

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است
حیوانی که ننوشد می و انسان نشود
گوهر پاک بباید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

و نیز از رند سخن بمیان آمده که در عرف ارباب معرفت بر کسی اطلاق میگردد که از جمیع کثرات و تعینات رسته و غبار غیریت را از دامان وجود خویش فرو شسته و سرافراز عالم و آدم آمده باشد و هیچ مخلوقی به مرتبت و منزلت رفیع او نمی رسد. رند کسی است که تمام رسوم ظاهری و قیود معمول را ترک گفته محو حقیقت شده باشد.

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است
عشق کاریست که موقوف هدایت باشد

و در بیت آخر سخن از بتکده است و بت، در کشاف آمده که بتکده باطن عارف کامل است که در آن شوق معارف الهیه بسیار باشد و نیز کنایه از عالم لاهوت است یعنی وحدت کل و به معنی مظهریت ذات احدیت آمده و بت مطلوب و مقصود و معشوق را گویند به فیض در مشواق درین معنی چنین گوید:

بت عبارت است از هر چه پرستیده شود، از ماسوی حق سبحانه خواه به اعتقاد الوهیت باشد چون اصنام کفار و خواه به اعتقاد وجوب طاعت و تعظیم چون مشایخ کبار، و خواه با فراط محبت، چون محبوبان عشاق مجازی و سایر اغیار، مانند جاه و عزت و درهم و دینار، پس اگر پرستش آن از آن روست که مظهر حق است جل و علا و حق در او تجلی کرده به اسمی از اسما و صفتی از صفات حسنی آن بت عارفان است و پرستش آن پرستش خالق آن است، چه جمیع موجودات، صورت حق است و حق سبحانه، روح همه است وازینجاست که گفته اند ما رأیت شیئاً الا و رایت الله قبله و معه، و الا بت مشرکان است و حق منزه از آن است تعالی شانه عما یقولون، قال الله تعالی و من الناس من یتخذ من دون الله انداداً یحبونهم کحب الله والذین آمنوا، اشد حباً لله وقال اتخذوا احبارهم ورهبانهم ارباباً من دون الله، یعنی اطاعوهم وگاه اسم بت را مخصوص سازند و به کامل و مرشدی که قطب زمان است چه محبوب حقیقی باعتبار جمیع اسماء و صفات در او جلوه گر آمده است.

بت اینجا مظهر عشق است و وحدت
بود زنار بستن عین خدمت

چو اشیا هست هستی را مظاهر
ازان جمله یکی بت باشد آخر

درون هر بتی جانی است پنهان
بزیر کفر ایمانی است پنهان

بت ترسا بچه نوری است باهر
که از روی بتان دارد مظاهر

کند او جمله دلها را وثاقی
گهی گردد مغنی گاه ساقی

زهی مطرب که از یک نغمه خوش
زند در خرمن صد زاهد آتش

زهی ساقی که او از یک پیاله
کند بیخود دو صد هفتاد ساله

رود در خانقه مست شبانه
کند افسون صوفی را فسانه

اگر در مسجد آید در سحرگاه
بنگذارد در او یک مرد آگاه

رود در مدرسه چون مست مستور
فقیه از وی شود بیچاره مخمور

ز عشقش زاهدان بیچاره گشته
ز خان و مان خود آواره گشته

بالجمله این بود شرحی اجمالی در اصطلاحات و تعابیر سخن امام قدس سره الشریف تا آن حد که درین مقال می گنجید. ای عزیز صاحبدل کنجکاو درین مطلب بیندیش که این سخن کیست. این نه گفتار صوفیانه است و نه سخن مسند نشینان خانقاه که از پی وقت خوش کردن بر زبان رود، بلکه این سخن فقیهی است بزرگ و والا مقام و مرجعی بلا معارض و عالی مقام. این سخن پیشوا و رهبری شورشگر است که در عصر جاهلیت جدید خلیل آسا بر هر چه بت و بتگر است یورش برد و اصنام را درهم شکست و آب اسلام و شریعت را دیگر باره به جوی باز آورده، کسی که در اجرای حدود و احکام الهی لحظه ای تردید نمیکرد و ذره ای اغماض روا نمی داشت. این سخن نجوای دل سوخته و مشتاق اوست که از محبت محبوب ازل بی تاب بوده این گدازه های جانی افروخته از عشق خداست که هستی او در وجود مقدس باری تعالی محو و فانی شده بود و با استظهار حول و قوه او جهانی را به حرکت درآورد و علیه کفر و ستم بسیج کرد. پس تو از سخن او حقایق و معارف را اخذ و اکتساب کن و با عزم و اراده استوار راه و روش آن بزرگ را با پای جان بپوی و میراث و مرده ریگ او را پاس دار که عزت و کرامت در آن است. در پایان به روح پرفتوح آن عارف حق بین درود می فرستم و از انفاس قدسی آن بزرگ مدد می جوئیم و از ارباب معرفت و اهل نظر از لغزش ها و نقایص این وجیزه پوزش می طلبیم. الحمدلله اولاً و آخراً.

استاد عبدالغنی عبدالله خان غفاروف پروفیسور شعبه
شرق‌شناسی علوم اکادمی تاجیکستان شوروی

شهرت حافظ در تاجیکستان و هندوستان

بلبل خوش الحان شیراز شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی از زمان حیات خود در سمرقند، بخارا، خجند، کشمیر، دهلی و بنگاله و دکن شهرت بغایت بزرگ پیدا کرده بود. چنانکه خود حافظ بیان نموده است:

بشعر حافظ شیراز می گویند و می رقصند
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

شاعر صاحب ذوق تاجیک و معاصر حافظ خواجه کمال خجندی و همچنان شعرای دیگر تاجیک از قبیل: عصمت بخارائی، اسیری خجندی، کاشفی خجندی، عبدالرحمان مشفقی بخارائی و بسیاری از استادان غزلسرای دیگر که در قسمت های مختلف تاجیک نشین آسیای میانه زندگی کرده اند همه تحت تاثیر خداوند غزل خواجه حافظ قرار گرفته اند. ما در محافل نمایندگان ادبی اواخر قرن نوزده و ابتدای قرن بیستم سمرقند، خجند، بخارا، بدخشان، حصار، کولاب، قوقند، فرغانه و اندیجان نیز تاثیر پر قوت اشعار دل آشوب حافظ را مشاهده می نمائیم. حافظ در مناظره و محاکمه رائی های خود بجز مفهوم خدا، واقعیت عالم و ازلی و ابدیت آن حرکت جاری بودن جهان و صورت و ماده و شعور و دنیای واقعی را بمقصد معین تعیین میکند. این نوع اعتقادات حافظ که در اشعار عرفانی

و فلسفی او یافت می شود استادان شعر و نظم تاجیک جای خود را یافته اند . در تاجیکستان پیش از انقلاب اکتوبر در مدارس عمومی چهار کتاب مقدس شاعران برجسته یعنی : دیوان های حافظ . بیدل . فضولی و نوائی تعلیم داده می شد . استادان توانای سخن تاجیک همچو صدرالدین عینی . ابوالقاسم لاهوتی میرزا تورسون زاده . محمد جان رحیمی . محی الدین امین زاده که از سرآمدان نظم سویتی تاجیک می باشند نیز حافظ را بزرگترین استاد غزل دانسته در شعرهای خود از وی پیروی نموده اند . مومن قناعت . لایق شیر علی . بازار صابر . گلرخسار و دیگر شاعران جوان غزل سرای امروزهٔ تاجیک نیز در تتبع از شعر حافظ شعر می سرایند علی الخصوص شعرای جوان تاجیک به شعرهای حافظ از نوع :

الا یا ایها الساقی ادر کاساً وناولها   که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را   بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

شعرهای جوابیه سروده اند . شاعران تاجیک در پیروی حافظ علاوه بر وزن و قافیه و ردیف قسمتی از ترکیباتی که در غزلیات حافظ استعمال شده نیز عیناً اقتباس کرده اند و در بسیاری از موارد از حیث مضمون و فکر هم به حافظ خیلی نزدیک می شوند غزلهائی که در پیروی از حافظ بتوسط شاعران تاجیک آمده دال بر آنست که آنها از عهده این کار بخوبی برآمده اند . احترام و اعتقاد مردم تاجیک نسبت به حافظ شیرازی تا به درجه ایست که در هر خاندان دیوان حافظ را در بالین طفل نوزاد شان می گذارند . دختران جوان و بالغ تاجیک با دیوان خواجه حافظ بخت و سعادت آیندهٔ خود را پیش بینی می کنند و در مکتب های تاجیکی تاجیکستان و قسمت های تاجیک نشین مضافات مختلف ازبکستان . ترکمنستان . کرگزستان

و قرائت آن از صنف های ابتدائی اشعار حافظ را بطور شاید و باید می آموزند
در تاجیکستان دانشمندان تاجیک و روس از قبیل عبدالغنی میرزایوف
خالق میرزازاده. شریف جان حسین زاده، عثمان فتح‌الله‌یانوف، برگینسکی، نیکولانی آربوف
و دیگران رساله های تحقیقاتی نوشته دیوان او را با مقدمه های کامل و
توضیحات بچاپ رسانیده اند. حافظان و سرایندگان مشهور تاجیک مثل:
شاه نظر صاحب‌اوف، معروف خواجه بهادروف، برنا الحاقواوف و بسیاری دیگر از
شعرهای خواجه حافظ را خیلی ماهرانه می سرایند. اکثر شعرهای حافظ به شش
مقام موسیقی که از آهنگهای قدیمی خلق ما بشمار میرود ثبت گردیده اند. ما در
تاجیکستان چند سال قبل ازین جشن فرخندهٔ حافظ بزرگوار را با طنطنه گذرانیده
بودیم و در این مجلس باشکوه بسیاری از علمای کشورهای جهان از جمله ایران، هندوستان
افغانستان و پاکستان شرکت ورزیده بودند. در تاجیکستان در نزد یکی از بناهای
اتحادیه نویسندگان تاجیک مجسمهٔ زیبا و نورانی خواجه حافظ شیرازی گذاشته شده است
که بسیار مورد توجه مردم قرار گرفته است. دوستداران و مخلصان حافظ بزرگوار از
صبح تا شام بر پای آن مجسمه گلدسته های تر و تازه می گذارند. حافظ در دل و دیدهٔ مردم
تاجیک ما و اگر فته است و تا جهان است او در تاجیکستان زنده و جاوید
خواهد ماند. خود حافظ بزرگوار هم فنا ناپذیر بودن خود و اشعار خود را درک نموده بود آنجا
که میگوید:

ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

چنان که در بالا ذکر نمودیم حافظ در زمان زندگی خود در هندوستان نیز شهرت
زیادی پیدا کرده بود. در دورهٔ حکومت سلاطین دهلی رواج و رونق زبان فارسی

افزونی گرفته چه در اداره های رسمی چه در محافل ادبی و علمی و چه در بین اهالی و عامهٔ مردم. در این دوره که اغلب سلطانهای دهلی و بنگاله و نیز فرمانروایان سلطنت بهمنی دکن فرهنگ و ادبیات فارسی را شعار خود ساخته به آثار جاویدان فردوسی نظامی، جلال الدین رومی، سعدی و حافظ رغبتی فراوان داشتند. بعضی از آنها حتی با ملاقات و مصاحبت سعدی و حافظ مشتاق شده آنان را به دربارهای خود دعوت هم نموده اند. چنانچه حاکم بنگاله سلطان غیاث الدین اعظم شاه حافظ شیرازی را به دربار خود دعوت کرده است. اما حافظ با عذرخواهی تمام نمیتواند به بنگاله سفر کند لکن به نام سلطان غیاث الدین غزلی نوشته می فرستد که چند بیت آن این است:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود — این بحث با ثلاثهٔ غساله می رود
شکرشکن شوند همه طوطیان هند — زین قند پارسی که به بنگاله می رود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث الدین — خامش مشو که کار تو از ناله می رود

محمد قاسم هندوشاه فرشته می نویسد: میر فضل الله اینجو که در دربار والی دکن محمود شاه بهمنی منصب صدارت داشته است نیز حافظ را به دکن دعوت کرده است حتی برای خرج راه او مبلغ فرستاده بود. حافظ به قصد سفر تا بندر هرمز می آید ولی دریای توفان خیز و موجهای کوه پیکر و خروشان خلیج فارس مانع مسافرت او میگردد. حافظ بنام میر فضل الله اینجو هم یک غزل خود را فرستاده است که برخی از بیت هایش این است:

دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی ارزد — به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی ارزد
شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو درج است — کلاه دلکش است اما به ترک سر نمی ارزد
بس آسان می نمود اول غم دریا به بوی سود — غلط کردم که یک موجش به صد گوهر نمی ارزد

شهرت حافظ در هندوستان بعد از وفاتش هم پیوسته ادامه داشت. استادان برجسته نظم فارسی زبان هندوستان از قبیل فیضی، صرفی کشمیری، فانی کشمیری، ناصر علی سرهندی، میرزا عبدالقادر بیدل، قانع تتوی، عظیم تتوی وغیره همه تحت تأثیر ابداعات شعری حافظ مانده بودند. هرچند سخن سرایان پارسی گوی عصرهای سیزده و چهارده هجری در هندوستان و پاکستان مانند عرفی شیرازی، نظیری نیشاپوری، ظهوری ترشیزی، صائب اصفهانی، طالب آملی، ابوطالب کلیم، حاجی محمد جان قدسی، ناصر علی سرهندی و میرزا عبدالقادر بیدل تحت تأثیر سبک هندی قرار گرفتند لکن از دورهٔ بازگشت ادبی به پیروی و تتبع آثار رودکی، فردوسی، خاقانی، نظامی، جلال الدین بلخی، خیام، سعدی و حافظ پرداخته و شعرای زبردست فارسی تاجیک نوشتن اثر را هم ترک نکرده اند. میرزا غالب، مومن، جرتی، شبلی نعمانی، الطاف حسین حالی، طغرائی و امام بخش صهبائی از همین قبیل استادان سخن هند و پاکستان بشمار میروند. این استادان چه با اسلوب سبک هندی و چه با اسلوب سبک خراسانی و عراقی آثاری مرغوب بوجود آورده سبک سخنگویان ممتاز دوره های گذشتهٔ فارس و تاجیک را ادامه دادند. علامه محمد اقبال که توانا ترین استاد نظم فارسی زمان ماست اعتراف کرده که از معتقدان خواجه حافظ شیرازی بوده است.

حافظ در عالم ادب شاعر غزلسرا و انساندوست شهرت دارد. چون سرایندهٔ آوای دل و روحیهٔ پاک انسانی است بسیار عزیز است.

فریدریک انگلس می نویسد که خواندن آثار پیر عیاش یعنی حافظ بس خرم است. زبان او در نسخهٔ اصل از آنچه نماید خوش آهنگتر می باشد. طرز شاعری

حافظ سرمشق بسیاری از شاعران فارسی زبان از جمله محمد اقبال قرار گرفته است اهمیت واقعی اشعار حافظ در آنست که او در میان گویندگان بزرگ و فصیح زبان درخشندگی خاصی دارد که میتوان آنرا نمونه کمال زبان فارسی گفت. دقت ظرافت و نجابتی که در زبان حافظ دیده میشود او را در اوج ادبیات و حد کمال بیان قرار میدهد. نام حافظ از آن جهت جاوید گردیده است که او در سروده هایش زیبائی های حیات را ترنم نموده زشتی های آنرا محکوم کرده است یا به تعبیر نکولائی گوریلا دیچ چیرلی شیوسکی: حافظ شاعریست که سروده هایش مثل گلهای رنگین حیات شگوفان و خوشبو میباشد. شاعر هر آنچه دیده است و شنیده به نظم آورده است خلق مضامین عالی حافظ خصوصاً سلاست و روانی غزل های او دقت اقبال را بخود جلب کرده است علاوه بر او بسیاری از شاعران سند و پاکستان از سبک سخن حافظ پیروی کرده لکن از بین این شاعران چنانکه محققین ایرانی نیز معتقد اند غیر از نظیری نیشاپوری و اقبال لاهوری دیگران نتوانسته اند دلیرانه از روی همچشمی در زمینه شعر حافظ گام بزنند این را هم باید تاکید نمود که اقبال در آغاز از روی اشتباه به ابداعات حافظ توجه نداشت و حتی دیگران را وادار میکرد که از افکار تصوفی حافظ بدور باشند. در تحریر اولیه اسرار خودی، اقبال درین باره چنین فرموده است:

هوشیار از حافظ صهبا گسار · جامش از زهر اجل سرمایه دار
رهن ساقی خرقه پرهیز او · می علاج هول رستاخیز او
نیست غیر از باده در بازار او · از دو جام آشفته شد دستار او
مسلم ایمان او زنار دار · رخنه انداز حرم مژگان یار

دران روزگار، اقبال گمان میکرد که نظرگاه حافظ یعنی تعلیمات او برای

بسوی زندگی مردم کمک نمی کند اما وقتی که با اشعار حافظ بطور کامل آشنا شد از اندیشه های اول خود برگشت و شعر فوق را از کتاب اسرار خودی زدود اقبال پی برد که حافظ استعداد بزرگ سخنوری خود را در راه خدمت خلق و وطن صرف کرده است و او در میدان غزلسرائی عنعنه های بهترین حافظ را دوام میدهد - اقبال در مکتوبی در ۲۸ جنوری ۱۹۱۵ بنام ملک الشعراء مرحوم قادر گرامی جالندهری نوشته اش یک غزل فارسی خود را هم علاوه نموده است که دو بیت آن اخلاص او را نسبت به حافظ اثبات می نماید :

عجب مدار ز سرمستیم که پیر مغان — قبای رندی حافظ بقامت من دوخت
صبا به مولد حافظ سلام ما برسان — که چشم نکته وران خاک آن دیار افروخت

اقبال در غزلسرائی بیش از همه تحت تاثیر حافظ است. غزل های که اقبال در تتبع حافظ گفته شهادت میدهند که او در نظیره سرائی مهارت تمام دارد - برای نمونه بطور اختصار غزل های زیرین را از نظر می گذرانیم. حافظ گفت :

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود — سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است — ما همانیم که بودیم و همان خواهد بود
بر سر تربت ما چون گذری همت خواه — که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
بر زمینی که نشان کف پای تو بود — سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

هم از اقبال است که :

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما — ای جوانان عجم جان من و جان شما
غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام — تا بدست آورده ام افکار پنهان شما
میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند — دیده ام از روزن دیوار زندان شما

حلقه گرد من زنید ای پیکران آب و گل   آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

در دیوان های حافظ و اقبال غزل های زیادی دیده می شود که از حیث وزن و قافیه کاملاً به همدیگر شباهت دارند. احتمال دارد که شاعری در پیروی شاعر دیگر اشعار آفریند. اما گاهی می نماید که یک وزن و قافیه و حتی یک فکر را بدون اطلاع از یکدیگر گفته باشند. درباره غزلیات حافظ و اقبال که در وزن و قافیه به یکدیگر شباهت دارند بطور قطعی و یقین قضاوت ممکن نیست و بدرستی نمیتوان گفت اقبال در تمام آنها از حافظ تقلید کرده است. بسیاری از غزلهای اقبال از لحاظ فکر و مضمون به غزل های حافظ خیلی نزدیک اند اینک با نهایت اختصار به منظور نمودن شباهت های بین آنها آورده میشود:

حافظ:

خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز   پیش از آن که شود کاسه سر خاک انداز

اقبال:

ساقیا بر جگرم شعله نمناک انداز   دیگر آشوب قیامت بکف خاک انداز

حافظ:

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست   منت خاک درت بر بصری نیست که نیست

اقبال:

سرخوش از باده تو خمشکنی نیست که نیست   مست لعلین تو شیرین سخنی نیست که نیست

از شواهد فوق معلوم میشود که غزل های حافظ و اقبال از روی لفظ و معنی و شکل و اسلوب شان به هم شباهت دارند. عیناً همین حالت را در غزلهای دیگر اقبال نیز مشاهده می کنیم. قسمتی از اشعار حصه سوم پیام مشرق اقبال

که غزل های او را تا به سال ۱۹۲۳ در بر میگیرد در تتبع حافظ گفته شده است بی سبب نیست که شاعر به این حصه پیام مشرق می باقی سر لوح گذاشته است به نظر علامت اصلی در این گونه غزلسرائی بیش از هر چیزی پیروی کردن اقبال است از حافظ بدین گونه که قهرمان لریکی حافظ هم بشکل قهرمان لریکی او از ترتیب نامساعد محیطش فقط شکایت میکند بلکه آنرا تغییر دادن دنیای سازگار بوجود آوردن میخواهد در لیکه حافظ عقیده های اجتماعی - سیاسی - فلسفی - حیات دوستی خیلی پر سوز و خوشبینانه صدا میدهد اقبال به پایه حافظ رسانیدن غزل را هنر بزرگ می شمارد - بنابران همیشه در پیروی حافظ ایجاد کردن غزلهای دل آشوب و به این واسطه نگاه داشتن عنعنه های او سعی و کوشش می نماید - شاعر هندوستان خود گفته بوده است که بعضاً روح حافظ با روح او همکلام میشده است و در آن گونه مواقع وی بطرز حافظ شعری سرائیده است همینطور اقبال در ایجاد کردن غزل طرز شاعری حافظ را دوام داده است. اسلوب عالی حافظ فعالیت شاعری اقبال را محدود نکرده بلکه آنرا گسترده تر نموده است و برای یافتن موضوعهای پر مضمون و شوق آور با و مدد رسانیده است. - ما در خلق آثار شعری دیگر سخنسرای هندوستان یعنی شبلی نعمانی نیز تأثیر حافظ را می بینیم - شبلی اعتراف نموده است که :

گر خداوندی بهوس دارد در اقلیم سخن   بندگی حافظ شیراز می باید کرد

محمد حسین سرهندی نیز در شعر فارسی معتقد به اسلوب حافظ و پیرو اوست آنجا که گوید :

خداوندا که سرهندی چو حافظ   ز جام بیخودی سرشارم امشب

هم سید انصاب متخلص به نشتر درین مورد گوید :

چو قند پارسی بیار بر آتش نبات برای شادی روح روان حافظ ما

نشئه حتی چنان مخلص و دلداده اشعار حافظ گردیده است که او را در اقلیم سخن بدرجه خداوندی بر آورده است :

سخن پیمبر مرسل و خدا حافظ بدشت شعر ندا می کنیم یا حافظ
بجان خود لب گلگون جام ریخواه دعای نشئه و آمین کنیم با حافظ

شاعر فارسی سرای بنگاله سید محمد آزاد جهانگیرنگری اعتراف میکند که :

چون نه نازیم به همطرحی حافظ آزاد کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد

یکی از استادان نظم فارسی عصر جدید هند غلام قادر گرامی جالندهری نیز از پیروان راستین حافظ است او در بسیاری اشعارش به حافظ جواب گفته است و برخی از اشعار او را تضمین کرده است :

آورده ایم مطلع حافظ درین غزل در ذوق عارفان نمکین شد کلام ما
ساقی بنور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

با توجه به شعرهای جوابیه سخنوران فارسی سرای هندوستان و مقابله آن ها در قافیه و ردیف و شباهت های لفظی و فکری می بینیم که حافظ چه در تاجیکستان و چه در هندوستان شهرتی بغایت بزرگ پیدا کرده در بین مردم محبوبیت و مقبولیت تمام بدست آورده است . سخنوران بزرگ چون حافظ هیچوقت نمی میرند و در بین مردم همیشه هستند :

زنده و جاوید ماند هر که نکونام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را .

دکتر شریف حسین قاسمی، دانشگاه دهلی

روابط هند و ایران از دیدگاه نهرو

اولین نخست وزیر دانشمند و روشنفکر هند مستقل و آزاد پاندیت جواهر لعل نهرو چند کتاب نوشته است. زندگی من، نگاهی به تاریخ جهان و کشف هند از جمله مشهورترین آثار اوست که محصول دورانهای زندان او می باشد. در همهٔ این کتابها اشاره های زیادی به تاریخ و فرهنگ مردم ایران شده است. از کتاب زندگی من بدست میاید که نهرو در خانواده ای متولد شد که با آداب و سنن ایرانی که در آن وقت در هند معمول بود، آشنائی کامل داشت. باید یاد آوری کنم که همین آداب و سنن ایرانی و به تعبیر دیگر فرهنگ ایرانی در هند در زمینهٔ فرهنگی نقش قابل ملاحظه ای را بازی کرده است. فرهنگ ایرانی و فرهنگ هندی بعد از تماس طولانی در هند منجر به ایجاد فرهنگ جدید و مطبوع گردید که ما هندیها آنرا فرهنگ مشترک می نامیم و به اهمیت زیادی

برایش قایل هستیم. جواهر لعل نهرو ساخته و پرداخته همین فرهنگ مشترک بود. اگر به تاریخ نهضت آزادی خواهی هند نگاهی بیفکنیم، بآسانی به این نتیجه میرسیم که اتحادی که مابین تمام هندیها برای حصول آزادی بعمل آمد و قدرت خارجی بریتانیا را وادار کرد تا هند را ترک بگوید، یکی از پایه‌های آن همین فرهنگ مشترک بود. نهرو اهمیت و مناسبت این فرهنگ مشترک را بخوبی می شناخت. او طی سخنرانی ای که بمناسبت زاد روز مولانا ابوالکلام آزاد، در دهلی نو ایراد نمود درباره اهمیت این فرهنگ مشترک چنین اظهار نظر کرد که:

«مولانا در نهضت ما مقامی خاص داشت و بیش از هر کس دیگر مظهر ترکیب عالی فرهنگی بشمار میرفت که هند همیشه در تلاش آن بوده است او بما کمک داد تا از تنگنای ناهنجار نا لیسیم بیرون آییم و نظر وسیع تر پیدا کنیم».

چون فرهنگ ایرانی تاثیر زیادی در زندگی عادی هند گذاشت. بنابراین نهرو بدرستی تصمیم گرفت که تاریخ و فرهنگ ایرانی را مورد مطالعه قرار بدهد زیرا که بدنبالش کشف هند بود. او میدانست که برای شناسایی بهتر هند لازم است عواملی را شناخت که در تشکیل زندگی هندی نقش قابل ملاحظه ای را ایفا کرده است.

در نتیجه او تنها همان جنبه های تاریخ و فرهنگ ایرانی را مورد مطالعهٔ عمیق قرار داد که در زندگی هندی تاثیری گذاشته اند.

قبل از اینکه روابط هند و ایران را از دیدگاه نهرو بررسی کنیم، مناسب است نظر نهرو درباره خود تاریخ، فرهنگ و مطالعات اجتماعی را برای خوانندگان گرامی نقل کنم تا بتوانیم اظهارات نهرو را بخوبی بهتری ارزیابی نمائیم. نهرو درباره علاقه و دلبستگی خود با مطالعات تاریخی میگوید که:

«کمتر موضوعیست که باندازهٔ خواندن و شنیدن و گاهی هم حرف زدن دربارهٔ تاریخ برای من جالب باشد- اعتراف می کنم که من خود یکی از دوستداران و مشتاقان تاریخ هستم و نه از محققان و مطلعان آن»

نهرو جای دیگری میگوید که: «هر وقت با تاریخ مواجه میشوم ذهن و فکرم نه فقط مجذوب جریان آن میگردد و نه فقط به آن علاقمند میشود بلکه میکوشد از آن الهامات و اطلاعات و فهم حوادث یا مجموع همه این خبرها را کسب کند». او در این مورد باز توضیح میدهد که:

«من تصور میکنم که تنها راه خواندن و نوشتن و فهمیدن تاریخ آنست که تصویری از یک جامعه زنده را که مشغول فعالیت عادی خود میباشد، در نظر مجسم بسازد».

وتصویری از تمام جهات نیک و بدی که انسان دارد وتحولی که تمدنها بسوی
پیشرفت وتکامل یا در جهت دیگران روی میدهد، بجا بنمایاند».
برای این منظور، نهرو معتقد بود که دو چیز لازم است، یکی طبعاً
اطلاع دقیق و هرچه بیشتر از جزئیات ودیگری یک فکر و ذهن روشن برای
مرتبط ساختن و سنجیدن حوادث تا بتواند این جزئیات را بصورت شایسته‌ای
بکار برد و با آنها تصویر زنده وجانداری بوجود آورد.
نهرو آنچه درباره تاریخ ایران و با فرهنگ ایرانی نوشته، بیشتر آن
در دو اثرش یعنی نگاهی به تاریخ جهان و کشف هند گنجانیده شده - درباره کتاب
نگاهی به تاریخ جهان، خود نهرو توضیح میدهد که:
"میخواستم یک رشته بزرگتر و طولانی تر فکری داشته باشم. و باین جهت
نگاهی بتاریخ جهان را نوشتم - من این کتاب را طوری نوشته‌ام که بتوانم
کشورم وقرن خودم را در دورنمای واقعی تاریخ جهان ببینم و بسنجم - کتاب
من بهیچوجه یک کار عمیق نبود اما چهارچوب وقالبی از تاریخ جهان را بوجود آورد".
نهرو میگوید که وقتی این چهارچوب بزرگ را بدست آوردم میخواستم
دقیقتر بوطن خود بنگرم و باین جهت کتاب کشف هند را نوشتم. در این
کتاب خود را بر روی تاریخ گذشته کشورم و داستان تکامل و پیشرفتش
متمرکز ساختم.
بعد از این مقدمهٔ لازم، باید عرض کنم که جواهر لعل نهرو تاریخ
ایران و روابط هند و ایران را با آشوریها شروع میکند که بعد از آنها

هخامنشیان زمام حکومت را بدست گرفتند و تا دویست سال حکومت کردند نهرو درباره موفقیتهای نظامی و فعالیتهای کشورگشائی آنها بحث زیادی نمیکند ولی به دوران رفاه و آسایشی اشاره میکند که هخامنشیان موجب آن شده بودند - نهرو میخواست برنامه‌ای برای آینده هند در نظر گیرد میدانست که در هند پیروان مذاهب مختلف بسر میبرند، بنابراین بهترین سیاست برای هند سیاست سیکولاریسم یعنی احترام به همه ادیان میباشد؛ در نتیجه او از روزنه تاریخ هخامنشیان دید که آنها «فرمانروایان و حکمرانان متمدن و با فرهنگی بوده‌اند که نسبت به معتقدات دیگران بمدارا رفتار میکردند و اجازه میدادند که مذاهب و تمدن‌های مختلف رونق و رواج داشته باشد» نهرو این حقیقت را هم بازگو کرده است که مذهب هخامنشی‌ها که زردشتی بود، با مذهب قدیم و ابتدائی ودائی هند نزدیک بود و این هردو نژاد و مذهب یک ریشه مشترک داشتند. و زمانی هردوی آنها در سرزمین اصلی آریائی‌ها هرجا که بوده است، مشترکاً زندگی میکرده‌اند مطالعات تاریخ نهرو را با این حقیقت هم آشنا ساخته بود که هنرهای دوره هخامنشی ایران با هنرهای دوران موریا در هند تماس داشته و در آن اثر گذاشته است. درباره تماسهای فرهنگی و سیاسی این دوره، نهرو یادآوری میکند که؛

در تاریخ هند آن دوران را گاهی اوقات بنام دوران زردشتی می نامند

و نفوذ آئین زردشت ظاهراً در آن زمان در هند زیاد بوده است آئین ستایش خورشید نیز در هند مورد تشویق قرار میگرفت.

دستگاه دولتی هخامنشی‌ها بدست اسکندر مقدونی برچیده شد و ایران مدتی کوتاه زیر حکومت یونانیها قرار گرفت. خانواده ساسانیان یونانی‌ها را از ایران بیرون راندند. نهرو ناسیونالیسم شدید و متجاوز ساسانیان را نمی‌پسندد و معتقد است که این ناسیونالیسم خشن ساسانی هم کوته‌بین بود و نسبت به دیگران مدارا نداشت. بهرحال ایران در این زمان با هند که تحت فرمانروائی خانواده گوپتا بود، تماسهای فرهنگی و هنری داشت نهرو در نقاشیها و حجاریهای بسیار کمی که از دوران ساسانیان بدست رسیده و پر از زندگی و حرکت است و در تصاویر دیواری غارهای آجانتا در هند شباهتی محسوس را شایسته تذکر دانسته است در همین دوره سفرائی هم مابین ایران و هند مبادله شده اند.

عربها ایران را در زمان ساسانیان مسخر کردند ولی نتوانستند مردم ایران را بخود شبیه سازند و مانند سوریه و مصر در خود تحلیل برند.

نهرو به این جنبه مهم تاریخ ایران توجه میکند که بعد از عربها امپراطوری های متعدد در ایران تشکیل شد و بعضی از اینها غیرایرانی مثلاً ترک هم بودند ولی هنر و فرهنگ ایرانی با وجود این تغییرات و تحولات عظیم مداومت داشته است.

نهرو علتش را چنین بیان میکند که هنر ایرانی با خاک و طبیعت و مناظر ایرانی

بستگی دارد و بنابراین با وجود تمام شکست‌ها و ناکامیها عنصر ایرانی پیروز گردیده است.

وقتیکه نهرو تاریخ هنرها را در ایران بررسی میکند بدرستی مینویسد که تمدن عرب تاثیری فوق العاده در ایران داشت و اسلام در ایران هم مانند هند یک حیات تازه برای فعالیتهای هنری ایجاد کرد و هنر و فرهنگ عربی هم تحت نفوذ و تاثیر ایران واقع شد، بنده میخواهم هم یاد آوری کنم که این حیات تازه در فعالیتهای هنری در هند از طریق ایران رسیده بود.

بعد از اشاره هائی در بارهٔ حکومت های غزنویان، سلجوقیان و خوارزمیان و حملات وحشیانه مغولان به ایران و سرزمینهای دیگر نهرو تاریخ درخشان فرهنگی صفویان را بیان می‌کند که تا دویست و بیست سال ادامه پیدا کرد و دوران عصر طلائی هنر ایران نامیده میشود. نهرو بدرستی فهمیده بود که تا این دوره فرهنگ ایرانی در مناطق وسیع و پهناور از ترکیه در غرب تا هند در شرق گسترده بود. زبان فارسی در امپراطوری مغول هند و بطور کلی در آسیای غربی زبان فرهنگ شمرده میشد و مانند زبان فرانسوی در اروپا بود. نهرو این حقیقت را هم اظهار نموده است که در دوران تیموریان هند روح قدیمی هنر ایران در ساختمان تاج محل در شهر آگره یک اثر جاویدان را بوجود آورده است.

جواهر لعل نهرو روابط تیموریان هندی با ایران صفوی را هم لازم دانسته بیان کند. تیموریان هندی و صفویان ایران نزدیکترین ارتباط را داشتند و در نتیجه این ارتباط نزدیک بقول نهرو دانشمندان، محققان، شاعران و هنرمندان بطور منظم از مرزهای ایران میگذشتند و در جستجوی شهرت و ثروت بدربار پرشکوه تیموریان هندی می آمدند.

بعلاوه خود این نظر حقیقت مندانه نهرو، نفوذ فرهنگ فارسی به هند را روشن میکند که: تمام زبانهای جدید هندی پر از کلمات فارسی می باشند. این امر برای زبانهائیکه فرزندان زبان سانسکریت باستانی میباشند بدیهی است و مخصوصاً برای زبان هندوستانی که خود مخلوطی از زبانهای مختلف میباشد، بسیار طبیعی است، اما حتی زبانهای دراویدی جنوب هند نیز تحت تاثیر لغات زبان فارسی واقع شده اند. انگلیسیها تمام درهای هند را بستند و تمام راههائیکه هند بهارا با همسایگان آسیائی مربوط میساخت مسدود کردند. روابط ما با ایران هم در آن دوره تقریباً قطع شده بود ولی نهرو در زمان خود هم دیده بود که بنا بر تماس طولانی بین هند و ایران، در میان هندیان چه هندو و چه مسلمان دانشمندان متعدد و فراوان وجود داشتند که دارای آشنائی و تسلط کامل بزبان فارسی بودند. خلاصه اینکه نهرو با مطالعات عمیق تاریخ باین نتیجهٔ درست و حقیقی رسیده بود که:

کمتر ملتی هستند که به اندازهٔ مردم هند و مردم ایران از لحاظ اصل و نسب در طول تاریخ ارتباط نزدیک باهم داشته اند. این جملهٔ نهرو دربارهٔ روابط هند و ایران امروز ضرب المثلی شده است و نهرو بعد از استقلال هند بعنوان نخست وزیر این کشور بزرگ سعی کرد که روابط نزدیک هند و ایران

را احیا کند و ما شاهد این حقیقت هستیم که هند بعد از استقلال هم با ایران مناسبات نزدیکی دارد و امیدواریم در آینده هم دوستی هندیها با ایرانیها زیادتر و صمیمانه تر شود .

علاوه بر این نهرو به همبستگی هندیها و ایرانیها از روی کتابهای اوستای ایرانی و ریگ‌ودای هندی اشاره می کند و یاد آور می شود که در اوستا کتاب مقدس زردشتی های ایرانی یکنوع توصیف و اشارات از نواحی شمالی هند هست و همچنین در ریگ ودا که کتاب مقدس هندوان و یادگار دوران باستانی است ، به ایران اشاراتی شده است . نهرو از این حقیقت تاریخی نتیجه میگیرد که ایران و نواحی شمال هند از قدیمترین ایام و پیش از سلسلهٔ هخامنشیان نسبت بیکدیگر علاقگی داشتند .

نقل اشعار حافظ

پرفسور ولی الحق انصاری
دانشگاه لکهنو

بتوسط: عرفی شیرازی

حافظ شیرازی یکی از مهمترین و مقبول ترین شاعران جهان است که هم مشرق و هم مغرب را تحت تاثیر خود قرار داده است. نسخه های بی شماری از مجموعهٔ اشعار این گویندهٔ بزرگ نه تنها در کتاب های بزرگ و مهم جهانی، بلکه در مجموعه های شخصی هم نگهداری می شود حسن قبول و رواج شعر حافظ بآن درجه رسیده که نه تنها در ایران بلکه هم در هندوستان تا یک نسل پیش هیچ سوادخوانی پیدا نبود که همراه با سعدی، حافظ را نمی دانست و نیز هیچ خانه ای وجود نداشت که آن جا نسخه ای از دیوان حافظ یافته نمی شد. از سال ۱۷۹۱ میلادی هنگامی که نخستین بار چاپ دیوان حافظ تحت نظارت آقای ابوطالب خان اصفهانی متوطن به لکهنو از کلکته انتشار یافت، تعدادی زیادی از مجلدات آن کتاب در هند و ایران و ترکیه انتشار یافته، تاکنون این کیفیت نیز ادامه دارد در گذشته و حال علاوه بر چاپهای معمولی، بعضی از اهل فضل و دانشمندان بزرگ مثل آقای عبدالرحیم خلخالی، محمد بن عبدالوهاب قزوینی، --

دکتر قاسم غنی ، پژمان بختیاری ، ابوالقاسم انجوی شیرازی
مسعود فرزاد ، دکتر محمد رضا جلالی نائینی ، دکتر نذیر احمد ، دکتر پرویز ناتل
خانلری ، دکتر رشید عیوضی ، دکتر اکبر بهروز و غیره به صورت گروهی
یا فردی هم خودشان را به ترتیب و تنظیم و طبع کردن نسخه های مستند
دیوان حافظ معروف داشتند - در نتیجهٔ تلاشهای ایشان بعضی از نسخه
های مهم دیوان حافظ بدست آمد ، اما بدبختانه هیچ کدام از نسخه های چاپی
کاملاً با هم مطابقت ندارد . قدیمترین نسخه های چاپی بتوسط ابوطالب
خان و یا منشی نولکشور و ناشران دیگر که در هندوستان بطبع رسیده مشتمل
است بر تعداد زیاد از نوع اشعاری که توسط دانشمندان معاصر ایرانی
به عنوان ابیات و اشعار الحاقی یا جعلی تلقی می شوند ، و بدین ترتیب
در چاپهای اخیر که در ایران به طبع رسیده آنگونه اشعار را از دیوان
حافظ خارج کرده اند به عنوان نمونه آقای عبدالرحیم خلخالی که بر بنای
نسخهٔ خطی خود که در سال ۸۲۷ هجری قمری استنساخ شده بود ،
نسخهٔ چاپی دیوان حافظ را اولین بار به طبع رسانید و تعدادی زیادی
از اشعاری را که در نسخهٔ نولکشوری و دیگران وجود داشت به عنوان
اشعار مردود و جعلی از نسخهٔ چاپی خود خارج کرده - نسخهٔ دیگری که پس
از سی و شش سال از درگذشت حافظ کتابت شده بود توسط علامهٔ
بزرگ محمد بن عبدالوهاب قزوینی و دکتر قاسم غنی بار دیگر به چاپ
رسید ، این چاپ نیز دارای تعداد زیادی از اشعاری است

که جعلی تلقی می شد، یا اصالت آن مورد تردید بود. دانشمند دیگر دکتر خانلری چاپ دیگری از این اثر را در سال ۱۳۳۷ هجری شمسی به طبع رساند. این چاپ مبنی بوده بر دیوان حافظ که در سال ۸۱۳ هجری برای یکی از احفاد تیمور به نام اسکندر بن عمر شیخ کتابت شده و در موزه بریطانیه نگهداری می شود. این نسخه به توسط آقای مجتبی مینوی گرد آوری شده. این چاپ اگرچه مشتمل است بر اشعار مستند، امّا چنان که دکتر خانلری اظهار می دارند، تنها بخشی از اشعار حافظ را شامل می شود. چاپ دیگر از این اثر توسط آقای پژمان بختیاری هم به طبع رسیده است که در آن اشعاری هست که آن گونه اشعار در چاپهای خلخالی و قزوینی جعلی قلمداد شده اند. پروفسور نذیر احمد با همکاری دکتر محمد رضا جلالی نائینی چاپ خود را در سال ۱۹۷۱ میلادی انتشار دادند. این چاپ مبتنی است. نسخهٔ قدیمی که در سال ۸۲۴ کتابت شده است و در کتابخانهٔ شخصی به نام سید هاشم علی سبزپوش از اهالی گورکهپور در استان اترپردیش هند نگهداری می شود. در این چاپ نیز بسیاری از اشعاری که در چاپهای دیگر، به طبع رسیده بود وجود ندارد. علاوه بر نشر این همه نسخه‌ها که هریک از آن مبتنی بر نسخهٔ مهمی است تلاشهای دیگری در جهت بازسازی و تجدید دیوان حافظ به سرآمده است چنانکه آقای مسعود فرزاد چاپ خود را مبتنی بر نه نسخهٔ خطی و سه نسخهٔ چاپی قرار داده است. قدیمترین نسخه از میان همه نسخه‌ها همانا نسخه‌ای دکتر خانلری نیست

همین طور دکتر رشید عیوضی و دکتر اکبر بهروز چاپ خود را مبتنی بر سه نسخهٔ خطی نهاده اند که در سال ۸۱۳ و ۸۲۲ و ۸۲۵ هجری قمری کتابت شده . از میان این نسخه قدیمترین نسخه در کتابخانهٔ ایا صوفیه نگهداری می شود و دو نسخهٔ دیگر در کلکسیون کتابخانهٔ روان و کتابخانهٔ نوری عثمانیه وجود دارد. علاوه بر چاپهائیکه مبتنی بر نسخه ای واحد است چاپهای انتقادی هم در متن اختلاف دارد و هم در تعداد اشعاری که در آن است. علت این امر روشن است حافظ در حیات خود دیوانی را جمع آوری نکرد و اشعار خود را بطور پراگنده گذاشت پس از درگذشت وی از مجموعه ای که او بجا گذاشت ، دیگران دیوانش را ترتیب دادند و بر این اساس نسخهٔ هر کسی مطابق آن اشعاری بود که جمع کننده توانسته بود فراهم آورد. بدیهی است همه چاپهائی که تاکنون به طبع رسیده همه مبتنی بر همین نسخه های خطی است . متاسفانه نسخه های خطی که بر مبنای آنها ابوطالب و نولکشور و ناشران دیگر هندوستان دیوان حافظ را چاپ کرده اند، حالا وجود ندارد و از این روی ارزش و اهمیت آنها را نمی توان حدس زد و یا نمی توان بطور حتمی گفت که اشعاری که در آن نسخ موجود می باشد تا چه حد جعلی است ممکن است مثل نسخهٔ دکتر خانلری چاپ خود را بر اشعار موجود در متن مبتنی کرده اند بهر حال نسخه ای قدیم دیگر هم از بعضی جهات ناتمام بوده اند و اما تحقیق آقای مسعود فرزاد در اثری که آنجا همه اشعار موجود حافظ را در

به درجه یعنی اصیل، مشکوک و مردود توزیع کرده، اما با سبر قاشی که گرد نمی توان گفت که تقسیم کار در سه درجه کاملاً درست است زیرا برخی از اشعاری که او آنرا مشکوک و جعلی تصور می کند در برخی از قدیمترین نسخه ها وجود دارد که دکتر رشید عیوضی چاپ خود را بر آن مبتنی قرار داده. بدین ترتیب غزلهائی که به مصراعهای زیر آغاز می شود توسط آقای فرزاد مشکوک و جعلی تلقی می شود. اما آنها در چاپ مهم پروفسور نذیراحمد و دکتر رشید عیوضی یافته می شود. حتی یکی از آنها - اثل الذکر - در هیچ کدام از درجه بندی ساخته مسعود فرزاد وجود ندارد.

۱- با یار دلنوازم شکری است با شکایت
۲- عشق تو نهال حیرت آمد.
۳- ای پسته تو خنده زند بر حدیث قند
۴- هزار شکر که دیدم بکام خویشت باز
۵- بر نیامد از تمنای لبت کامم هنوز
۶- زبان خامه ندارد سر بیان فراق
۷- ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده
۸- ای زشرم عارضت گل کرده خوی

علاوه بر مهمترین و قدیمترین نسخه هائی که چاپهای ایرانی بر آن مبتنی

است ، بعضی از نسخه ها هست که از ارزش و اهمیتی خاص برخوردار است
یکی از آنها نسخه ای است که مقالهٔ حاضر بدان بستگی دارد این نسخه
اگرچه چهارصد سال قدمت دارد ، بدین معنی مهم است که توسط شاعر
برجسته ای به نام وسیدی یا سید ، محمد بن زین الدین متخلص به عرفی
شیرازی کتابت شده که خود بنیان گذار سبکی بوده است که به
نام سبک هندی معروف گشته است و در بارهٔ او عبدالباقی نهاوندی
صاحب مآثر رحیمی به قرار زیر نظر داده است :

«شاعر بلند سخن و کامل فن صاحب فطن ، مخترع طرز تازه ای
است که در الحال در میانهٔ مردم معتبر است و مستعدان و سخن سنجان
و نکته شناسان پسندیده و معقول دانسته تتبع او نمایند . چندان ابداع
معانی غریبه و مضامین عجیبه در ابیات عارفانه ، عاشقانه که او کرده
هیچ کس نکرده و این طور شهرتی که او را بهم رسیده به هیچ کس از
امثال و اقران او را بهم نرسیده و نخواهد رسید . چه امثال و اقران
که استادان و سخنوران ماضیه مثل خاقانی و انوری و سعدی و شیخ
نظامی را در زمان حیات این اشتهار در قصیده و غزل و مثنوی
نبوده شهرت او به جایی رسیده بود که دیوان غزلیات و قصاید او
سخن سنجان و نکته دانان تعویذ وار بر بازوی خود بسته شب و روز
با خود همراه می داشتند .»

عرفی به جهت تکبر و خودبینی و سوء ادب نسبت به شعرای پیشین از نوع

خاقانی و انوری و نظامی شاعری رسواست امّا او حافظ را با کمال احترام می نگرد، چنانکه از قطعهٔ زیرین روشن است:

صباح عید صبا می‌برغبت عرفی
که حسن شاهد معنی زروی گرفت طراز

بعزم سیر مصلّی صلا بکام زدیم
که هست ملجاء و خلد برین عزّت و ناز

بگرد مرقد حافظ که کعبهٔ سخن است
درآمدیم به عزم طواف در پرواز

زموج گریهٔ طوفانی از هوای حرم
بصحن کعبه مصلّی فکندم از شیراز

گذشت در دل عرفی بهوای طرف چمن
ز بسکه ریخت فرو گریه‌های خون پرواز

عجب نیست که بهترین راه برای ستودن حافظ که شاعر معتقد م و هموطن اوست، عرفی تصمیم گرفت تا «منتخبی» از دیوان حافظ بقلم خود تهیه کند. و بدین ترتیب وی هم نمونه ای از هنر خوشنویسی و خطاطی را بیادگار بگذارد چنانکه عبدالباقی نهاوندی در دیباچهٔ کلیات عرفی، که بتوسط سراجای اصفهانی جمع آوری شد، بیانات زیر را

اظهار می دارد :

«... و مولانا عرفی بعضی مقدمات علمی را طی نموده و کسب حیثیات عالیه نموده و خط نسخ را بغایت نکو می نوشت و در موسیقی و ادوار بقدر وسع وقوف داشت ...»

و ناظم تبریزی صاحب نظم گزیده هم در دیباچه کلیات عرفی که خود جمع آوری کرده آنرا مورد توثیق قرار داده است . تا آن درجه که مسئله اصلیت شیوه نویسندگی بستگی دارد . این امر به دو طریق محقق می شود :

۱ : ترقیمه که در آخر صفحه نسخه خطی زیر بحث یافته می شود .

۲ : مقابله با نمونه دیگری از دست نوشته های عرفی

در مورد نکته اول ترقیمه زیرا اگر چه بد شکل شده باز هم آنرا می توان خواند . این نکته نشان میدهد که آن توسط محمد عرفی بن زین الدین مرحوم کتابت شده «« علی طریق المکاتبه بید المذنب الراجی بخالق الاحد ابن المغفور زین الدین محمد عرفی »» این ترقیمه بطور روشن نشان می دهد که آن نسخه توسط عرفی کتابت شده .

در مورد نکته دوم یعنی مقابله با نمونه دیگری از دست نوشته عرفی می توان گفت که در کتابخانه مجلس سنا در ایران نسخه ای هست از دیوان عرفی که قبلاً مال شادروان دکتر مهدی بیانی بوده و ایشان در صفحه اول آن نوشته اند :

«مسوده دیوان عرفی که ظاهراً بخط عرفی است ....»

مرداد ۱۳۳۲ مهدی بیانی

این نسخه پیش نویس پاک نشده از مجموعه آثار عرفی به نظر می رسد. بدین جهت مشکل است بگویم که این نسخه بخط عرفی است اما اصلاحی که در آن دیده شود بصورت همان خطی است که در آن نسخه زیر نظر دیوان حافظ کتابت شده. بدین قرار شباهت خط اصالت هر دو نسخه را مسلم کرده است.

بدین ترتیب نسخه زیر نظر از سه جهت مهم است:

(۱) این تنها دیوان یک شاعر مهم است که توسط یک شاعر مهم دیگر کتابت شده. پیداست که یک شاعر بزرگ بطور بهتر در می یابد که کدام منظومات و اشعار جعلی است و کدام اصلی. و از نسخه ای که دارای اشعار جعلی باشد نسخه خود را کتابت نکرده.

(۲) این نمونه ای است از خوش نویسی عرفی که در باره آن عبدالباقی نهاوندی اشاره کرده (و لو که نستعلیق است نسخ نیست)

(۳) باستثنای بعضی از اشعار - بویژه غزلیات. اشعاری که در آن درج گردیده همان است که پس از تحلیل و بررسی آن مسعود فرزاد آن را اصلی تحقیق کرده و در میان آن چند منظومات و اشعاری است که فرزاد آنرا مشکوک یا جعلی تصور می کند، چنانکه قبلاً ذکر شده، آنها اشعاری هست که بطور مساوی در دیگر نسخه های خطی یا چاپی دیوان حافظ یافته می شوند، بدین قرار اشعار باقی مانده که تاکنون توسط چاپهای مهم مثل آنچه که پرفسور نذیر احمد و دکتر رشید عیوضی به چاپ رسانیده مورد توثیق قرار داده نشده. چه بسا روزی اصالت آنها تائید شود.

حالا شرح مختصری از نسخه بقرار زیر داده می شود :
این نسخه شامل ۲۱۹ ورق است از آن جمله ۱۸۵ ورق نخستین آن مشتمل است بر ۵۶۵ غزل وپس ازآن مثنوی هست که چنین آغاز می شود :

الا یا آهوی وحشی کجائی   مرا باتست بسیار آشنائی

وپس ازآن ساقی نامه ای نقل می گردد با این آغاز که :

بده ساقی آن می که حال آورد   کرامت فزاید کمال آورد

این اشعار که بر برگ ۱۹۱ بپایان می رسد ، در مدح سلطان منصور است. فرزاد ورشید عیوضی هردو اصالت این اشعار را مورد توثیق قرار داده اند. بعد ابر اوراق ۱۹۳-۱۹۲ ترکیب بندی وجود دارد که بشعر زیر شروع می شود :

ساقی اگرت هوای مائی   جز باده میار پیش ماشی

این هم درستایش شاه منصور است ، امابقول فرزاد جعلی است ولی رشید عیوضی آن را در چاپ خود مبتنی بر نسخهٔ آن نقل کرده لذا

اصیل بودن این ترکیب بند محقق است . پس از این ترکیب بند از ورق ۱۹۰ تا ۱۹۴ ترجیع بندی هست که به بیت زیر آغاز می شود:

ای داده بباد دوستداری　　این بود وفا و عهد و یاری ؟

مسعود فرزاد این ترکیب بند را جعلی تصور می کند و رشید عیوضی آن را در چاپ خود نقل نکرده ، اما در قدیمترین نسخه های چاپی نولکشور یافته می شود . بعد از برگ ۱۹۶ مستطی آغاز می شود بدین صورت :

در عشق تو ای صنم چنانم　　کز هستی خویش در گمانم
هر چند که زار و ناتوانم　　گر دست دهد هزار جانم
در پای مبارکت فشانم

این اشعار هم در چاپ رشید عیوضی نیامده و مسعود فرزاد آن را جعلی انگاشته اما این اشعار در چاپ نولکشور آمده است ، لذا ممکن است اصالت آن ضبط محقق گردد که پاره ای از نسخه های قدیم دیوان حافظ کشف شود از ورق ۱۹۷ مسدسی آغاز می شود که به ورق ۱۹۹ بپایان می رسد - این مسدس در مدح امام هشتم امام رضا هست و به شعر زیر شروع می شود:

دوش بودم در طواف روضهٔ خیر الانام　　شاه سلطان خراسان آن امام ابن امام

اما این مسدس نه در چاپ نولکشور وجود دارد و نه در چاپهایی که توسط دکتر نذیر احمد و دکتر رشید عیوضی به طبع رسیده، مسعود فرزاد آزاد در کتاب خود به عنوان جعلی آورده است. چنین به نظر می رسد که حافظ چون به مشهد نرفته لذا ممکن است که این نظم جعلی باشد.

از ورق ۲۰۰ قطعاتی آغاز می شود و به ورق ۲۱۰ به پایان می رسد تعداد مجموع آنها ۵٤ قطعه است. در حالی که در چاپ دکتر نذیر احمد تعداد آن تنها ۱۸ قطعه هست و در چاپ نولکشور ٤١، در چاپ رشید عیوضی ۳۷ (علاوه بر آنکه ۳۶ قطعه مشکوک و ۲۹ قطعه جعلی تلقی می شود). در میان این ۵٤ قطعه ۳۲ قطعه از نوعی است که مسعود فرزاد آزاد اصیل تصور می کند. ۱۱ قطعه بر طبق نظر ایشان مشکوک است و شش جعلی است و سه قطعه دیگر از نوعی است که در هیچ یک از صفحات چاپی مسعود فرزاد وجود ندارند. از میان قطعات مورد شک پنج قطعه در چاپ نولکشور، یکی هم در چاپ نولکشور و هم در چاپ عیوضی یافت می شود و شش مورد در هیچ جا یافت نمی شود، از میان شش قطعه مشهور به مردود تنها یک قطعه در چاپ نولکشور وجود دارد، و باقیمانده در هیچ کدام نسخه ای چاپی دیده نمی شود. از سه قطعه ای که در هیچ کدام از درجه بندیهای فرزاد یافت نمی شود، یکی در چاپ نولکشور است و دو با نخستین اشعار زیر در هیچ کدام نسخه ای چاپی وجود ندارد:

چو دونان در این خاکدان دنی — زبهر دونان از چه ای مضطرب
خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد — ساحت کون و مکان عرصهٔ میدان تو باد

این بخش قطعات سه مثنوی کوچک هم در بین خود دارد که با اشعار زیر آغاز می شود :

۱. درین وادی به بانگ سیل بشنو — که صد من خون مظلومان بیک جو

۲. سگ بران آدمی شرف دارد — که دل مردمان بیازارد

۳. هرکه آمد در جهان پر ز شور — عاقبت می بایدش رفتن بگور

درمیان این سه مثنوی، مثنوی اولی در درجه اصیل هست ودوم سوم بترتیب به عنوان مشکوک و مردود هست اما این مثنوی سوم در نسخهٔ نولکشور هم موجود هست .

بخش رباعیات از ورق ۲۱۱ آغاز می شود و به ورق ۲۱۹ پ ختم می گردد. تعداد این رباعیات هشتاد و نه هست در حالی که در چاپ نولکشور تعداد شان ۱۰۹ است و در چاپ رشید عیوضی بیست و هفت و در چاپ دکتر نذیر احمد بیست و شش است و در چاپ مسعود فرزاد

تعداد شان ۲۳۴ است (اصیل ۴۱ ، مشکوک ۸۹ و مردود ۱۰۴)

تا آن جا که قصائد و غزلیات از مهمترین انواع شعر فارسی بستگی دارد این نوشتن نیست بر هیچ یک از اشعار نوع اول. تعداد مجموعی غزلیات پانصد و شصت و پنج است. در میان آنها بر طبق مسعود فرزاد سی و هفت مشکوک و سی مردود است. (تعداد غزلیات مشکوک و جعلی در چاپ فرزاد بترتیب پنجاه و شش و چهارصد و نود است). بعضی از این غزلیات که مشکوک و جعلی شهرت دارد در چاپهای مهم دیگر یافته می شود بدین جهت بطور قطعی نمی توان گفت کدام یک از آنها جعلی یا مشکوک است.

دکتر ستیانند جاوا

نفوذ حافظ در شعر پنجابی

پنجاب مرکب است از دو کلمهٔ فارسی پنج و آب و تنها استان هندی می باشد که اسم فارسی دارد. ازین کلمه می توان پی برد که فارسی در هر جنبهٔ زندگی سرزمین پنج رودخانه از جمله فرهنگ و دانش و مجریه و عدلیه رخنه کرده و ریشه گرفت. پنجاب نخستین آماجگاه حمله وران مسلمان بوده و بسیاری از افراد لشکریان و روحانیون و تجار و پیشه وران و سخنوران فارسی زبان در پنجاب ماندگار شدند. زبان فارسی ایشان به همراه خود فرهنگ و ادبیات و علوم و فنون ایرانی را آورد. از زمان غزنویان تا دویست سال پیش فارسی زبان اداری در پنجاب بود. در نتیجه گفتار و اشعار شعرای فارسی طی قرون در شنوندگان و نویسندگان پنجابی تاثیر نمود و آنها را منقلب ساخت. بویژه اشعار خواجه حافظ شیرازی در دلهای پنجابیان جایگزین شد. انقلابات گوناگون و طوفانهای حوادث و تحولات عجیب و غریب در نابود کردن نفوذ حافظ تاثیر نکرده و سینه های عشاق حافظ این جواهر گرانبها را از هر آسیب نگهداری کرده!

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که درین گنبد دوّار بماند

خواجه حافظ شیرازی بگفته خودش چنان دلش از عشق زنده شده که هیچگاه نخواهد مرد و آتش عشق پیوسته در دل او افروخته و دلهای محزون را روشن می‌سازد.
نفوذ حافظ در فکر و اندیشه و زبان و سبک تغزل پنجابی مشاهده می‌شود.
در صورتیکه همه آشنایان ادبیات فارسی حافظ را شناخته او را از برگزیدگان فضل و ادب و از شعرای نامور ایران می‌دانند، سخنوران پنجابی عاشق نام و کلام او بوده و هستند، دیوان خواجه حافظ زینت افزای منازل مجلل ثروتمندان و غم زدای کلبه‌های فقرای باسواد و با ذوق از مردم پنجاب بوده و کتابخانه‌های بزرگ و مجموعه‌ای خانواده‌ها خالی از این دیوان نیست.
حافظ در دوران حیات خود شهرت بسزائی کسب نموده و نه تنها در ایران غزلهای او ورد زبانها بوده بلکه در هندوستان، ترکستان و عراق و عرب نیز کلامش نقل مجالس بود. او طوطیان هند را از «قند پارسی» شیرین کام و ترکان سمرقندی و سیه چشمان کشمیری را برقص می‌آورد و دل پنجابیان را بدست آورد. او نه تنها از آن شیراز ایران است بلکه از آن جهان است. او حافظ شیرازی است ولی حافظ جهانی هم است.
ش ایکه فکر حافظ در فکر حضرت گورونانک نخستین پیشوای بزرگ دین سیک نفوذ کرد چنانکه حضرت گورونانک نوشته:
دین در خرقهٔ مرتاض نیست، در عصای درویش نیست، در خاکستر نیست

که روی تن مالیده – در حلقه های گوش نیست ، و این در سر تراشیده ، نیست بلی در ناقوس نیست – اگر مایلید صراط مستقیم را پیدا کنید از آلایش های دیو پاک شوید .

این افکار حضرت گورونانک که مشمول سروده هایش است فکر حافظ را بیاد می آورد :

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند — نه هر که آئینه سازد سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست — کلاه داری و آئین سروری داند
هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست — نه هر که سر بتراشد قلندری داند

یا در جای دیگر در سروده های مقدس دین سیک نوشته شده است :

کرتوت پسو کی مانس جات — لوک پچارا کرے دن رات
باہر بھیکھ انتر مل مائیا — چھپس ناہ کچھ کرے چھپائیا
باہر گیان دھیان انسان — انتر بیاپے لوبھ سوان
انتر اگن باہر تن سواہ — گل پاتھر کیسے ترے اتھاہ

این افکار همانند فکر حافظ است که نوشته :

واعظان کین جلوه در محراب و منبر می کنند — چون بخلوت می روند کار دیگری می کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس | توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند
گوئیا باور نمی دارند روز داوری | کاین همه قلب و دغل در کار داوری کنند

سخنور بزرگ پنجابی وارث شاه هم همین فکر را در اثر فنا ناپذیر خود " هیر" ابراز کرده می نویسد :

داڑھی شیخ دی عمل شیطان والے کیہا راہیوں جاندیاں راہیاں نوں
چہرہ نوری تے متھے محراب میاں کیوں بولیوں کفر اگاہیاں نوں
اگے کدہ قرآن تے بہن منبر کیہا اڈیو مکردیاں پھاہیاں نوں
ایہ پلید تے پاک دا کرو واقف اسیں جانیے شرع گواہیاں نوں

سخنوران پنجابی گلهای کلمات و ترکیبات و مطالب و مضامین از چمن شعر حافظ چیده و در اشعار خود بویژه در غزل و مثنوی گلدسته بندی کرده اند و گل و بلبل و عشق و عاشق و معشوق و رند و نظرباز و خانقاه و خرابات و طوطی و سالک و درویش و مرشد و مرید و نرگس و لاله و بدی و حسود و رقیب و خمار و بانگ و محراب و منبر و کنار آب و شاخ درخت و یار و دلدار و دلبر و سجاده و کمان ابروی جانان و خال و قد و قامت و شمع و پروانه و ساقی و میخانه و صدها کلمه و ترکیب دیگر از حافظ مستعار گرفته اند.

مثلاً شاه مراد که در قرن دوازدهم هجری می زیسته و از خوجه دیره اسمعیل خان بود و مرید سلطان باهو و خلیفهٔ سلطان نورنگ شاه بود قد و قامت و قیامت و شور و غوغا و پایمال و شعله نور را در ابیات پنجابی خود بکار برده است .

او قد پیا کا قامت ہے یا شعلہ نور کرامت ہے
او قد نہیں ہے قیامت ہے اور دھوم پڑی ہے شور ہویا
تیرے مکھڑے پر اک خال پیا جس دیکھ گھریا حال پیا
اینقطہ ہے بسم اللہ کا مصحف پر مسطور ہویا

بزرگترین سخن سرای عصر حاضر پنجابی بائی صاحب بائی ویرسینگ که او را ششمین رودخانه پنجاب می نامند نیز تحت نفوذ لسان الغیب در شعرهای خود سمبولهای طوطی و نقش و چشمه را بکار برده است. قسمت بزرگ شعر پنجابی تغزل دارد و در این زمینه روش و زبان و سبک آن نفوذ زیادی غزل فارسی را مشهود می سازد و در غزل ها خواجه حافظ شیرازی سرلوحه گویندگان قرار میگیرد. از جمله سخنوران پنجابی دو تن حافظ تخلص داشتند، حافظ برخوردار و حافظ قاری - حافظ برخوردار از روستای مسلمانی در بخش لاهور در دوران پادشاهی شاهجهان متولد شد. مجموعهٔ آثارش محتوی پانزده کتاب بعنوان انواع حافظ برخوردار قبل از تقسیم پنجاب پیدا بود. حافظ برخوردار نیز کلمات شعر فارسی حافظ شیرازی را در شعر پنجابی خود بکار برده است:

مثلاً مهتاب، و صنوبر و قامت و روشن و نازک و صراحی و گل لاله و بسیاری از تراکیب از این نوع.

حافظ قاری از دهکدهٔ چتی شیخان در بخش سیالکوت می زیست شعراو پیدا نیست وارث شاه نویسنده «هیر»، از کتابهای فارسی که مطالعه نمود ذکری در ابیات خود نموده و اسم دیوان حافظ را نیز برده است مثلاً: مصرع اوست:

«قران السعدین دیوان حافظ شیرین خسروان لکھ سنواریان نی»

پنجابی گویان متعددی تحت تاثیر سخن حافظ شیرازی سعی نموده اند که سخن بمانند خواجه بگویند، مثلاً کلام شاعر بزرگ پنجابی سید علی حیدر ملتانی را منتقدین ادبیات با کلام خواجه مقایسه نموده اند. سید علی حیدر ملتانی پسر شیخ محمد امین در اول ماه شعبان سال ۱۱۰۱ هجری (۱۶۹۰) میلادی در روستای قاضیه در بخش ملتان تولد یافت او سید گیلانی بود و مرید خواجه فخرالدین دهلوی، او درویش و صوفی و دانشور فارسی و عربی بود - در ۱۱۹۹ هجری درگذشت. کلام و ابیات علی حیدر در سال ۱۳۲۵ هجری (۱۹۰۷) میلادی و مجموعهٔ ابیات علی حیدر بعداً در لاهور انتشار یافت - بعقیدهٔ مولانا وقار انبالوی کلام و بیان او همانند حافظ شیرازی است.

ناقد ابیات پنجابی بابا بُدسینگ هم او را با خواجه حافظ مقایسه نموده است علی حیدر شاعر عشق و غم زمان بود - ابیاتی راجع به حمله نادرشاه بر هند دارد.

سید کرم علی شاه که کلامش توسط درویشان و آواز خوانان کوچه گرد پنجاب به ما رسیده احتمالاً نخستین سخنور پنجابی زبان بود که بسبک فارسی و بروش خواجه حافظ غزل پنجابی سرود - غزل سید کرم علی شاه زیبا و دارای فکر تصوف و ترکیب های حافظ است او حمد و نعت و منقبت هم سروده است و مثل شعرای صوفی منش فارسی از نادی و سالک و وصل خدا سخن گفته است او در زمان حکومت مهاراجه رنجیت سینگ در پنجاب تولد یافت و زندگی کرد و در زمان سلطنت انگلیسها درگذشت - یک نسخهٔ پوسیده اثر گشده او در کتابخانهٔ آقای حفظ الرحمن در پنجاب غربی پیدا شد و توسط آقای محمد نواز نقل شده او تصدیق می نماید که اثر استادش سید کرم علی شاه است - نسخهٔ مذکور دارای ۸۰ کافی و ۱۷ غزل، و ۱۲ لوری یا لالائی و دو دوهرا است.

بعضی سخنوران پنجابی دیوان حافظ را از فارسی به پنجابی ترجمه کردند از آن جمله

رتن معروف اند : فضل شاه نوانکوتی و مولوی شاه دین و غلام حیدر جهلمی .
سید فضل شاه در نوانکوت در بخش لاهور در ۱۲۴۴ هجری (۱۸۲۸م) تولد یافت
وارث شاه داستان هیر را لافانی ساخت و فضل شاه داستان سوهنی را ، او
نیز مثنویهای لیلیٰ مجنون و یوسف زلیخا بزبان پنجابی نوشت و دیوان حافظ را بزبان
پنجابی ترجمه کرد . او در سال ۱۸۹۰ میلادی درگذشت ترجمه فضل شاه بسیار عالی
است و همان رنگ و آهنگ خواجه را دارد . بطور نمونه ترجمه دو شعر غزل اول
دیوان حافظ تقدیم می شود :

حافظ :

الا یا ایها الساقی ادر کاساً وناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

فضل شاه :

ساقی ساڈی سرت سنبھالیں بھر بھر دیں پیالے
پہلی عشق آسان سنیندا پچھوں پئے کشالے
رات ہنیری گھمر گھیری ٹھر تھاں دا مارے
اوکی جانن حال اساڈا جیہڑے وسن کنارے

مولوی شاه دین قریشی صوفی قادری سروری بود . بعضی اہل دانش او را سیالکوتی
و دیگران او را اہل رنگپور در بخش گورداسپور معرفی کرده اند . او شاعر پنجابی بود و نیز

فاضل فارسی بود. او گذشته از ترجمه کردن دیوان حافظ آثار دیگر فارسی مثل مثنوی مولوی و دیوان باهو و چند کتاب دیگر را بزبان پنجابی گرداند. ترجمه دیوان حافظ او ادبیات پنجابی را سرشار کرده است او در شصت سالگی بدرود حیات گفت. کلامش از کلام خواجه الهام گرفت.

جالی تو:

مغز میرے نے زلف تیری تھیں جو کے خوشبو پائی
تیک قیامت خوشبو اندر ڈبا رہسی بھائی

حافظ:

عقل دیوانه شد آن سلسلهٔ مشکین کو
دل ز ما گوشه گرفت ابروی دلدار کجاست

آقای غلام حیدر جیلی بعنوان تحفهٔ بی نظیر دیوان حافظ را به پنجابی ترجمه کرد. مثلاً: ترجمه چند شعر این غزل خواجه را به پنجابی ملاحظه فرمائید:

المنة لله که در میکده باز است — زان رو که مرا بر در او روی نیاز است
خمها همه در جوش و خروش اند ز مستی — وان می که در آنجاست حقیقت نه مجاز است
از وی همه مستی و غرور است و تکبر — وز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است

غلام حیدر جیلی:

ویکھو میخانه تائیں کھلا دل تھیں ہویا شاکر
گلی تیری دا ہردم ہویا دلوں بجانوں چاکر

مستی اندر مستان وچون پٹ پٹ بادہ آوے
نشا اساڈا شوق الٰہی تُقل نشہ ز بھاوے
تینوں لایق بے نیازی نالے فخر تکبر
تینوں سجدہ عجز غریبی کرنا چاہیے سر پر

نفوذ حافظ تا امروز بحد کمال در شعر پنجابی وجود دارد ـ بعضی اوقات خودم این بندهٔ ناچیز هنگامی مشغول مطالعه اشعار حافظ می شوم ابیات متفرق آن سخنور بزرگ بصورت ابیات پنجابی نزول میکند . مثلاً این ابیات تقدیم میشود :

حافظ : درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

جادا : دوستی داتوں بوٹا لا کے چنگیاں مُرادان دل دیاں پا
دشمنی پودنوں جڑ توں پٹ ئیں تے دکھ دیاں پنڈاں چا

حافظ : اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

جادا : دل میرا جے ہتھ وچ کرے سوہنا ترک شیرازی
سمرقند و بخارا واراں تل تے ہو کے راضی

حافظ : حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتن است و بس
در بند این مباش که نشنید یا شنید

جاوا : حافظ سدا دعاواں منگنے ایہو فرض اسا ڈا
ایس بھسوڑی وچ نہ رہیے سنیا اس یا نہ سنیڑیا

حافظ : هر که شد محرم دل در حرم یار بماند
وانکه این کار ندانست در انکار بماند

جاوا : جیہڑا ہویا محرم دل دا او وچ حرم یار رہیا
جو وی ایہ کم جاندا نہیں سی اوہی وچ انکار رہیا

بعضی اوقات شعرای پنجابی مست مئ الست حافظ شده به حریم فارسی خواجه وارد شده غزلهائی به سبک و قافیه و ردیف حافظ بفارسی سروده‌اند که خواندنی است و شنیدنی - شاعر شیرای پنجابی و فارسی سندلعل گویا غزل شیوائی قابل تقابل با نخستین غزل دیوان حافظ نوشته که طوری پاسخ خواجه را شعر به شعر داده. گویا وابسته به مرشد خود و دهمین پیشوای بزرگ سیکها گورو گوبند سینگ بود.

گویا می نویسد :

بده ساقی مرا یک جام زان رنگینی‌ها   به چشم پاک بین آسان کنم این جمله مشکلها
مرا در منزل جان به عیش و همه شادی   جرس بیهوده می نالد کجا بندیم محملها

خدا حاضر بود دایم ببین دیدار پاکش را — زگردابی درو حائل نه دریا و نه ساحلها
چرا بیهوده میگردی بصحرا و بدشت لیل — چون آن سلطان خوبان کرده آنجا منزلها
چو غیر از ذات پاکش نیست هر جا که بی‌بینم — بگو گویا کجا بگذارم این دنیا و اهلها

این حکایت را میتوان درازتر گفت اما مقالهٔ خود را با این بیت خواجه پایان میدهم :

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست
آنچه آغاز ندارد نپذیرد انجام

هماهنگی افکار بشر دوستانهٔ حافظ با محیط امروز

دکتر محمد اسلم خان
دانشگاه دهلی

انسان در قرن پانزدهم هجری قمری قدم گذاشته است و در آستانهٔ قرن بیست و یکم میلادی قرار دارد. قبلاً در زمینه های گوناگون چون علوم و تکنولوژی و صنعت و هنر پیشرفت قابل ملاحظه ای نموده است. به ماه رسیده است و سعی میکند به مریخ برسد. در زمینهٔ علوم پزشکی می تواند چشم و کلیهٔ ناقص را عوض کند، بجای قلب ناقص، قلب مصنوعی بنشاند. در صنعت و تکنولوژی تلویزیون و هواپیما و کامپیوتر بسازد. خلاصه ذهن کنجکاو او هرگونه تسهیلات برای نسل انسانی فراهم ساخته است. اما می بینیم که ارزش های معنوی نسبت به گذشته رو به انحطاط است.

اگر اوضاع اجتماعی و سیاسی و فرهنگی قرن هشتم هجری قمری را با اوضاع معاصر مقایسه کنیم می بینیم تغییری رخ نداده است بلکه در بعضی موارد نسبت به پیش بدتر شده است. در قرن هشتم هجری قمری که خواجه شمس الدین محمد حافظ زندگی میکرد

وضع سیاسی فارس استحکام نداشت حکومت شیخ ابواسحاق را مبارزالدین از آل مظفر تغییر نمود و شیخ ابواسحاق را دستگیر کرده بقتل رسانید پسران مبارزالدین یعنی شاه شجاع و شاه محمود پدر را کور ساختند زمام امور کشور را شاه شجاع بدست گرفت. شاه محمود، شاه شجاع را شکست داد و خودش را حاکم شیراز اعلام کرد. اما زندگانی به او یاری نکرد و یکسال بعد درگذشت و بار دیگر حکمرانی شیراز به شاه شجاع رسید. بعد از شاه شجاع، حکومت شیراز به پسرش زین العابدین رسید، در همان عصر امیر تیمور در جنگ و جدال و کشورگشائی مشغول بود به اصفهان حمله کرد، هزاران نفر را در اصفهان به قتل رسانید و از سرهای بریده شان مناره بزرگی ساخت سپس تیمور با لشکر بزرگ به شیراز حمله کرد و منصور را بقتل رسانید و سلسله آل مظفر را با قتل او، منقرض ساخت. خلاصه عصر او عصر انقلاب و خونریزی بود و حافظ تمام این حوادث و همچنین عدم استحکام در دستگاه دولت، کشت و کشتار، ظلم و استبداد تیمور و وضع نامساعد مملکت را بچشم خود دیده بود. بنابرین متأثر شدن او از اوضاع و احوال محیط طبیعی است.

در عصر حاضر نیز وضع سیاسی جهان استحکام ندارد. در سراسر جهان ظلم و استبداد، جنگ و جدال، جنایتکاری و تروریسم حکمفرما است. انسان دشمن انسان شده است. کشت و کشتار و فساد

زمامداران مملکت و مردم عادی و بیگناه رواج یافته است - چند سال پیش رئیس جمهور و نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران کشته شدند شش سال پیش نخست وزیر هند بوسیله تروریست ها نشانه گلوله شد.

ربایندگی هواپیما یک بازیچه اطفال شده است، ربایندگان هواپیما را می ربایند یا برای چندین روز مسافرین را دستخوش خوف هراس می سازند یا می کشند - مدتی پیش یک هواپیمای ایران حامل چندین مسافر نشانه موشکهای آنهائی شده که خودشان را متمدن می پندارند مقدار زیادی گلوله، بمب، آلات قتاله، مهمات حربیه و اسباب آدم کشی تهیه و ساخته می شوند. خلاصه اینکه سراسر جهان و اجتماع جبر خانه و هوای آن محیط بدتر از جهنم شده است.

شاعر هر چه را در زندگی خود می بیند آنرا به دقت مطالعه می کند و نمی تواند از اوضاع محیط فرار کند بنابرین شعر او فقط مجموعه یک مشت کلمات تو خالی نیست بلکه نتیجه مشاهدات تلخ است که برای بشر و بشریت از محیط فرا می گیرد و وقتی می بیند که اجتماع پر از فتنه و فساد و اقدار اخلاقی رو بزوال است، سعی می نماید که بوسیله نگارشات، عموم مردم را هشدار دهد، اصلاح نماید و راه مستقیم نشان دهد. نشیب و فراز زندگانی را بیاموزد و سرچشمه تعلیمات صداقت، عدالت، امانت، دیانت، خدمت به بشر، شرم و حیا و عفت که اساس اصول اخلاقی هستند، می گردد و وسیله

هدایت و رهنمائی بشر و بشردوستی می شود .

چنانکه زندگانی و محیطی که حافظ در آن پرورش یافته است ، کمال ارتباط را با جنبش های بشر دوستانه و اجتماعی دارد ، باید سوانح زندگانی او نیز تا حدی روشن شود - پدرش بهاءالدین محمد در شیراز تجارت میکرد - حافظ در خرد سالگی از عاطفت و محبت و سایه پدر محروم ماند - دو برادر داشت که اکثر دارائی و ثروت را غصب نموده از شیراز جای دیگر منتقل شدند و مسئولیت نگهداری و پرورش خواجه را بدوش مادر گذاشتند - مادر اصلا پول نداشت و بعضی اوقات نوبت به فاقه کشی می افتاد - وقتی خواجه کمی بزرگ شد برای کسب معاش در مغازه ای کار می کرد - بعد از فراغت کار ، به مکتب می رفت و تحصیلات را ادامه می داد .

طبیعی و منطقی است کسانیکه زندگانی پر از زحمت و ناراحتی دارند یا بشر دوست می شوند یا تا اندازه ای در نهادشان ، خشونت و بدبینی و تنفر ایجاد می شود که از بشر دوستی و بشر نفرت دارند - خوشبختانه حافظ بعد از تحمل چنین زحمات و ناراحتی های زندگانی بسوی حس بشردوستی گرائید و او اگرچه معلم اخلاق یا مبلغ بشر دوستی نبود ، اما ابیات او بهترین نمونه اخلاق و بشر دوستی است .

بعد از مطالعه ابیات حافظ می بینیم که حتی بعد از ششصد سال اکثر

افکارش با او ضایع و محیط امروز همه جنگ می باشد - چنانکه خوانده ایم
و می بینیم انسان فراموش میکند که معبود ما یکی است آنکسی را که
می پرستد یا عبادت می کند آن یکی است ولی طرز و روش عبادت
هرکس جدا است - چون انسان معبود خود را نمی تواند بشناسد و حقیقت
را پی ببرد ، برای نجات خود راه دیگری را اختیار می کند تا خود را نسبت
به دیگر بهتر جلوه دهد و با این ترتیب چندین عقیده بوجود می آورد
اما به نظر حافظ این عذر و بهانه ایست ، حقیقت را پی نبرده ، بنابرین
طبق خوش افسانه ای درست کرد - اما اگر حقیقت رابداند ، فرق من و تو از بین
خواهد رفت - امروز نیز این فرق و تبعیض و امتیاز در مذهب و دین رنگ
سیاه و سفید ، نسل و نژاد ، بزرگ و کوچک ، فقیر و غنی موجود است
و انسان در این فرق امتیاز قائل است - اگر انسان بداند :

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه ‌‌‌‌ ‌ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

یکنوع اتحاد در میان همه مردم ایجاد خواهد شد و تبعیض مذهب و دین و ملت
رنگ و نژاد از بیخ کنده خواهد شد
انسان حسن خلق و شرافت ، خلوص و دوستی و مودت را از دست داده
است - برادر دشمن برادر شده است - بجای خلوص ، نفاق در قلب
انسان جا گرفته است - دوست نفع و سود را می بیند ، نمی خواهد

بخاطر دوست حق دوستی را روا دارد - همین خصومت و دشمنی یکی به دیگری نیز نفاق طبقه و فرقه و زبان و مذهب در جهان حکمفرما است - طبقه بندی در میان مردم وجود دارد ، دشمنی و خصومت بخاطر رنگ سفید و سیاه است بخاطر مذهب است - پیروان یک مذهب ، مردم مذاهب و ادیان دیگری را دوست ندارند و حتی نمی خواهند باهم بنشینند ، در حالیکه امروز بنا به پیشرفت در زمینه علوم و تکنولوژی مدرن انسان متمدن محسوب می شود ولی همان افکار فرسوده و کهنه و بیهوده سابق از ذهن انسان دور نشده است :

یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد   دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد

چنانچه انسان در خود حس انسانیت و بشردوستی تولید کند ، تعصب و شیفتگی عقیده را بر کند ، ریشه دشمنی از بیخ کنده خواهد شد و محبت و مودت هر سو حکمفرمائی خواهد کرد :

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد   نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

اگرچه افکار بشردوستی حافظ در زمینه صلح و آشتی و امنیت طبق اوضاع و محیط خودش بوده ، ولی بسیار جامع و با معنی و مدلل است و انسان را در این

دنیا به راحتی و آسایش می رساند و در محیط امروز نیز پیروی از چنین فکر وعقیده دارای همان تازگی میباشد. مثل سابق در جامعه امروز نیز انسان حس انتقام دارد و اگر از طرف کسی اذیت ویاضرری رسد حس انتقام بر او غلبه می کند وسعی می نماید که در جواب اذیت بیشتر برساند اما فلسفه حافظ :

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست ‌ ‌ ‌ ‌ با دوستان مروت با دشمنان مدارا

انسان را از هر گونه حس انتقام باز می دارد. بنا به گفته حافظ مروت با دوستان و مدارا با دشمنان وسالمی را فراهم می آورد که آسایش این دنیا و دنیای مابعد در آن نهفته است وکسی که عامل این دو جمله باشد در دنیا هرگز رنج نمی کشد بلکه توشه آخرت را نیز برای خود فراهم آورده است.

انسان بسیار جاه طلب و چاپلوس است و برای فراگیری وحصول منصب یا مقام پیش این و آن می رود، نفس خود را خوار می کند، و از نیشتر لا و نعم ارباب پست و بی مروت، همت خود را مجروح می سازد ولی حافظ بشردوست به انسان توصیه می کند که بخاطر یک منصب یا مقام ومنزلت خود را در تملق وچاپلوسی از دست ندهد :

مرو بخانه ارباب بی مروت دهر ‌ ‌ ‌ ‌ که گنج عافیت در سرای خویشتن است

انسان دلداده پول وزر بوده است وبجای معنویت گرایش او به مادیت بیشتر است . بخاطر پول خود خواه می شود . روابط خود را با کسانی استوار می کند که مثل او پول دار هستند و رابطه با نا داران را برای خود یک نوع بی احترامی و اهانت می پندارد . فقیران و نا داران را که واقعا صدر نشین مسند عزت هستند ، به حقارت می نگرد اما در این دنیا حال و وضع هر کس یکسان نیست . نباید انسان بین ثروتمند و نادار فرق گذارد فقیر و نادار یا از قوم و خویش باشد یا همسایه و دوست ، دلجوئی و دلداری او بخاطر انسانیت و بشریت وظیفه انسانی است :

بخواری منگر ای منعم ضعیفان و نحیفان را   که صدر مجلس عشرت گدای ره نشین دارد

انسان سعی کند که وجود او برای دیگری فیض رسان باشد . از حضور او دیگران بویژه نا داران و فقیران دلجوئی یابند . انسان سرشت و نهاد خود را اصلاح کند ، آنرا تمیز و پاک نگه دارد ، دارای خوبیها باشد و تا وقتیکه دارای چنین صفات نمی باشد ، مرد کامل نیست و ذات و شخصیت او برای انسان مصدر فیض رسان نمی شود :

گوهر پاک بباید که شود قابل فیض   ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ مرجان نشود

اصل و نهاد انسان اگر خوب نیست انتظار هرگونه خوبی از او بیجاست معروفست: بزرگیر با مار رشتهٔ الفت و دوستی پیوست. هر روز وقتی بزرگیر پیش مار می رفت، مار از سوراخ بیرون می آمد، روزی دید که مار از فرط سرمای هوا بیهوش شده و بیرون سوراخ افتاده بود. بزرگیر بی درنگ مار را برداشت و در یک توبره گذاشت و نزدیکی خر گذاشت تا از دم زدن او گرم گردد. مار همینکه بحال خود آمد، نیشی به بینی خر زد و خر همانجا مرد. جبلت و نهاد مار به خبث و شر است و کسی از او خوبی نمی بیند، بنابرین با وجود دوستی و الفت با بزرگیر به خر آسیب رساند. انسان نیز اگر نهاد و اصل و جبلت خوب ندارد امید و انتظار هرگونه کار خوب از او بیهوده است:

گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگردد | با طینت اصلی چه کند بدگهر افتاد

* * *

نخست موعظهٔ پیر صحبت این حرفست | که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

انسان دنبال دنیا و لذاید و عیش و آسایش آن می رود اما هرقدر که دنبال آن را می گیرد، دنیا وی را ناکام و نامراد می سازد و از زهر تلخ تر می گردد. وقتی انسان اصل و نهاد دنیا را می فهمد و آنرا در خور اعتنا نمی آورد، آسودگی خاطر و سکون طبع میسر می گردد. برای این کار

صبر و تحمل بسیار لازم است چنانکه حضرت نوح با وجود طوفان بزرگ رشتهٔ صبر را از دست نداد و سرانجام نجات یافت :

بگذرد زین روزگار تلخ تر از زهر — بار دگر روزگار چون شکر آید

اگر چه صبر برای انسان بسیار دشوار است اما وقتی مصائب و ناراحتی‌ها را تحمل می شود به مقام عالی می رسد :

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر — آری شود ولیک بخون جگر شود

و هر کسی که دامن صبر را استوار نگه داشت موفق و کامیاب و کامران خواهد شد چون بعد از صبر نوبت ظفر می رسد :

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند — بر اثر صبر نوبت ظفر آید

خودپسند و خودخواه فکر می کند که دیگران را گول می زند درصورتیکه خود دستخوش نادانی می شود - اگر انسان می خواهد خوشنام شود ، از مصاحبت و مجالست بدان خودداری کند چون هر که آشنائی با بدان دارد بدی بهر هنگام آشنای او می گردد :

نیکنامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار   خودپسندی جانمن برهان نادانی بود

بعضی از خودفروشان درصحبت خردمندان و دانشمندان می نشینند تنها بخاطر اینکه لیاقت و استعداد دانشمندی خود را نشان دهند لاف می زنند و می خواهند که با حرفهایشان همنشینان را تحت تاثیر قرار دهند درصورتیکه تنها جهل خود را باثبات می رسانند ولی بهتر اینست که بجای حرفهای بی ارزش ساکت بمانند :

بیت

بر بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست   یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش

انسان کامل دوستدار گفتار نیک ، کردار نیک و رفتار نیک می باشد . اگر واقعاً بشر دوست است تملق و چاپلوسی را نمی پسندد بلکه عاشق حسن خلق می شود . حسن خلق صفتی است که بوسیلهٔ آن می توان هر عقدهٔ مشکلی را گشود و هر صاحب خرد و ذی هوشی را رام کرد ولی خردمند و دانا هیچوقت در دام تزویر و مکر و فریب دیگران نمی افتد :

بخلق و لطف توان کرد صید اهل نظر   به بند و دام نگیرند مرغ دانا را

روش جوانان این بوده و امروز نیز بهمین منوال است که حرفهای

بزرگان را نادیده می گیرند. بنظر آنها، حرفهای پیران بیهوده و فرسوده است و حتی آنها را به تمسخر می گیرند. درصورتیکه بعضی از کلمات و فرمایشات پیران نتیجه تجربیات و مشاهدات حوادث زمان هستند آنها برای جوانان بسیار ارزنده و گوهر بی بهاء می باشند که در کتب اخلاق آنها را نمی توان یافت:

جوانا سر متاب از پند پیران که رای پیر از بخت جوان به

اکثر حکما، فیلسوفان و مردم جهان چون گرد بود دنیا را منبع ریا و فساد و تزویر دانسته اند. امید و انتظار وفا از این دنیا فکر موهوم است چون دنیا ثبات ندارد. امید عهد دوستی از این جهان سود ندارد چون مثل فاحشه است که با مردم نازمی کند، علاقه و دلبستگی نشان می دهد اما بعد از چندی بسوی دیگری مایل می شود. هرکس در این دنیا قدم می گذارد، چندی می ماند و آرام می نشیند، اما وقتی متوجه ریاکاری و بدعهدی این دنیا می شود و می بیند که کار و بار این جهان همواره تغییر می کند، پشیمان می شود، رخت از این جهان می بندد:

دی می شد و گفتم صنما عهد بجای آر گفتا غلطی خواجه درین عهد وفا نیست
گر شنیدی که درین بزم دمی خوش بنشست که نه در آخر صحبت بندامت برخاست
بچشم عقل درین رهگذار پرآشوب جهان و کار جهان بی ثبات و بی محل است

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد　　که این عجوزه عروس هزار داماد است

در این دنیا آنکسی که پیش این و آن دست را دراز می کند، حقیر و پست می شود اما انسان اگر دامن قناعت را استوار نگه دارد و زیر بار منت کسی نرود، محترم است:

چو حافظ در قناعت کوش و ز دنیی دون بگذر　　که یک جو منت دونان دو صد من زر نیرزد

انسان آرایش و زیبائی را می بیند، دلباخته و دیوانه آن می گردد و هنگامیکه دیوانه وار دنبال زیبائی دنیا می دود، یک سلسله آرزوها در او ایجاد می شود فکر می کند هر وقت به آرزوی خود رسید، خوشحال می شود، اما فراموش می کند که زندگی مثل آب جو در جریان است بنابرین این دنیا جاوید نیست بلکه فانی است:

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین　　کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

اقامت در این دنیا برای مدت کوتاه است بنابرین فرصت را غنیمت شمرده، کاری انجام دهد تا هر کس از او بنام نیک یاد کند. در تحصیل علم مشغول باشد، هر انسان با سواد و عمل نیک او برای دیگران نمونه

است حیف بر آنانست که با وجود تحصیل علم، بی عمل هستند:

ز من ز بی عملی در جهان ملولم و بس ملالت علما هم ز علم بی عملست

چون فرصت زندگی در این دنیا بسیار کوتاه است و انسان اینجا مثل یک مسافر است. امروز هست و فردا نیست بنابرین انسان ارزش و قیمت وقت را بشناسد و هیچ دقیقه را تلف نکند و الا شرمسار خواهد شد:

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم

باید انسان در این دنیا پرکار باشد و منت این و آن را نکشد چون بهترین وسیله برای رسیدن به هدفی، کوشش است ـ کوشش با فایده عبارت است از بکار انداختن همه قوا ـ وقتی سعی و کوشش مرتب برای چیزی باشد، انسان می تواند به هدف عالی خود برسد، حتی می تواند کارهای دشوار و مشکل را بکوشش و عمل آسان سازد ولی همراه با کوشش، توکل بر خدا نیز لازم است یعنی خودش سعی کند و برای نتیجه خوب و موافق، کار خود را به خدا حواله کند موفق و کامران خواهد شد:

بسعی خود نتوان برد پی بگوهر مقصود خیال باشد کاین کار بی حواله برآید

حافظ اجتماع مردم را که متشکل انسانها می باشد، بسیار دوست می داشت و از دروغ و ریا و نفاق و دورویی واعظان، صوفیان و رهبران دینی که محیط اجتماعی را زشت و پلید کرده بودند، متنفر بود - از آنها به تحقیق انتقاد می کرد - بنابرین بهترین افکار بشر دوستی خواجه حافظ در ابراز و اظهار فرق میان زهد و ریا است - عقب ماندگی اجتماع نتیجه تبلیغ و تلقین نادرست افراد ریاکار و زهد فروش و صوفیان زشت کار بود - اینان محیط اجتماع را از کارهای زشت و رفتار های نادرست شان مسموم ساختند - در محیط اجتماعی امروز چنین عوامل موجود است و اجتماع امروز نیز از چنین رفتار نازیبا و کردار زشت چنین افراد نجات نیافته است - اینان نه تنها اینکه اجتماع مردم را از عملیات کثیف و پلید شان خراب می نمایند بلکه اکثر برای انجام کارها که بنفع شان می باشند، روبروی مردم آمده، از سخنرانی ها و وعظهای گمراه کننده شان، افراد بیگناه و معصوم را بر می انگیزند و آنان را و زندگانی شان را بخطر می اندازند و خود شان در خانه های لوکس نشسته، کارهای نامشروع و خلاف دین و زشت و نامطبوع را انجام میدهند - حافظ نیز از چنین ریاکاران ایراد می گیرد و جا جا آنان را مورد انتقاد قرار داده است - بقول حافظ وقتی واعظ یا صوفی که خودش را بسیار پرهیزگار و دین دار و خدا ترس جلوه می دهد روی منبر آمده، روبروی مردم وعظ می کند و می گوید شراب حرام است و این ام الخبائث است

اما باطن این صوفی زهد فروش ، زشت و پلید و کثیف است ، کار او مفسده و خرابکاری اجتماع است همین صوفی ، دختران کوچک و معصوم که پیش او برای درس خواندن می آیند ، را خراب می کند به آنها دست درازی می کند ، تشنگی شهوانی را از آنها بر می آورد و آبروی شان را آزار می رساند. - به نظر حافظ عملیات زشت و پلید آن صوفی ، بدتر و حرامتر از شراب و شراب نوشی است :

آن تلخوش که صوفی ام الخبائثش خواند   اشهی لنا واحلی من قبلة العذا را

واعظ دین روی منبر ایستاده ، به مردم انجام کارهای نیکو تلقین می کند مردم نیز حرفهایش را با ارادت و عقیدت تمام گوش می کنند و سعی می نمایند طبق ارشادات او کار خوب را انجام دهند - اما بجای اینکه این واعظ نمونه برای مردم باشد ، به خلوت رفته ، کارهای غیر مشروع را انجام می دهد :

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند   چون بخلوت می روند آن کار دیگر می کنند

صوفی و واعظ گرفتار سیاست وقت شده است - زشتی و تزویر و فساد و ریا به او فرصت نمی دهد کار دینی و وظائف شرعی را بخوا حسن و مشروع

انجام دهند - اما آنکسی که بنظر صوفی در رهبر دینی بدکار و ریاکار است از امور و وظائف دینی و اخلاقی و معنوی آگاه است و راز درون پرده را خوب میداند :

راز درون پرده ز رندان مست پرس   کین حال نیست صوفی عالی مقام را

بیت

بعضی اوقات رهبران دینی را آگاه می کند که در روز قیامت آبروی نان که بنظر شما حلال ولی در حقیقت بدتر از حرام است ، از بین خواهد رفت واقعا شراب حرام است اما در آمد حرام که بوسیله ریاکاری و عملیات نادرست بدست می آورید ، بدتر از شراب است ، شما دلالان دین مزد مریدان و پیروان خود را بزور از آنها می ربائید ، شما بیوگان و بیچارگان را از حق شان محروم می کنید ، از ناداران رشوه می گیرید و اغلب کارهای زشت انجام می دهید ، برای چنین اعمال روز رستاخیز و روز بازخواست خواهد رسید و آن روز نقاب تزویر از روی سیاه تان کشیده خواهد شد :

بیت

ترسم که صرفه نبرد روز بازخواست   نان حلال شیخ ز آب حرام ما
فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد   که می حرام ولی به ز مال اوقاف است

در خاتمه عرایض می خواهد نتیجه گیرد که حافظ نه تنها شاعر بلکه واعظ واقعی اخلاق

بوده و افکار بشر دوستانهٔ او با ثبات می رساند که از صمیم قلب خواستار بیخ کنی عوامل تزویر و ریا و فساد از اجتماع و ایجاد صلح در میان مردم بود. بنابرین حتی بعد از گذشت تقریباً ششصد سال کلام او همان تازگی و همان جوش و همان حرارت را دارد و ثبات و دوام او جاودانی است و گویا خودش ازین حقیقت آگاه بود زیرا گفته است:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق   ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

غزل

با قناعت هر که خو گیرد توانگر می شود
چون به خشک و تر بسازد قطره گوهر می شود

سر بسر مضمون این چین شرح پرواز دست
نامه ام را گر برد قاصد کبوتر می شود

بگذر از تن پروری تا از سبکباران شوی
بار کمتر میکشد مرکب چو لاغر می شود

خویش را در خویشتن گم ساز تا پیدا شوی
هر که این آئینه میسازد سکندر می شود

میرزا محمد علی، ماهر اکبرآبادی
(م: ۱۶۷۸م)

دکتر ادریس احمد، دانشگاه دہلی

قدردانی حافظ در ہند

نفوذ آثار و اندیشه های ناموران ایران در شبه قاره خیلی زیاد میباشد
در میان این ناموران، خواجه حافظ یکی از چهار پنج شخصیتی است
که در ہند شهرت فراوان بدست آورده است. آوازهٔ حافظ
درین کشور پهناور ہند از روزگار خود او آغاز شده. دعوت هایی که
برای سفر به دورترین نقاط، دکن و بنگاله بوسیلهٔ حکمرانان آن بلاد ازوی
شد نماینده ی است بر صحت ادعای خواجه که میگوید:

شکرشکن شوند همه طوطیان ہند ــ زین قند پارسی که به بنگاله میرود

و یا اینکه:

بشعر حافظ شیراز میگویند و میرقصند ــ سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

رونق شعر و شهرت این شاعر بزرگ در ہند پس از درگذشت وی صدها
برابر افزایش یافت. میان این عاشقان حافظ اختلاف دین و عقیده نبود،
و بدون ملاحظهٔ عقیده و مذهب مردم باسواد و بیسواد، شاه و گدا، شاعر
و فیلسوف از کلام این شاعر شهیر لذت برده اند. بدرتاگور فیلسوف
و شاعر بزرگ ہند، همواره صبح را با خواندن کلام حافظ آغاز میکرد،
پادشاه اکبر از استادان شعر فارسی غزلیات حافظ را فرامیگرفت
پادشاهان، شهزادگان، امراء و رؤسا، صوفیان، دانشمندان و

از شعرا و ادبا همواره کلام حافظ را مورد مطالعه خود قرار داده و از آن استفاده کرده اند. فال گرفتن از دیوان حافظ در هند خیلی زیاد رواج داشته است.

نسخه های خطی بیشمار از کلیات دیوان و غزلیات منتخب او در کتابخانه ها و موزه ها موجود است و ترجمه های زیادی که به زبانهای محلی است و منتشر گردیده اند و نیز شرح و حواشی فرهنگ نامه هائی که ترتیب داده شده و کتاب های مفصل که درباره احوال و آثار خواجه حافظ در هند تألیف شده و تأثر دیگر شاعران و نویسندگان ازین شاعر، هر یک گواهی است بر محبوبیت و شهرت حافظ در هند.

ذکر انواع دیگری که مربوط به تأثر فرهنگ هندی از شعر حافظ است درین مقاله مختصر ممکن نیست.

دیوان حافظ حدود دو نیم قرن قبل از سال ۱۲۵۷ ه یعنی پیش از آنکه نخستین بار در ایران چاپ شود، حداقل دو بار در هند طبع و منتشر گردیده بود، در هند قبل از ایران تعداد زیاد موسسه مطبوعاتی دیوان حافظ را چاپ میکرده اند. یکی از موسسات مطبوعاتی در شهر لکنهو، موسسه نولکشور است که با چاپ کردن کتابهای زیاد فارسی خدماتی گرانبها به زبان و ادبیات فارسی انجام داده است. همین موسسه تاکنون بارها دیوان خواجه را چاپ و منتشر کرده است. همین طور ترجمهٔ دیوان حافظ و منتخب آن در دیگر موسسات به زبان های محلی هند چاپ و منتشر می شده است. گمان میرود که تاکنون بیش از یک صد هزار نسخه از دیوان حافظ در هند چاپ شده است. اگر تعداد نسخه های خطی دیوان و منتخبات

وشروح و فرهنگنامه ها و ترجمه های آنرا بحساب آوریم این تعداد دست کم سه الی چهار برابر خواهد بود.

گذشته ازین، شخصیت های برجسته علم و ادب و هنر به عظمت و بزرگی حافظ اذعان داشته اند و در بیان خویش از او پیروی کرده به طرز او سخن سگفته اند و این را باعث افتخار خود شمرده اند.

نظیری (م ۱۰۲۱ هـ)، شاعر غزلگوی زمان پادشاه مغول اکبر بود. وی اولین شاعری بود که در میدان غزل به شیوهٔ حافظ توجه زیاد داشته است. همو در بارهٔ حافظ میگوید:

تا اقتدا به حافظ شیراز کرده ایم گردیده مقتدای دو عالم کلام ما

عرفی که شاعر تند خو و خودپسند از همین دوره بود و هیچ کس را در شاعری همتای خود نمیدانست. به حافظ اینطور اظهار ارادت و احترام می نماید:

به گرد مرقد حافظ که کعبهٔ سخن است در آمدیم بعزم طواف در پروانه

ناصر علی سرهندی شاعر برجسته و نمایندهٔ سبک هندی بوده و در دورهٔ پادشاه اورنگزیب میزیسته. با وجود احساس عظمت و برتری شاعرانهٔ خود شعرای متقدم را احترام میکرد و مداح آنها بود. حافظ شاعر محبوب او بود. ناصر علی سعی میکرد به سبک و اسلوب حافظ بنویسد و درین بحر دست و پا بزند:

علی در بحر حافظ دست و پایی میزند امشب کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها
علی امشب می شیراز در جام و سبو دارد الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها

بعلاوه شعرای دیگر برجسته در شش قرن گذشته مانند غالب وطالب و بیدل وغیرهم توجه خود را به پیروی شیوهٔ غزل حافظ معطوف داشته اند ولی تقلید حافظ تاکنون از عهدهٔ هیچکس برنیامده .

در عصر حاضر شاعر انقلاب جوش ملیح آبادی که از بزرگترین شاعران عصر حاضر اردو بود و از لحاظ خودپسندی کمتر از عرفی نبود ، درباره حافظ چنین اظهار میدارد :

« شاعری که از همه بیشتر مرا تحت تأثیر خود گذاشته معنی اعظم است از خاک پاک شیراز که حافظ نامیده میشود :

برزمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجدهٔ صاحبنظران خواهد بود ».

همچنین میگوید :

« حافظ را بقدری زیاد خوانده ام ...... نهایت افتخار من در این است که تمام تار و پود شاعریم ساخته و پرداختهٔ نگارخانه های است که در کنار آب رکن آباد و در جوار گلگشت مصلی بنا شده بود ».

شبلی نعمانی از بزرگترین محققان و دانشوران شبه قاره است تحقیقات وی پیرامون احوال حافظ و نقد سخن او در حافظ شناسی کار بس پر ارزشی می باشد .

اقبال واصف بی نظیر حافظ بوده است . به نظر وی حافظ نه تنها یکی از بزرگترین شعرای آسیا ، بلکه یکی از بزرگترین شعرای جهان است او دلدادهٔ رمز و راز شعر حافظ بوده و میفرماید که همین روح رمز و راز دائماً در روح و روان شاعر امری عالی است ، و میگوید :

برسرِ حرف نگفتن کمالِ گویائیست　　حدیثِ خلوتیان جز به رمز و ایمانیست

حقیقت اینست که تاثیر حسن بیان و حسن اختراع کیفیات و حسن آهنگ حافظ همه وقت بر اقبال مستولی بوده است - گرچه در "اسرار خودی" اشعاری مخالف نظریات حافظ آورده بود ولی ناگفته نماند که این مخالفت با اثرات سکرآور و معانی ظاهری بعضی از الفاظ و بیانات حافظ بوده است درین مورد شادروان دکتر یوسف حسین خان کتابی مفصل به عنوان "حافظ و اقبال" نوشته است و خود اقبال در نامه های خود به مولانا اسلم جیراجپوری و اکبر اله آبادی درین مورد توضیح داده بود - بنابراین درین مقاله مختصر ازین بحث صرف نظر میشود.

اقبال در موارد مختلف آثار خود به نقل و تضمین و توصیف اشعار حافظ پرداخته است.

هنگامیکه در سال ۱۹۱۹ میلادی در امرتسر و لاهور حکومت نظامی اعلام شد علامه اقبال نیز با اشعار حافظ دست ویزی برای تسکین خویش می جست چنانکه در نامه ای به مهاراجا سرکشن پرشاد بیان میکند:

"امروز هشتمین روزی است که حکومت نظامی میباشد، خداوند فضل و کرم نماید، من از اشعار حافظ تسکین گرفتم"

هان مشو نومید چون واقف نئی ز اسرار غیب

باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

عطیه بیگم درباره ملاقاتی که در سال ۱۹۰۷ میلادی در انگلستان با اقبال داشته چنین می نویسد:

„وقت صحبت سخن از حافظ بمیان آمد و نظر به اینکه من علاقه زیادی به این شاعر بزرگ داشتم شعرهائی از او را خواندم ". اقبال نیز حافظ را بی اندازه ستایش میکرد و میگفت :

„وقتی در رنگ حافظ هستم ، معلوم میشود روح او در بدن من حلول کرده است و شخصیت من در شخصیت او گم میشود و من خود حافظ میشوم ".

خلیفه عبدالحکیم مینویسد : بعضی از غزل های فارسی اقبال چنان هستند که اگر آنها را در دیوان حافظ بیاوریم ، خواننده نمی تواند بین آنها و کلام حافظ فرق بگذارد . پروفیسور محمد منور می گوید که برخی از غزل های فارسی اقبال آن چنان هستند که میتوان بیشتر ابیات آنها را در دیوان حافظ شامل کرد . از باب نمونه ابیات زیر نقل میشود :

حافظ :

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند | نه هر که آینه سازد سکندری داند
هزار نکته باریکتر زمو اینجاست | نه هر که سر بتراشد قلندری داند

اقبال :

جهان عشق نه میری نه سروری داند | همین بس است که آئین چاکری داند
بیا به مجلس اقبال و یک دو ساغر کش | اگرچه سر نتراشد قلندری داند

اقبال در برخی از اشعار اردو و فارسی خود بعضی از معانی اشعار حافظ را به اسلوب خود بیان کرده است نیز در چند ترکیب بند و ترجیع بند هم به استقبال حافظ شتافته است :

حافظ

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم   فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

اقبال:

بیا که تازه نوا می‌رود زبرگ ساز   می که شیشه گدازد به ساغر اندازیم

حافظ:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را   به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

اقبال:

بدست ما نه سمرقند و نی بخارا ایست   دعا بگو ز فقیران به ترک شیرازی

تقلید از خواجه حافظ و توجه به او خصوصاً در غالب سروده های اقبال پیام شرق و زبور عجم به خوبی ملاحظه میشود. چه اقل مبیت غزل اقبال هم در وزن و هم در قافیه با ردیف با غزلیات حافظ مشترک است و تأثر اقبال را از خواجه نه تنها در اشعار فارسی بلکه در سروده های اردو نیز نشان میدهد. اقبال میگوید:

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر   دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است

ازین نوع مثالهای فراوانی وجود دارد که علامه اقبال نسبت به حافظ تحسین بسیار زیاد نموده است:

عجب مدار ز سرمستیم که پیر مغان   قبای رندی حافظ بقامت من دوخت

صبا بمولد حافظ سلام ما برسان   که چشم نکته وران خاک آن دیار افروخت

ناحیه دکن از صدها سال پیش همواره مرکز فرهنگ ایرانی و زبان فارسی بوده و دانشمندان و شاعران و عرفای بسیار را در دامان خود پرورده است. شاهان بهمنی و عادلشاهی دکن خصوصاً سلاطین قطب شاهی و آصفیه همگی از مشوقان شعر و ادب فارسی بوده. اینان در اینجا پیوند های فکری و معنوی میان

ایران وهند سعی نموده اند. پشتیبانی شاهان وامیران دکن از فرهنگ و ادب فارسی ونیز محیط مناسبی که ازین جهت در مرکز سرزمین پهناور دکن بوجود آمده بود بسیاری از دانشمندان و بزرگان علم و ادب را بخود جلب نمود.

میراث فرهنگی پرارزشی که در قرون گذشته مردم ایران وهند را بهم پیوند میداده است حتی تا این زمان در خطهٔ دکن پاسداری می شود و درین زمان کسانی چون شمس العلما، عزیز جنگ[1] (متخلص به ولا) نمایندگان آن بوده اند.

ولا، یکی از دانشمندان فارسی زبان شبه قاره هند بود که عمر خود را در راه کسب علم و تحقیق و تألیف در موضوعات مختلف فرهنگ اسلامی بسر برد و بیش از یک صد کتاب تألیف و تدوین نمود. ولا عاشق حافظ بود و سعی در تقلید شیوهٔ حافظ مینمود. اشعارش نشان میدهد که وی تا چه اندازه به حافظ شیرازی ارادت میورزیده است. وی نسبت به حافظ ارادت و عقیدت بی نهایت داشت چنانکه درین مقطع غزل خود، حافظ را بلفظ ارادت پیر و مرشد خوانده است:

در طریقت بخدا، خواجهٔ شیراز ولا   پیر ما، مرشد ما، رهبر ما، حافظ ما

در مجموعهٔ غزلیاتش تقریباً سیصد غزل هست که در آن ارادت این شاعر به حافظ است؛ در هر غزل او را به نوعی ستایش میکند و او را مورد انتقاد

۱ـ احمد عبدالعزیز نایطی (ولا) ملقب به شمس العلما، خان بهادر عزیز جنگ (۱۲۷۲ - ۱۳۴۳ / ۱۸۶۰ - ۱۹۳۱م) میان شاعران زمان آصفجاه ششم پادشاه دکن بود و بعمر ۷۱ سالگی درگذشت.

قرار میدهد و در مواردی ولا بر اشعار حافظ تضمین میکند و در بحر و ردیف و قافیه های شعری تأثر او از حافظ بدرستی معین میشود. موارد زیر دال بر این معنی است:

خواجه شیراز را در خواب جنت دیده‌ام ... شد ولا در طرح حافظ بر غزل نعم‌ما

هر گز نمیرد آنکه سخن گفت حافظا ... ثبت است بر جریدهٔ شهرت دوام ما

کجاست فکرت حافظ کجاست فکر ولا ... شراب ناب کجا قطرهٔ آب کجا

ولا دلدادهٔ شیرین سخن‌های تو ای حافظ ... کلام شکرین زیبد لب لعل شکرخا را

روان خواجه شیراز در خواب ... نیایش کرد بر اشعارم امشب

بزم شیراز است و تحسین غزلهای ولا ... اینکه می بینم به بیداریست حافظ یا بخواب

بحق دختر رز این مثل بزن حافظ ... که این عجوزه عروس هزار داماد است

آنکه دارد به فن شعر تخلص حافظ ... بندهٔ لطف همان خواجهٔ شیراز ولاست

مشکلش نیست جواب غزل خواجه ولا ... هر که دارد به سخن طبع خداداد بدست

شنیده‌ام که پسندیده خواجه این غزلم — ولا هر آنچه بگفت از کرم عنایت او

گویند که در انجمن خواجه ما دوش — با نکته وران عجمی ذکر ولا رفت

دولت بندگی خواجه شیراز مراست — این کرامت سبب حشمت و تمکین من است

ز فیض عام تو حافظ زمانه بی‌خبر است — هر آنچه فکر ولا یافت فیض صحبت توست

بگو چرا نشود فکرت ولا روشن — غلام خواجه شیراز و شمس تبریز است

فکر ولا چو حافظ شیراز دید گفت — افکار او غریب و کلامش عجیب است

برکت رهبری خواجه شیراز ولا — در سخن شهره جاوید مبارک باد است

«ولای حافظ شیراز» نام دیوانش — بنظم بسته تولای تو ولا حافظ

ولا در جوش زهد و اتباع شریعت بر حافظ ایراد هم کرده و حتی زبان بنکوهش گشوده است، میگوید:

من اسکندر پندم آیینه — حافظ از جمشید گیرد جام را

ترسیدم نشود بند ، ز توبه بنغفت   حافظ چه خروشی که در میکده باز است

خواجه به گمراهی عالم مکوش   از سخن غیر شریعت خموش

حافظ شیراز به میخانه دوش   گفت ، بخشنده گنه ، می بنوش

گفتمش ای خواجه من توبه کن   زین سخنت خون دل آید بجوش

دلا چو حافظ شیراز گر شوی میخوار   طمع مدار که کار دگر توانی کرد

با دو شعر از شهریار این مقاله را به پایان میرسانم :

تا جهان باقی و آیین محبت باقی است   شعر حافظ همه جا ورد زبان خواهد بود

حافظا چشمه اشراق تو جاویدانی است   تا ابد آب از این چشمه روان خواهد بود

دکتر شریف حسین قاسمی دانشگاه دهلی

نسخهٔ خطی عمدهٔ دیوان حافظ

تاریخ ترتیب و تصحیح دیوان حافظ غالباً با کار و فعالیتهای جدی استاد میرزا محمد قزوینی و استاد غنی آغاز میشود. این دو دانشمند بزرگ و معروف ایران، نسخهٔ خطی دیوان حافظ متعلق به خلخالی را که در سال ۸۲۸ هـ (یعنی ۳۵ سال بعد از رحلت حافظ) استنساخ شده و یک مرتبه خود خلخالی آنرا بچاپ رسانده بود، برای ترتیب و تنظیم متن دیوان حافظ انتخاب کردند. علاوه بر این چند نسخهٔ دیگر این سال را بقصد اصلاح متن گرد آورده و در اواسط سال ۱۳۲۰ هش دیوان چاپی حافظ را بدست حافظ دوستان گذاشتند. سپس دانشمندان دیگر ایرانی، دیوان حافظ را بذوق و سلیقهٔ خود شان ترتیب دادند. پروفسور نذیر احمد دانشمند نامور هندی هم نسخه‌ای از دیوان حافظ را که موسوم به نسخهٔ گورکهپور است، تصحیح کرد که در ایران چاپ گردید. اخیراً نسخهٔ خطی بسیار قدیمی دیوان حافظ مؤرخ ۸۱۸ هجری را هم استاد نذیر احمد ترتیب داده اند و این نسخه بمناسبت همین سمینار بزرگداشت حافظ به چاپ رسیده است.

باید یاد آور شد در بیشتر چاپهای دیوان حافظ، دانشمندان این تمایل داشته اند که چون نسخه‌ای از دیوان حافظ که دست خط خود آن شاعر

باشد نداریم از جنبهٔ علمی باید نسخه‌ای خطی از دیوان حافظ را برای ترتیب و تصحیح برگزینند که نزدیک به دورهٔ حیات حافظ استنساخ شده باشد گمان می‌کنم که چنین نسخه‌ای خطی از دخل و تصرفهای بعدی محفوظ بوده باشد همچنان دانشمندان از جهت تصحیح انتقادی برآنند که محتوای چنین نسخه‌ای را باید با نسخ معتبر دیگر مقابله و مقایسه کنند و نتایج آنرا در پاورقی ثبت نمایند یعنی نسخه بدلها را که ممکن است بسیاری از آنها منوط به دستکاریهای خود شاعر باشد، در پاورقی درج کنند. بعضی از دانشمندانی به منظور تصحیح متن، کلمه یا کلماتی را بذوق و سلیقهٔ خود از نسخه بدلها انتخاب می‌کنند و در متن می‌گنجانند.

قبلاً کاتبان به درخواست و تقاضای شخصی یا افرادی از جامعهٔ خودشان کتابی را که میخواستند تنها از یک نسخهٔ شناخته شده استنساخ میکردند. علاوه بر خوشنویسان، بعضی علما و فضلا و نویسندگان و شعرا هم آثار مورد علاقهٔ خودشان را از روی نسخه‌ای کتابت می‌کرده‌اند که چه بسا از لحاظ کتابت چندان معتبر نباشد و همین امر سبب شده است که چنین متونی مشحون از اشتباهاتی بجای مانده است. درین مورد معمولاً کاتب کاری به نسخه بدلها نداشت. در نتیجهٔ این وضع می‌توانیم حدس زنیم که کار استنساخ معمولاً براساس تنها یک نسخه انجام میگرفت، و یا اگر دو یا چند نسخه پیش روی کاتب بوده است. نسخهٔ جدید بذوق و سلیقهٔ خود کاتبان ترتیب داده می‌شده است. ناگفته نماند که بعضی نسخه‌های

خطی وجود دارد که وجوه اختلاف نسخ در حاشیهٔ متن دیده می‌شود اما غالباً این معنی در سراسر نسخه دیده نمی‌شود در کتابخانه‌های هند نسخه‌ایی از دیوان حافظ مضبوط اند که گاه گاهی اختلاف نسخ روی حاشیهٔ آنها مرقوم شده لکن پیداست که کاتب و یا خوانندهٔ آن نسخه بر این مقصد نبوده که اختلاف نسخ را از سر عمد نشان بدهد. اما گاه برخلاف این معنی دیده می‌شود. اینک می‌خواهم نسخه‌ای از دیوان حافظ را معرفی نمایم که هدف کاتب آن این است که اختلاف قرائت و نسخه بدلها را در سراسر دیوان حافظ با توجه و احتیاط ثبت نموده به این قصد که خوانندهٔ امروزی این نسخه را به این نتیجه می‌رساند که قبل از قرن حاضر این شیوهٔ تصحیح موجود بوده یعنی علما و دانشمندانی بوده اند که متوجه اختلاف نسخ در دیوان حافظ بوده و می‌خواسته اند که این اختلاف و تفاوت قرائت یک واژه، چند کلمه و یا مصرع و احیاناً بیتی کامل را در سراسر دیوان حافظ نشان بدهند.

از این دیدگاه نسخهٔ خطی مورد نظر ما نسخه‌ای است محفوظ در کتابخانهٔ مؤسسهٔ مطالعات اسلامی، تغلق آباد، دهلی نو (شماره: ۲۱۵۴) خط این نسخه نستعلیق ریز و زیباست و خط متن و نسخه بدلها یکی است یعنی کاتب متن دیوان و نسخه بدل به لحاظ شباهت کامل خط یک نفر است نسخه از لحاظ کاغذ و وضع و حال قدیمی است، تاریخ کتابت نسخه نامعلوم است و پیدا نیست که نسخه در چه زمانی استنساخ شده است.

در این نسخه تمام اشعار منسوب به حافظ اعم از غزلیات و قطعات، قطعات تاریخ وفات، قصاید، ترکیب بند، مخمس گرفته تا رباعیات جمع آوری شده است. تعداد غزلیات در این نسخه بیشتر از چهارصد و تعداد رباعیات (۸۴) است بعلاوه رباعیاتی هم هست که در حاشیه کتابت شده است از مندرجات این دیوان استنباط می شود که گرد آورنده سعی کرده است هر چه منسوب به حافظ بوده در این نسخه بگنجاند.

با توجه به خصوصیاتی که نقل شد، جای آن دارد که این نسخه مورد توجه حافظ شناسان و دوستداران ادب فارسی قرار بگیرد و ویژگیهای عمده این نسخه به شرح زیر خلاصه می شود:

۱- در سراسر دیوان اختلاف نسخ در زیر لغات و کلمات مربوط با مرکب قرمز درج شده است بعضی اوقات، مصرع کامل به صورتی دیگر در زیر همان مصرع آورده شده است در بعضی جاها تعداد این نسخه بدلها بالغ بر دو مورد می رسد یعنی کاتب این نسخه بدلها شاید که دو نسخه دیگر دیوان حافظ را مطالعه کرده و اختلاف نسخ را در سراسر دیوان مرقوم نموده است. مثلاً در بیتی از حافظ به صورت زیر:

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش
که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود

در این شعر زیر کلمهٔ "مسلمان" شاید با توجه به نسخهٔ دیگری کلمهٔ سلیمان را نوشته است. در چاپهای قزوینی و استاد نذیر احمد همین واژه مسلمان آمده لکن در چاپهای دیگر مثل چاپهای قدسی، انجوی، پژمان بختیاری و احمد شاملو کلمهٔ سلیمانی برگزیده شده است و پژمان بختیاری در انتخاب کلمهٔ مسلمانی اظهار نظر می کند که:

این صورت ناصواب است اعم از آنکه مسلمانی به معنای مصطلح یعنی پیروی از شریعت غرای محمدی باشد یا بمفهوم دیگر یعنی دینداری و اعتقاد به خدای فرد واحد. داستان انگشترین سلیمان و ربوده شدن آن بوسیلهٔ دیوی موسوم به صخر یا صخرهٔ معروف است، و تناسب دیو با سلیمان هم چندان بدیهی است که حاجتی به توضیح ندارد.

در موردی دیگر از دیوان اختلاف مصرع کامل بدین صورت است:

زدام زلف تو دل را مبادروی خلاص
که بستگان کمند تو رستگارانند

این بیت در چاپهای قزوینی و نذیر احمد و پژمان نیست، لکن در چاپ ستایشگر دیده می شود. در نسخهٔ مورد نظر، زیر مصرع دوم این مصرع آمده است که:

که خستگان کمند تو تاجدارانند

مثال دیگر از بیتی دیگر :

صبا به تهنیت پیر می فروش آمد
که موسم می و معشوق و نای نوش آمد

ضبط دیگر مصرع دوم از این بیت بدین قرار است :

که موسم طرب و وقت نای و نوش آمد

۲- مصراعها و ابیات و حتی هر بیت غزل عربی حافظ به فارسی ترجمه شده و ترجمهٔ آن زیر هر مصرع آورده شده است .

۳- بعضی غزلها و ابیات بر حاشیه اضافه شده که نشان می دهد که کاتب نسخه ، مطلب را از نسخهٔ دیگری بعداً نقل نموده است .
مثلاً غزلی با مطلع زیر در حاشیه نسخه رونویسی شده است :

بوی مشک ختن از باد صبا می آید
این چه بادیست کز و بوی وفا می آید

این غزل در چاپهای استاد قزوینی و نذیر احمد و ثریا بختیاری نیست

همچنین غزلی داریم با این مطلع :

حسن تو همیشه در فزون باد　　رویت همه ساله لاله گون باد

این غزل در چاپهای استاد قزوینی و استاد نذیر احمد و پژمان بختیاری دارای نه بیت است ، در نسخه خطی مورد نظر ما، این غزل در متن هشت بیت دارد لکن بیت مورد نظر در حاشیه نسخه رونویسی شده است :

هر دل که نه در غم تو باشد　　از حلقهٔ وصل تو برون باد

باید یادآور شد که حتی غزلها و ابیاتیکه بر حاشیه افزوده شده ، اختلاف نسخ در آنها هم ثبت گردیده است. از جمله زیر مصرع اول بیت مذکور افزوده شده است :

هر دل که ز عشق تست خالی

همین مصرع در چاپ پژمان بختیاری دیده می شود .

در روی حاشیه این نسخه سعی کاتب بر آن بوده است که اشعار شعرا و اقوال مشایخ را که فکر و عقیدهٔ حافظ را تائید می کند به عنوان سند و صحت بیاورد غزلی داریم از حافظ که در آن این بیت است :

زگردِ خوانِ نگون فلک طمع نتوان داشت
که بی ملالتِ غصه، یک نواله بر آید

در حاشیهٔ نسخه و در مقابل این شعر نوشته شده که :
و حضرت خواجه عبدالله انصاری فرموده اند :
آدمی را سه چیز در رنج دارد. از وقت پیش می طلبد و از قسمت بیش می جوید، و از دیگران بخویش میخواهد".
اشعاری از مثنوی معنوی، نزهة الارواح فخر الساداتِ حسینی (متوفی ۷۱۷ یا ۷۱۹ هـ) مولانا عبدالرحمن جامی و شیخ جمالی کنبوه هم در تصدیق و تائید و شرح ابیات حافظ روی حاشیهٔ ابیات مربوط به حافظ نقل گردیده است. نیز در حاشیهٔ نسخه و مقابل این بیت از حافظ که می گوید :

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش
که به تلبیس و حیل دیو سلیمان نشود

از شرح مولانا جمالی اقتباس زیر آورده شده است که :
منقولست که بعدِ گم شدن انگشتری سلیمان علیه السلام، دیو اهرمن خواست که به صورت سلیمان علیه السلام شده نزد بلقیس باید. اما سلیمان علیه السلام. با بلقیس گفته بودند که اگر اهرمن به صورت من شده بیاید این

اسم اعظم را بخوانید - اگر من خواهم بود، نخواهم گریخت و اگر اهرمن خواهد بود خواهد گریخت - چون دیو به صورت سلیمان علیه السلام شده پیش بلقیس آمد، بلقیس این اسم اعظم خواند: لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم، فی الحال اهرمن گریخت، بلقیس از اهرمن نجات یافت

نقل فی الشرح مولانا جمالی غفر الله ذنوبه

علاوه بر این در نزدیکی غزلی از حافظ به این مطلع:

صبا به تهنیت پیر می فروش آمد
که موسم می و معشوق و ناو نوش آمد

به عنوان شرح، ابیاتی از جمالی کنبوه به صورت زیر نقل شده است:

می فروش اینجا به معنی مرشد است
هر که او مرشد ندارد ملحد است

مرشد کامل در اینجا مصطفی ست
هم نبی و هم ولی و رهنماست

میکشاید خم وحدت آن حریف
ریزد اندر شیشهای پاک لطیف

چون می اندر آبگینه می فتد
آتش وحدت به سینه میرسد

هر که او جام محبت نوش کرد
چون صراحی پنبه دور از گوش کرد

چون صراحی برکشد پنبه ز کام
قلقل آید از دهان او مدام

باده چون بیرون فتد از کام وی
جام مالامال میگردد ز می

جام چون زان باده مالامال گشت
هر که دیدش داد صاحب حال گشت

این نوع شرح منظوم از همین جمالی در جاهای زیادی آمده است جمالی چنانکه می دانیم ، شاعر و عارف معروف قرن نهم میلادی که با همین جمالی با جامی ملاقات کرده بود آثار جمالی که تا کنون کشف شده ، شامل شرح دیوان و یا ابیات حافظ نیست از یادداشتهای مختلفی که روی این نسخه از جمال آمده است پی می بریم که جمالی شعر حافظ را به صورت نظم و نثر شرح نموده بود اما بدبختانه این اثر او حالا در اختیار ما نیست و ظاهراً مفقود شده است .

۶ـ در روی حاشیه نسخه و مقابل به غزلی دیگر از حافظ به این مطلع :

تنت به ناز طبیبان نیازمند مباد وجود نازکت آزرده گزند مباد

مخمسی از شاعری تخلص به مسیحی نقل گردیده که بدین صورت است :

مرا ز هر دو جهان جز غمت پسند مباد
سرم به خاک رهت جز سم سمند مباد
به پیش لعل لبت غنچه خیره خند مباد
تنت به ناز طبیبان نیازمند مباد
وجود نازکت آزرده گزند مباد

دلم که سوخته آتش ملاحت تست
ولی امید من از رحمت و کرامت تست
بباغ سرو و سروی سهی ز قامت تست
سلامت همه آفاق در سلامت تست
بهیچ عارضه شخص تو دردمند مباد
مرا که بخت مساعد بدور دولت تست
فراغت از دو جهانم به یمن همت تست
وجود باقی من از بقای صحبت تست
جمال صورت و معنی زیمن خدمت تست
که ظاهرت دژم و باطنت نژند مباد

خصوصیاتی اینچنین در نسخهٔ مورد نظر این حدس را در ما تقویت می کند بگوئیم نسخهٔ موجود تا حدی قدیمی است و استنساخ آن بعد از جامی و جمالی که در قرن نهم هجری میزیسته اند، بدست گرفته شد. همچنین کاتب این نسخه علم دوست بوده است، صاحب ذوق و سخن شناس و با تاریخ شعر فارسی بویژه شعر عرفانی فارسی آشنائی داشته است و در پایان این بحث می خواهم به جمیع دانشمندان و صاحب نظران ایران و هند عرض کنم که بعد از کار ترتیب و تصحیح دیوان حافظ که بگمانم، تا حد کافی انجام یافته باید نسخه‌ای کامل از دیوان حافظ برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی تهیه گردد

تا با توجه به چاپ انتقادی، متضمن شروح و نسخه بدلهای درست کلام حافظ و شعر حقیقی حافظ را بدرستی دریابند. بدیهی است برای رسیدن به چنین مهمی تسلط بر معارف قرآنی، تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام و ایران، و زبان و لهجه شیراز دورهٔ حافظ و هم آداب و رسوم و سنن کهن ایران لازم است. امیدواریم که بزودی چنین متنی از دیوان حافظ بدست ما برسد.

غزل

چه شود بچهرهٔ زرد من نظری برای خدا کنی
که اگر کنی همه درد من بیکی نظاره دوا کنی

تو شهی و کشور جان ترا تو مهی و جان جهان ترا
ز ره کرم چه زیان ترا که نظر بحال گدا کنی

ز تو گر تفقد و گر ستم بود آن عنایت و این کرم
همه از تو خوش بود ای صنم چه جفا کنی چه وفا کنی

همه جا کشی می لاله گون ز ایاغ مدعیان دون
شکنی پیالهٔ ما که خون بدل شکستهٔ ما کنی

تو کمان کشیده و در کمین که زنی بتیرم و من غمین
همه‌ام غم بود از همین که خدا نکرده خطا کنی

هاتف اصفهانی

غزل

غافل بمن رسید و وفا را بهانه ساخت
افگند سر به پیش حیا را بهانه ساخت

می خواست عمرها که شود مهربان غیر
نامهربان تیرهٔ ما را بهانه ساخت

تا از جفای او نرهم خون من نریخت
بی رحم ترس روز جزا را بهانه ساخت

از بزم تا ز آمدن من بدر رود
برخاست گرم و دادن جا را بهانه ساخت

رفتم به مسجد از پی نظارهٔ رخش
بر رو گرفت دست و دعا را بهانه ساخت

میلی ترا ز ننگ نیاورد در کمند
کوتاهی کمند بلا را بهانه ساخت

میرزا محمد قلی میلی هروی
(م ۱۵۷۵ م در مالوهٔ هند)

غزل

ستم است اگر هوست کشد که به سیر سرو و سمن درآ — تو ز غنچه کم نه دمیده‌ای در دل گشا به چمن درآ

پی نافه‌های رمیده بو مپسند زحمت جستجو — بخیال حلقهٔ زلف او گرهی خور و به ختن درآ

هوس تو نیک و بد تو شد نفس تو دام و دد تو شد — که باین جنون بلد تو شد که بعالم تو و من درآ

غم انتظار تو برده‌ام به ره خیال تو مرده‌ام — قدمی به پرسش من کشا نفسی چو جان به بدن درآ

نه هوای اوج و نه پستیت نه خرد نه هوش و نه مستیت — چو سحر چه حاصل هستیت نفسی شو و بسخن درآ

چه کشی ز کوشش غارت الم شب‌ها و بی دیت — به بهشت عالم عافیت در جستجو بشکن درآ

بکدام آیینه مایلی که ز فرصت این همه غافلی — تو نگاه دیده بسملی مژه وا کن و به کفن درآ

ز سرودن محفل کبریا همه وقت می‌رسد این ندا — که به خلوت ادب وفا ز در برون شدن درآ

بدر ای بیدل ازین قفس اگر آن طرف گذشت هوس
تو بغربت آن همه خوش نه‌ای که بگویمت بوطن درآ

میرزا عبدالقادر بیدل (م: ۱۷۲۱م)

سلام به هند بزرگ

«سال‌ها آرزو داشتم که با دوستان هندوستان و ترانه‌سازان آن بوستان طریق هم‌نفسی باز کنیم و از سر هم‌قفسی با یکدیگر شکوه آغاز نماییم و این دوری و مهجوری را که در میان آمده و حجاب آرزو شده، به دور اندازیم. تا به خواست خدا در این هفته انجمن روابط فرهنگی ایران و هند به اهتمام وزیر فرهنگ و همت فضلای هند و ایران و موافقت بزرگان دو کشور به راه افتاد و من بنده را نیز به عضویت آن انجمن سرافراز کردند و امر شد که در نخستین جلسهٔ انجمن منظومه‌ای در شرح اشتیاق و شکایت از افتراق گفته آید. اینک این منظومه که در شب چهارشنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۲۳ در محفل انشای عالی سروده شده، به یادگار به دوستان هندوستان اهدا میشود. بهار»

باز خنگ فکرتم جولان گرفت
فیل طبعم یاد هندوستان گرفت

تا خیالم نقش روی هند بست
یافت ذوقم جلوهٔ طاوس مست

بلبل فکرم خوش آوائی نمود
طوطی طبعم شکرخائی نمود

بسته ام پاتاوه بر پای نیاز
تا شود در هند آن پاتاوه باز

دل اسیر حلقهٔ زنجیر هند
جان فدای خاک دامنگیر هند

بس ملاحتها در آن خاک و هواست
هند را کان نمک خوانند رواست

آن نمکزاری که خاکش عنبر است
خار او چمپا، خسش نیلوفر است

هر که رفت آنجا نمک پالوده شد
سادگی افکند و رنگ آلوده شد

جان فدای آن نمکزار سیاه
بی نمک آنجا نمی روید گیاه

فکرها رنگین و رنگین جوشها
رنگ بیرنگی عیان بر رویها

لشکر یونان از آنجا رم گرفت
عبرت از کار بنی آدم گرفت

شد عرب در هند وحدت پی فکند
عاقبت آنجا عرب عجمی فکند

ترک آنجا ترکی از سر وا گرفت
فارسی بود آنکه آنجا پا گرفت

ایزدی بود آشنائیهای ما
آشنا داند صدای آشنا

هند و ایران آشنایان همند
هر دو از نسل فریدون و جمند

آنکه گندم خورد و دور از خلد ماند
در سراندیب آمد و گندم فشاند

خاک هند از خلد دارد بهره ها
رنگ آن گندم عیان بر چهره ها

گر چه گندم گون و همگون آمدیم
هر دو از یک خم برون آمدیم

چون «دیوژن» خم نشینان حقیقتیم
وز «فلاطون» و «دیوژن» ابستقیم

ساغری گیر از می عرفان هند
نوش باد پارسی گویان هند

یادی از مسعود سعد راد کن — بعد یاد «ولی» (۱۰۱) شاد کن

آنکه چون سعدی سخنگوئی نواست — بلبل گلزار دهلی «خسرو» (۱۰۲) است

خمسهٔ «خسرو» که تقلیدیست فرد — با حکیم گنجوی جوید نبرد

طبع پاکش مایه دار فکر بود — صد هزاران بچه زاد و بکر بود

با «حسن» صد لطف و گرمی توام است — در کلامش آتش و گل باهم است

بزم «اکبر» شد ز «فیضی» فیض یاب — دکهن از «بوالفضل» و «فیضی» یافت آب

طبع «عرفی» خوش به مضمون راه جست — داد داد لفظ و معنی را درست

با کلیمش ساحران را نیست تاب — کس نگفت آخر به بیضش را جواب (۱)

از نظیری و ظهوری دم مزن — هند و ایران را دگر برهم مزن

گر ز تبریز است یا از اصفهان — هست صائب طوطی هندی زبان

خاک اصل را غنیش از زینت داد — لاجرم طالب به هندستان فتاد

چون کسی را صنعتی غالب بود — می شتابد هر کجا طالب بود

از همایون گیر تا شاه جهان — شاعران را بود هند آرام جان

هند بازار خرید ذوق بود — هند یکسر عشق و شور و شوق بود

صنعت و ذوق و هنر ترکیب یافت — کاروانها جانب دهلی شتافت

بس روان شد کاروان در کاروان — تنگهای دل پر از کالای جان

---

(۱) به حیات کلیم:

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش — آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت

یک روز صرف بستن دل شد به این و آن — روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت

طبعی بهم رسان که بسازی به عالمی — یا همتی که از سر عالم توان گذشت

رشک غزنین گشت بزم اکبری
نغمه خوان هر سو هزاران عنصری

بزم نورالدین، گلستانی دگر
درگه نورجهان، جنانی دگر

بذله گو از شاه تا بانو همه
پیش یک مصرع بسا زد زانو همه

جوش ایهام و مثل چون موج آب
نکته بر سر موج خندان چون حباب

کار تاریخ و تتبع تازه گشت
صنعت انشا بلند آوازه گشت

در لغت فرهنگ‌ها پرداختند
لعبها در دین و حکمت باختند

کار نقاشی بسی بالا گرفت
خوشنویسی پایهٔ والا گرفت

صنع معماری بسی پیرایه یافت
ذوق حجاری فراوان پایه یافت

ثروت و جاه و رفاه و خرمی
صلح و عیش و خوشدلی و بی‌غمی

چشم شور اختران را خیره کرد
هر طرف خصمی ایشان چیره کرد

گرچه امروز آن جلال و جاه نیست
هیچکس از راز و سر آگاه نیست

نیست گر آن کر و فر نظمی بجاست
رفت اگر آن کیف، کیفیت بجاست

نیست گر بلی ز اکبر پرخروش
می زند هر گوشه دیگ علم جوش

ور نمی خندد به هر گل صد هزار
باز نالد قمریی بر شاخسار

„غالبی" ناآمد اگر شد „طالبی"
شبلیی، نسبت ار نباشد غالبی

„بیدلی"، گر رفت „اقبالی" رسید
بیدلان را نوبت حالی رسید

هیکلی گشت از سخنگویان بپا
گفت، „کل الصید فی جوف الفرا"

قرن حاضر خاصه اقبال گشت
واحدی کز صد هزاران برگذشت

شاعران گشتند جیشی تار و مار
وین مبارز کرد کار صد هزار

عالم از حجت نمی ماند تهی
فرق باشد از ورم تا فربهی

تیغ همت را کن ای هند عزیز / با فسان جرئت و امید، تیز (۱)

صنعت و علم و امید و اتحاد / کسب کن تا وارهی زین انقیاد

«و بار دیگر از ملک پران شوی / آنچه اندر وهم ناید آن شوی»

نکته ای گویم، سخن کوته کنم / خاطر پاک ترا آگه کنم

شمه ای در حال و استقبال تو / هان نه من گویم، که گفت اقبال تو

«زندگی جهد است و استحقاق نیست / جز به علم انفس و آفاق نیست

گفت حکمت را خدا خیر کثیر / هر کجا این خیر را بینی بگیر»

فارغ از اندیشهٔ اغیار شو / قوت خوابیده ای، بیدار شو

ناامیدی حربهٔ اهریمن است / جیش امید آسمانی جوشن است

جوشن امید را بر خود بپوش / روز و شب تا جان به تن داری بکوش

خویش را خوار و زبون کس مدان / در نبرد زندگی واپس مدان

زین قناعت خستگی پرهیز کن / مرکب همت به جولان تیز کن

همت از آمال کوچک بازگیر / تا فراز کهکشان پرواز گیر

این کسالت و تن آسانی بس است / تربیت آموز، نادانی بس است

زندگی جنگ است و تدبیر معاش / زندگی خواهی، چو مردان کن تلاش

فقر و درویشی تباهت میکند / در دو عالم روسیاهت میکند (۲)

فقر و درویشی در استغنا نکوست / با غنا شو صوفی و درویش دوست

با بزرگی و غنا درویش باش / با تواضع پادشاه خویش باش

گر بترسی در دو رنجت در قفاست / خیز و جنبش کن که گنجت زیر پاست

---

(۱) فسان به فتح اول سنگی باشد که بدان شمشیر تیز کنند.

(۲) اشاره به حدیث شریف «الفقر سواد الوجه فی الدارین».

جز یکی نبود سراپای وجود — قطره قطره محو دریای وجود
از جدایی بگذر و مأنوس باش — قطرگی بگذار و اقیانوس باش
جز به راه یکدلی سالک مباش — محو یکتایی شو و مشرک مباش
کفر دانی چیست؟ کثرت ساختن — از یکی سوی دوتایی تاختن
سوی وحدت پوی و دست از شرک شوی — متحد باش و به ترک کفر گوی
ای بهار از هند دم با من مزن — بیش ازین بر آتشم دامن مزن
کز فراق هند بس دل خسته ام — نام هندست اینکه برخود بسته ام
نام اصل هند باشد مر بهار — جذب گردد که به مه بی اختیار
من بهار کوچکم در ری مقیم — دل تپان از فرقت هند عظیم
طوطی بازارگانم من مدام — طوطیان هند را گویم سلام
زآرزوی دیدن یاران هند — می چکد از دیده ام باران هند
آرزو بر نوجوانان عیب نیست — لیک بر پیران فزون زین عیب چیست؟
عمر من در زحمت و محنت گذشت — میروم اکنون سوی پنجاه و هشت
در چنین هنگامه چالاکی سزاست — من نیم چالاک و دوران بیوفاست
لاعلاج از دور بوسم روی هند — روی گبر و مسلم و هندوی هند
پس پیامی می فرستم سوی یار — در لطافت چون نسیم نوبهار
گویم ای هند گرامی شاد باش — سال و ماه از بند غم آزاد باش

از سر اخلاص داریم این پیام
هان سخن کوتاه کردم والسلام

سیاحت نامهٔ ساعی

از شیروان تا هندوستان

استاد سید امیرحسن عابدی مقاله ای بزبان اردو در معرفی سیاحت نامهٔ ساعی در دانش ، ۱۴ ، تابستان ۱۳۶۷ چاپ کرده اند . درحالیکه اصل متن این سیاحت نامه در هر صفحه ناقص است ، ولی نظر به اهمیت تاریخی و اجتماعی آن سیاحت نامه در این جا به چاپ رسانده میشود .

ساعی جهانگردی بود از شیروان . او از زادگاه خود به گنجه رسید و تا دو روز اقامت کرد . سپس با قبیله ای در کوهستانی تا یک ماه بسر برد و از آنجا به تبریز رسید . از تبریز به اردبیل و قزوین آمد . در همین زمان سفیر شاهجهان پادشاه تیموری هندی به اصفهان آمد و ساعی همراه با این سفیر هندی عازم هند گردید ولی تا یک هفته در قندهار اقامت کرد و نتوانست همرکاب سفیر مذکور به هند آید . بنا به حدس استاد عابدی ساعی همراه با جان نثارخان که به عنوان سفیر شاهجهان به دربار شاه عباس ثانی (۵۲ - ۱۰۷۷ هـ) به اصفهان رفته بود ۱۶۴۷/۱۰۵۷ و از آنجا به هند مراجعت کرد ، عازم هند شد .

امیدواریم که با متن کامل سفرنامه جزئیات بیشتر تاریخی و اجتماعی آن دوره روشن گردد — (مدیر)

بسم الله الرحمن الرحیم

بر مسافران نوآموز و مترددان شب و روز پوشیده
نماند اگر اراده مسافرت داشته باشند باید که از
رفتار رفیقان بی اعتبار و گفتار حریفان هر و بار باخبر باشند
که راه سفر بی گرد خطر نیست و از حدیث السفر قطعة من السقر
ظاهر است که چند دل را سنگریزه راه سفر چون سر نامه مکتوب
اغراض پر آشوب و هزار خار دلگیری و بیدماغی در زیر دامانش
نشده و در هر دایره گرد دشت پیچ و خم گرداب و در صد نهنگ
در رود ... اتو تیش گریبانش نهفته و در هر پست و بلند
راه چون نشست و برخاست محیلان و ورود مفسدان
با کوه طرح درشتی و ناهمواری است و هر سطح همواری مسافرش
نمودست که دامان صحرای عرض درماندگی و ناچاری و هر طلیعه
زلفش بزنگ صبح شبستان و در هر بله سرمایی در پایش

گذاریست و چون غرور و دماغ متکبران مایه فسق و ناسازی

و بیهوده سری بود و طریق مراعاتش چون نزول آفتاب آسمانی

علامت و ویرانی از سر و ریش می بارد و چون طبع لئیمان

خطرناک فرومایه بار مردم آزاری در سرشتش دارد و چه

و درین راه تا کی ضعیفی و اگر خود را هدف تیرباران بوران

خزانی زند و در گشایش ضعف سرپنهان طوفانی ببرد از دو کوه

مقصود در کف دست خود نه بیند و چون کشتی شکسته استبداد مردم

شنیده است به هر نان کین خیز توان انگیز نکند و نیز تاخت نکند

اندر زرین جلو ریز تاب نیاورد و جنت خود را سلامت از

ساحل هلاکت نبرد و چون گل نادر تنگنای روزگار دو

رنگی تصور از لیل و نهار رنجها برش نداشته نقیصه

گردد به صد خون جگر خار زنندی و دلگیر بهار را از سر و رنگ نکند باز

نانی نگاه طرح جمع بد سرشتش نباید کرد و صد سپاهی علم خورد و خیمه

تا پایان تو بخشد کس مرا به دلها و چون مهر در ایام بیت و ولد

نه را مانند صبح و شام نه بپاید و خود را اکبر و دخت و

سازد و بجز و خاص مردم هر مقام را محک امتحان ننماید
بحصول مقاصد فایز و بهره مند نگردد و تا عمری در هنرمندی بسر
نبرد و با لب درین روزگار تا یکی تجربه آموختی‌ها و از روزگار
تجربه بردی نگارنده حرم مسافران منزلی را لازم و واجبست
که حقیقت ملک و ملوک عالم و سلوک سلسله گروه آدم را
از پیران جهان گردیده و از کهنه سواران جهان گردیده
دریافته و گفتار ایشانرا بگوش هوش شنیده و
حرز جان خود ساخته برای دفع ملاحظه بازوی قوت
حافظ نسبته نگاه دارند اول سخن از من کار آزموده و راه
پست و بلند روزگار پیموده و نیک و بد هر باره را بسنگ
امتحان زده باید پرسید که از طلوع صبح جوانی تا شام
پیره ناتوانی نسیم اسب سواری سیاهی گذرانیده چون
آفتاب بیقرار مانند مسافران لیل و نهار بر
معموره و ویرانه بهر باره گشته‌ام و بی‌شهر تلخ و ترش
بر روزگار چشیده نظم سم قلندر گر یاکش خیالم

برکنند رخنه چو نونها لب بام از گلشن شیروان نبودم همه در سبزه
گنجه جا نمودم. هر جا که فرزی خوش شنیدم همانند قلم سر
به دویدم. شنیدمش همه بر رقوم ترکان و در جرعه
کشان بزم دوستان هر یک مثال طلعتی تمام. تاریک
میان شیراندام. همه دلبران ساده رویان. همچوش
سروی همه چو ماه کنعان. اما همه ترک رخش تازند جلد و لقا
تیغ تازند. بر چهره شان چو قرص خورشید. از تندی خوی
نمی توان دید خوبان سمن بر پری زاده. رعنا همه همچو سرو
آزاد. عکس رخ شان چو شمع فانوس. بیرون ز نقاب
مانند محبوس لعل لب پرده حجاب زنند. در دیده لقاء
چون حباب بیند. چون جرعه کشان بزم لذت. بانگ
زنگ تیره عیب از ایشان جلوه نما. نقش دل خانه را
چون راز. هر سو تران چو هر دو سیاره. قسم با سعید و
هر جا چو نسیم گشت شدیم. هر گذری رسیده و
کر گشتن چشم با گدایان. خوبان همه از نظر

با جوش و خروش همچو مجنون :: تا بار فتم ز بلوا و جیحون بیرون رفتم ::

دیدم یکبار رباکی و رمن :: در سبزه‌زار دشت چون من ::

از بس تو لاله‌های حمرا رنگین شده بزم و کوه و صحرا :: بود گرم دشت

نوبهارش :: بزم ارم است کوهسارش :: در فصل بهار

دشت و هامون :: هر لیلی گل شکفته مجنون :: از هر چمنی گلی ربودم ::

ده روز در آن دیار بودم :: هر کان چشم نشین قشلاق :: بروند

هر آن سبز ییلاق :: یک ماه میان قوم اخشام :: از دوست بداسق

دلارام چون :: از سرشت مخالف و درشت :: از دو زیره لرادو

سر خاک گشت :: بچیده چو گرد باد دوران :: با جوش و خروش

پای کوبان :: رفتم ز قبیله با خبر چون :: بر جانب کوه و دشت

هامون :: با من همه جا رفیق دلخواه :: خرسا به خود نبود همراه

راه گذرم ز کنت لها :: افتاد میان قوم خونخوار :: دیدم که

ره رو دیگر نیست :: راه چپ و راست بی خطر نیست

سرای صد و نیکی :: بر هر ره سنگ صد بلنکی :: راهی که

نه سر رباست :: بار کب تهر و :: بخم اطست ::

در کوی همه حرام نوشته‌اند چه اند زیر کنار و کوشه بعاری همه از کتاب

و قرآن. محروم همه زودی و ایمان در مسکن خبر یا نیز بیدا اند. بور حمد

ترکیش یار بیدا اند. ور سنجر علف کنند و حال. بور قریب بلبلکی و بید

افعال ور روز فقط کسب عزوند. بور شب بنال کر به وردواند.

بالند چو خبر یا بر ... قرقه پاره وریدن ... بوسه لوار لب ...

اند. ور کوشه خانه کلی اند ا چه بار همه وزن تنگ وار اند. همی بنه خرس

لاشه ور اند. بر مرخ مرده می سکنا. ور جنگ جدل همه

از و ابره خند ور لاجان. همه زیتاع قوخبر بلا. بور سنجی ران

و نغی ابر قرن زیتا حصار و ا تنک ظرف. ایا حیار زیر سوی

زبتاق. بور ور ور سر لعنان از فکر رفتن ولعوری

ور زنکی ولا خند بور با. ور فند حصار که مادم. بور

عار عرف مدم. بور بنر ا نه حو ا. ور خور کش خر به بنا

بور ر بوکب سو خنر. افتاک لا از همه تنبر بر بر

لدر کش ور ور پاره لقم. بور زنک و بدکش نظار لقم

سرنا جاک و فر اکش رنسیا. کس اند رند و حباشی

گر جوانان خوب خرمند زیارتگر جوش در رسید از جوش و شور تر آن دف

و رباب در قدح جام و شیشه نیشکر کان قدح کش اند و سرمست ::

در چمن چمن جام در دست اند :: زبسکه کریم و منعم اند :: بهر زر ضعیف

و بینوا نشد چون لاله هزار خانه بر افشان :: در هر سر کوچه قدح

نوش :: بو عجم همچنین ترا نشسته :: سرمایه مقیم ملک سرای ::

رود و ر ملک تو دور بر دنی :: رفتم سوی اردبیل و قزوین

:: که هم همه روز سیر کلان فرهنگ رفتم همه شب بگشت بازار دیلم

همه منعم و کریم اند :: در عهد و دین مستقیم اند :: مرد خدا شناس

و صالح :: پیران خجسته فال و ناصح :: همه زیب و فر و زیب اند ::

هر در در کسب را طبیب اند :: ارباب ورع فرشته خو اند

از عیب سخافت گوی اند :: زیدان و عیاش نوجوانان اند و باشی

دلکش اند هم یکی جوانان قبا تنگ تمام خلق ایران :: کل نام عندلیب

بستان :: مستان همه عاشق شراب اند :: ما هر شیر انکه یاب

:: عیاش همه ز صبح تا شب :: و بنگ به نقل شراب لبیب ::

در سر کوچه قحم حال :: هم تحفه مواد قوال شهر تبخیر

سرود دلکش آورد زبان نغمه سنج گاه رساند چون جام جهانی نیز
از خوشی اندر هم زده کانچه بر گوش ما زار زد خروش دل مرغان چمن
خبر فنون کاند چند دو کام چون قالب از تمام معلوم شد از سر زدن آشنائی
ترنم به هر طرف که به پای کوبان در سینه یاد رسیم نوا خوانان
زنجیر پای دل زشتم زسالف بی مخالف شد بدیدم که هیچ
پراکنده زان شد از وجود در کم و کاست نکته جلباب
کنکرف هر جانب و نامه ز ورق از کف تا پای موج
لکشبا قم ماند رخت بساط عراق زان عیش مردم سخنور
زودتر جوش ابر چو ... کلک زبان چو فارسی گوید
به تجدید دلم زجا به روزگاه ... زجانب و ماضی جنبدم گل حکمت
و ریاضی از لذت منطق و معانی که هم بوس جانب و از
از صحبت شاعران ... شد شوق دلم شور عالی
به هر جانب و اسباب بر هر قبیل و قال تکلفت و جان سپارد
ایلچی شاه صاحب کلاه هندوستان و اوکنند انس و جان به
حکمت ربانی بر جهت شوکت سلطان و منبع عدل و احسان ارجمند

دار السلطنه اصفهان رسید [illegible] و از صفائی که داشت منظر
عباسی نادر نظم کشور رستانی بکمال نسق و استحکام و آداب و انضباط
تمام پرداخته بودند چون این شهر [illegible] سر در شق جهان [illegible] و عشق ره نورد
رکیم [illegible] اجاره [illegible] الحان عاشقان و [illegible] و بوسیله
اختلاط [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible] و [illegible]
اختیار فضای گل کار سپرده [illegible] [illegible] [illegible] ان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قند [illegible]
[illegible] فرمودند و از جای با اضطراب تمام [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] کار [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] که داشتم [illegible] [illegible] سپرده [illegible]
[illegible] [illegible] قند [illegible] ماندم و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] این [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] را در نظر داشته [illegible] [illegible] و در [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

در میان کنار جاجه بسیار خطر در آمدند چون تنگ ملاحظه کردیم

دو سه هزار سوار و پیاده از اطراف و جوانب فراهم آمدند

و پشت مستحکم ساختند و البته ایشان نتوانستند رسید از یکدیگر رسیدیم

که ایشان که باشند جواب دادند که زمیندار آن سرحد هندوستان

اند چون راه و راه هندوستان با ایشان تعلق دارد بر ایشان محافظت

سه قران و نگاهبان الامر دوان شب و روز مقید بوده سر کم نمیباشند

فکر کردم که اسپ را بسیار دوانیده ام و راه نشسته و بلند

جا جا طی کرده ام و روز هم به آخر رسیده گفتم چون مکان از شب ملتفت

و از همه باب خاطر جمع گشت اول و رفتن آن شب که امشب

در پناه ایشان عنان تجهیز خود را بکنار ایشان کشیدم

و در سایه درختی که سیلان از آن رسته نشستم بعد از ساعتی چند جوانان

خرد سر از کنار لشکر بعد گشتن نمیز نگاه عمر رسیدند که در سایه

درختی ایستاده دیدند بعد دو کس یک یک نعای که سیلان از اشطرحه

بیده برکوبیدند چون قوال که منه یاسه کمی زمین سرخ زار

ربوسه یکدیگر جان کشیده و ترکش را باقی خود ساخته و

بلند از زیر و بالا اندازه بدیم گشت خواب بر ما حتم چون صدای
جاروب نسیم صبحدم در زمزمه ریزه خوانی عندلیبان و آب پاشی
شبنم بگوشم رسید از خواب جستم رخت بربستم کیلانهای سخنور شیرین
برسان گشتیم ظرف و دامان ادا از زر و زیور آن بشکسته در خانهٔ ری
نشستیم ناگاه شش سوار زره پوش و چهار پیاده حرام زاده تفنگ بر
دوش بدانجا در رسیدند و گفتند که خان صاحب با مصاحبان در خلوت
نشسته‌اند انتظار شما میکشند مرا گمان اینکه برای خوردن ماحضر
طلبیده اشتیاق باشند اطاعت ورزیده رفتن گرفتیم و در اثنای
راه بخاطر خود میرساندم که چه کیدی و خیانتی از وی بروز در کار رسیده
ام و تمام شب بیک جانب گذرانیده ام الحال که در سر راه ام معاینه
بخاطرم رسیده دست و پا بی قدر و قال چون عقرب کشیده آن
وجال رسیدیم کیلان را از دست من گرفته مرا نشی بردند چون تا
به این صورت آن خرس کوه ... دیدم که کبدی ...

خیره سر	گل ورزی	جلد سازی	ناهنجاری
ستیزطلب	تمرد نابلی	دون همتی	از رنگ کم‌تری

لیک ناخن شغالی بلند ملنی نیز بد خصلتی ربیع

گردن کوتاه و دندان نابخش ازدری کرگدن مشتغلی

قطنابش عیبی انبان شکلی تمام وحی زرد رنگ لذرق

جثه نظم بلندی روی بز شبیه موی درشت زبانش در زیر موی چون

جای پشم پسته دل چون وحشت آهو بسته گردن جیوط

طوسی هیچو کان بند دل و چون دلم بدبک بستر و خیره و درشت

بچگی دز انش گشته از دندان چو خالی بستر دارد و جودی خورد

ستاره بسر کین خفته در شانش چشمش تسمه بشن چون

خانه زنش عطر و ششتر شده از بسکه ابروش گره شد

و نماید چون دم سگمانه موی نیست تا شکم مانند صندوق

مکلو چون متعقد خود دم کشی و بوق مطبش و دندان صد چهار بیر

در همش و نانش میمانید بی چو نان بیر و دهنش و کفل سک ان

و ملول بخیده گردنش چون کاو عصار چو بیر و تیر کشی و

نی و انددان بسیه موی و ناخنش گشته بیرون زبانش

نیاکرده چون کاو خرید نغر و چون سک بد آوازخو

مولانا دزد ... ...

... ...

ناخنش چون تخته نیلی منبر از صبی مشتش مانند زنجبیل ذوی بالسیه
دستش بپا برده چون مار شده زکاف دیده دستش بیرون و زانو
وارث تشنه‌ای از آبله جیب و تو تاف. لب پایینش هم از خوشش گریبان
سبل ابروی و بنی آن سگ زنخ همچو بیدار یروزی جسیده
زنخش: الغرض با امیدواری خاطری در کناره نشستم و از سفر آن
مژگان با هم بستم نگاه بخیال کلاه و پاچه و کباب کار برد زخم و گاه
بکمان چو لقمه و حلوای ساختم هر چند انتظار کشیدیم هیچ دستری از فرقه
فجاز نگرفتگی و از نوای خوش نگری و از ترانه دف و دایره نان
و سیری ظاهر نگردید چون خیال خام بود در دلم هم رسید بعد از
گذشت دو ساعت کبلای شوقی جولان را پیش آوردند
در انتظار جنیداری نگاه کرد و دید که طوب حاجی قلم ساقی شنگ
هر پری پیکر سیم دم جسم از خوشش که شکوه قدم ابا نعل یعنی سلسال
شش خیال چوستی نرم رو کرم دو جانه یک یال دراز
لیلا لیلا چو شش جرام مجنون با بند آرام جمیشه چشم آهو
نگاه به نگاه سیمین دو سفید و سیاه سر و گردن آن دلدار را بوسید

فرح‌بخش دلها چو بخت بلند :: ز رنگ خطای دشتی کامیاب

زمین‌سای چون پرتو آفتاب :: شتر پای خود تا بهر دو کتیب :: کند قطع

چندین فراز و نشیب :: سوی منزل آن توسن بادپای :: جهان جنب و چالاک

خبر در خجسته‌پای :: که در رزمها همچو نخجیر رفتی :: کند جا خود در آن حسن قدم :: به بالا و هامون

چو الفاظ همراز :: کند جار یا تیس بجلی قرار :: نه پای آن توسن بادپای گشت ::

نه بازی دست و بوس دشت :: رسد نام دوار کوتش قلم :: کند هیچ هم راز

کف قبضه رم :: زمین لحظه لحظه بود گوی نشانان :: در آن توسن چو چال

نفس نمایان :: کند بر تندپا چو فوارآ خبر :: رود از دیده لب تیغ چو سیلاب

خبر :: زبس جود نگاه سنت او بهر رو :: نه بند کس او را لشکرم دو

کس اندر میان حلقه لعل و نثار :: ند سوار صفی المعی زر نگار :: به هر حال

آن سر طومار انگلبانی و آن زمین گرد آن در نسخه شکسته و ملیح

آن منحوق و لاله زار و فرخنده رفتار آن مذر رو و چو سنجام گو بدر

صحن از رنگین آن قرکده هر مورد که خوب نگو بار زند و درعه

دمن همان شمند شند و ما کند و جوان روان که سر طومار است

آورده :: سند مرا الحسب الفرموده آن دیوت عمل

٧ .

تمام درس آن درون گنجش بدانستش حاضر کرد ایشان چون سنگ

درخط کوم دیدم که زنجیر مبرا از جو زنبورها دندان گیری لاغر

بکار برده زبون تا نیز گویا نیز نکو زنجیر در بند و جسم زیر بدو رنجکشه

شبکوری کم زوری تن بسرکشی آلوده بسر پای سوده شکم زرد

چنبر او چنان بلکه زنبیل فرش گسسته خورده سوراخ جان زرد

گنجش :. تا شد درسر بازار جنبش رونق :. ملالی و ملک بیسر و درویش

تمام رازش چو لانه که درون آورند از خندق :. بسکه شیبهای همه

دستخوان ملولیش نیز بر روی تابد چو خط بر روی ورق :. شکم

گشته چو گرداب یا گوی چو حباب زنخ ولاغر و کاواک

خشک چون زورق :. چراغ با چو فتیله کرده بدل چو نغنغ :.

وگر لکه زنان و چونان تیر راحت آن بسر شوق :. زشتیش گرش الغذا

شستشو نکو :. که خبر زرد شکم گشته سم چو کعب طبق بخورده

نه و کام مغز خود کاچ :. بشکند آب و خوار را بکام او ملخی

رفته بدایش بخاطر از دستار :. با و نفاده مطلع بغبغ گورستی

درایها زخمش فتیلهای چراغ :. شیله الف فالیش انسان

نیز چون زورق بیحد بکیف گون آب مخمور دل آب جاب :: رنگ گشته
لبش حاکی لب جوی ز شوق :: ز اشتیاق کشتن لبش رونما بر سر کنج
مسامان لالی صحن وارکشته ستوق :: ز رنگ گشته مخمور و جود بیش
از میری یک زان ره شود ره مزاح جوانی زشوق :: زرد رو ز جو وله
وصال زلف و زمرباد شفتی جهار بابای کره جون رباخ معلق :: ز بس گلی اخضر
خصوصش ز رنج راه سفر :: بغیر بال ناممکن جون مرغ :: ز فرق
تا قدم تا بقدم زخم زجر تا بوزنست :: بدین صورت مور را بجشم
خود مطلق :: نگاه کرد خیلی لذت بدل خواهد :: سرور دوست بند
و بکردم تا حق :: ذکر حالی در هر ره را بخشی :: هزار بار بلبلی
که زمره فلک احق چون از طرف مرز نشیم دیگر نگاه
گون منعم دریافت با انهمه فی ملیت تحمل و مشغول او
ناظر خود را ضلیه و شکوه کمیک همار شتر بار بر و ادعو
بلند کو :: ان هو بکاست خلیف خاصه دو و صد تنک لغت
تغریف بیتبده کامران کشتند سر و سامانه تیم سانه بدیده
دوام دولت ما مشغول با شیم فظ طور چون مزاج او

مرثیه بملا حاضر نمود خلعت ابا شاره آنکه مرغ جنس او روحش نیک

طوطی مفقود شده دیدم که شکرتر نوا خانی بی هم حالا خشک استخوان اکنون سبیلی

مثل مار کوهان کرد انده افسرده بمرده حق چاکر سبز ده خالی سلی

زربا ورق قفس تنگ گسسته مهر دست ز جانان نشست

کیا بعد رسید حسرت داده جانم زر قطار جنس آزاد کرده

بر یک :: بانگ سیر و صد سال بود خاوندش :: زبان جنس همی

بود او کودک :: تمام جگر آن شور شب بیچاره :: مرثیه

داغ است چون زمین تنگ :: بوار دخشک مثل مال کار اهل دل لاغر

:: نماند گرم خونا در دلش چو سنگ محکم نشسته بر

سر استخوان قالب او :: مرثیه ما چو بر خبر مرگش او کیک

غرابه دار از وحشت استخوان بر باهمت :: زجای خویش بجنبد

خبر بور زلک :: زرد و صدای دو با کردن از گران باری :: بود

بلند بارش چو خم از عینک :: نماند در بدن او قوت ن

لب و دوست :: زرشک کرده عقلش به نفس دندان حاکست

نه زخشک زخمش اگر علاج کند :: و نی نشکند او را نثار استخوان

∴ ز جای خویش بخندد ز خود ملک نادان ∴ درم کند همه عضویش اگر
زند به کتک ∴ ز سنگ رفته معارف طنازند کتش ∴ برو
نماند ز ساعدان است تنش صد تنک ∴ ز رنج جادونه از سنگ با توان
کند ∴ هلاک میشود از تنگ دشنه تنگ ∴ نفسش ز حایش
ایام و کوشش دوران بآخر الکشته ∴ چنان فسرده چو حلوای کنه زنگ
∴ که دست گر برساند کسی کو بانش ∴ جدا شود همه عضویش زنگ کر
تنگ ∴ چو در قطار وجودش نبد بد هوبها ∴ مرگ زند کتش
رفتن ندارد ده فلک ∴ کسی نبد با عدد لاغری شتر گویا ∴ بجو علا
روی علف را دواب آن مردک ∴ اگر نگاه کنی ضمها بدارد زرنش
∴ بزنگ کز بلان سر بزرگ و تن لوجک ∴ ز فرق تا بقدم
در ضمه سکرلو ∴ چنان نشسته سخا ز فضا کند تنگ ∴ که دست اگر
بمال زرنش کسی بحالالد ∴ که هم همی نهد بر جراحتش اندک
∴ تمام عمر کند گر بتاب عود صبح ∴ ز اشتش لنز بو فیروز دار
∴ بعد در رسوائی اسب و شتر غلام کون برهنه که خدا
را به بو غنبد کنند نشسته نشسته بو سرخاست وازانی ∴

اجازت نو المعه بمن مشاور در چون نگاه کنم و ببینم که جامه اش

زندان خانه خونکی سبب حال و تن خراب و چون وصف حسبان

کرده اندیش تنگ و نار رسا و عیب نیز از آن حول کنف انگور زه بلکه

جرکی نیز از ده زه و زه و دو طواف و دو زه و دامان و گریبانش و پیر

دستش از زه دار و چون خرطوم فیل استخوان تنگش جا زد و جامه

رنگش کثیف نیز از جامه فرنگ و هیچ طناب سر نخ تاب و چون

جرب رو ده بجز آلوی و چون حبال با طناب گمراهان کلاف

سر در گم و گم شد چون زنجیر سراسر جوند و مانند کمند وحدت

زمین رها خفت و یک پیچ دو صد پاره اگر از آن جامه و گم شد پا

جادو تنگ و توبره خراب زند کوزه بیا نشین شد شد قصه کوتاه

کنه زره دار تخته ریخته در آستین و گریبان [illegible] از

شلوار به بر تنگ کنه چو الی تمام [illegible] تبار ده بود گریبان

نشسته گرد و غبار [illegible] دور در [illegible] گریبانش

تمام زد غش کنید [illegible] قطعه گشته اندر آن

و گریبانش [illegible] فتاده رخنه و سوراخ ها [illegible]

کشند مرا در طاس سجع کمی تقلید و چرکین سبب :: بشنو ده صبکباران زرین نیش
سینه‌ام شکافته :: زنبیک خورده نوازش روزگار خوردلش بشکسته سینه
در رو چون خرچنگ کشته چهار تن لای عمر رفته و از لعاب دهن تریجیب
نالان زاو و اللاو سکه خورده و هر رسیده سینه پاره بود عمامه
زنبیک پاره دوشنده قرنک کش لباس :: اگر کسی بگذارد در سر
تغار بالا :: بیشترش چو چرخ قفس صماید از دستار :: بنو دندیده قا
او چنتش تکم میداد :: ... نغور او حلقه سنبر چون طاب
کشیده اند زنبیل در میان کمر بستن :: بر روی سنگ جلوچش
سکلان رو ده شکاف :: اگر یک دو سر خود کسی بکر داند :: کلوخ و
سنگ بر بر بزدانه فلاخن دارد :: بزار گرد کشتن دو روز عانه با
دیوار :: بر و گلتشنه سی کاروان نیست و نشانش :: زنبیک خورده
رطوبتش چو عمر رفته قتوت :: دوج دوده بر الو چو حلقه بر کاذ
:: دو زبده ناخن صد قرض خواه بیچاره :: هر دریا رفتا رده بجنبک
رنگک ... بکوی ننگ گاه بر کمر بسته :: ...
گاه گاه ننگ جان :: ... گو یا چون خریداری از آن بردی

میرویس و سودای افغانی ننگ و ناموس جواب می نمودم و افسوس بر

رفتن و سر افزودم و سر بخریر زانوی تفکر نهاده هرچند دست

و پا زدم کلید امید در مطلب بر رویم نگشود و کف افسوس صبح نو بدرید

نه نمونه بر آنکه نه یار و نه تمکین فرصت تدبیر جستنی و نه مهلت کمر

بستنی در وصف سلطان گویم و در زمان خود از کجی بنظم پریشان حقه باز

گون داده: شهریشان خود پسند و ونازاده: بی‌نشان روسیاه و دیو

لباس: بدمنش از گبر ریگ کرباس: بیوفای ناشناس سگ پیر لب

هیچ رو به پای خود نشینم: کمان عمر بروح که اگر انجمد فرصت

بیابم کر پای بر رکاب کمالات دو دست بر عنان آن نظر

دست ایشان بر گریبانم نرسد و کاخ بر خود می‌شمردم که اگر تغافل

کنم و تغافل گذاشتن لطف نشستن اگر بجا اهل بزم

ملاحظه انگاشتن جانان شیر مرید من از کوه کی می‌بیاید و آواز

لب از نخوت رنگ رخسار رنگین نقش است: و زبان

نشستن در شب ... و ... سیاه و ... بسیار ... که هرکه

نشسته ... حرف ...

زمانه جاری به لطف هر در سکنجم ∴ با دو آب صافی و آتش کفتم

کرای آن اسنه جاه و دین عطا را ∴ مباد از سادات کم از سر والا

عدو در شماتت سرنگون باد ∴ کین در قرن عمرت فزون باد

غنم در شماتت شاد گردد ∴ چنیم از مقدمت ذره گردد

نکشت دولتت پاینده بادا ∴ چراغ عزتت تابنده بادا

الهی گر ز رزمن رفعت باد ∴ الم پیوسته یار و یاورت باد

اجازت کردی چون گوی چوگان ∴ بجولان آورم لورا بمیدان

نگه کن تا چه دارد راه در رفتار ∴ بسیج من کر السند افتد نگهدار

مرا بند عنان ز آن شد دو موده ∴ ز تند سیر خیال سرکشی دور

ز غفلت مر سواری را دو خفیف ∴ نکند فعل مطلبت گشت و صحت

زمانه بر خاستم با فزو بکنی ∴ نشستم در زمان در خانه زین

عنان را آنجا کهم بیا رزو ∴ سبزه نرگس برون کردم ز جلو

کسیلان را ز ما الاصلی دادم ∴ عنان تجید برم لبد بنیاد

لهب بر دم چو عالم زد بر نفو ∴ بعقل لنکور و جز کاغذ چو

دو اندم تا تو بپا را رنک مر ز نشا ∴ مر آنجا ماند صد ور کشن و تو

بر بوم نگار ابا فکر و اندیشه ∴ زرمینه و زنگار و رنگ خویش

خود وندرد ز هر فحا ورد مکار ∴ نقش خوش نشیمن الله بکار

تمام شد

کنایات در ادب فارسی

درک کامل ادبیات امروز فارسی بطور اعم بدون گذر از گذرگاه استعارات وکنایات نه تنها برای دانشجویان این رشته بلکه حتی برای ایرانیان وفارسی زبانان نیز بلا اشکال نیست . امروزه آشنایی با کنایات در ادبیات فارسی یک ضرورت است . درین رابطه موسسه انتشارات امیرکبیر تهران در سال ۱۳۶۴ ه‍.ش. مجموعه ای از کنایات را تحت عنوان «فرهنگ کنایات» بچاپ رسانده است . مؤلف این اثر مفید آقای منصور ثروت است که مجموعه جالبی از کنایاتی را که در ادبیات فارسی بکار رفته ، گردآوری نموده و در اختیار علاقمندان قرار داده است .

کنایه چیست ؟ کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی قریب وبعید باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند . پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب میکند و بکار میبرد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به دور منتقل گردد . چنانکه بگویند «دیگ پخته خوار» به معنی مردم تنبلی که از دسترنج آماده دیگران استفاده میکنند . یا «پشت گوشش فراخ است» یعنی دیر جنب است وکمتر به گفته ها و وعده های خود عمل میکند یا به گفتار دیگران چندان وقعی نمی گذارد .

باید توجه کرد که بین مجاز وکنایه تفاوت اندکی وجود دارد . در مجاز

(استعمال لفظ در غیر معنی اصلی و ما وضع له حقیقی به مناسبتی) حضور قرینه‌ای منصرف کننده ذهن از معنای اصلی باعث میشود شنونده به مراد ثانوی توجه کند و حقیقت در پرده ابهام و گمان (ابهام) افکنده شود ولی در کنایه این قرینه نیست پس هر دو معنی کنار هم هستند. فقط غرض گوینده معنای دور دست است.

مؤلف ما علت این تألیف خود را بدینقرار توضیح میدهد که درست است:

"یکی از مشکلات در خواندن متون کهن ادب فارسی، فهم معانی ترکیبات و مفردات مجازی است. این مشکل در بخش نظم بیش از نثر رخ می نماید و خواننده ناچار از رجوع به فرهنگ هاست تا گره کار را به نحوی باز گشاید، نبودن فرهنگی اختصاصی در این زمینه و الزام جستجو و رویت فرهنگ های متفاوت جهت درک معانی مجازی مفردات و ترکیبات، علاوه بر آن که امری وقت گیر بود بلکه مستلزم تهیهٔ فرهنگ های گوناگونی هم بود تا در کنار دست باشد و به تنگ جوینده نشتابد. بر اساس رفع چنین نقیصه‌ای بود که به فکر تدوین فرهنگی افتادیم تا باشد گوشه‌ای از این مشکل را حل کند".

برای تدوین فرهنگ کنایات ،، آقای منصور ثروت با بهره گیری از پنج فرهنگ نامه: فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع، چراغ هدایت، غیاث اللغات، فرهنگ آنندراج به این اقدام دست زده است. مؤلف مفردات و ترکیباتی که در معانی غیر ما وضع له (کنایه) به کار رفته است از همین پنج فرهنگ استخراج نموده آنها را به ترتیب الفبایی در تألیف مورد نظر خود گرد آورده است.

در اینجا بعضی کنایات از کتاب مورد اشاره برگزیده شده که بنظر ما

در ادبیات فارسی فراوان بکار رفته است، از آنجائیکه این نوع فرهنگ‌ها در فارسی کمتر در دسترس عموم علاقمندان قرار میگیرد بنظر میرسد که چاپ بعضی کنایات و مفاهیم آنها در این فصل مورد توجه و پسند خاطر خوانندگان گرامی ما قرار خواهد گرفت. همچنین اگر خوانندگان دانشمند ما این اقدام را بنظر احسن نگریستند، این کار در آینده هم ادامه پیدا خواهد کرد.

(مدیر)

آب: مجازاً فیض و عزت و رونق و خوبی، درخشندگی و تیزی تیغ، طرز و روش، طراوت و تازگی، روح و شراب خالص و شعرای خراسان از آب، مطلق رود جیحون نیت کنند.

آب آتش زده: اشک.

آب از چیزی بردن: خوار و بی اعتبار کردن.

آب از دریا می بخشد: یعنی از مال دیگری بخشش میکند بی آنکه از او اجازت بگیرد و اندیشهٔ بازپرس نمی دارد.

آب از دیده پاک کردن: دلاسا دادن.

آب اندام: زیبا تن و خوشرو و لطیف اندام.

آبای علوی: نه فلک یا هفت کواکب.

آب معنوی: استادان و معلمان و ادیبان.

آب به پرویزن پیمودن: حرکت لغو و کار بی فایده کردن.

آب بر آتش ریختن: فرو نشاندن و تسکین دادن فتنه و آشوب است.

آب بر چهره ریختن: رونق رفته باز آوردن.

آب به ریسمان بستن: تلاش بیجا نمودن در حصول آنچه میسر نباشد.

آب بسته: شیشه و آنرا آب خشک نیز خوانند، شیشه و آبگینه و بلور، یخ و تگرگ و ژاله، تیغ، خنجر، برف.

آب به گلویش فرو نمی رود: خست و بخل.

آب حسرت: آرزو و تمنا. استعمال این بالفظ در دیده و در دهان و در حلق بر سر آمده.

آب در جامهٔ کسی ریختن: سراسیمه و مضطرب گردانیدن.

آب در چیزی بودن: مغشوش و غیر خالص بودن چیزی، دغلی

آب در چیزی کردن : دغلی به کار بردن.

آب در هاون سودن : کار بیهوده کردن. مرتکب امری شدن که نتیجه نداشته باشد. کار ناممکن کردن.

آب دو دست : شخصی که بزرگ مجلس بود و آرایش صدر از او باشد. رسالت پناه [محمد ص].

آبرو به پای ریختن : عبارت از گریزانیدن و سرگشته و آواره کردن عاجز و درمانده گردانیدن.

آتش افروختن : فتنه و شورش انگیختن.

آتش بی دود : آفتاب. غضب. می. لعل و یاقوت. عقیق سرخ.

آتش زبان : تیز زبان. شخصی که تند و جلد حرف زند. شاعر فصیح کلام.

آتشکدهٔ بهرام : برج حمل.

آستین بالا زدن : مهیا شدن در کاری.

آستین بر گناه کشیدن : عفو کردن. گناه بخشیدن.

آسمان را با برو پوشیدن : پنهان ساختن امری که در نهایت ظهور بود.

آفتاب بر سر دیوار شدن : نزدیک رسیدن زمان. انتهای عمر و دولت.

آفتاب را به گز پیمودن : کوشش بی فایده نمودن.

آلوده دامن : گناهکار. فاسق. عاصی. بدنظر. فاجر. مردم نامتقید.

آوازه گشتن : شهره شدن. سرگشتن.

آهن جان : مرد سخت و سختی کش. دلاور.

آهوی شیرافکن : چشم محبوب. ساقی.

ابجد تجرید نبشتن : خود و مزاحمت

نفس بیرون آمدن و مجرد گشتن ، ترک خواهش و آرزو کردن از ما سوی الله مجرد گشتن .

ابرو به هم درکشیدن : خشم گرفتن ، بی دماغ شدن .

ابلق ایام : دنیا ، روزگار ، شب و روز .

ابن الصبح : خورشید ، حرام زاده .

ابن الوقت : شخصی که تنها بمقتضای وقت عمل کند و حقوق سابقه را مطلقاً در نظر ندارد ، شخصی که تنها بمقتضای وقت عمل و معامله نماید ، سابقه و لاحقه را مطلقاً در نظر ندارد .

از پوست بیرون آمدن : ترک تعلقات کردن .

از ته ریش گذشتن : فریب دادن .

از جا برآمدن : از حالت نیک به حالت بد رفتن .

از جا برآمدن : بی حوصلگی کردن .

از چشم افتادن : بی اعتبار بودن در نظر کسی ، از رتبه انداختن ، بی اعتبار شدن و کردن ، بی اعتبار شدن در نظر کسی .

از دست برآمدن : ممکن و میسر بودن

از دست رفتن : بی خودی ، بی اختیاری ، اضطراب کردن .

از دهان مار بیرون آمدن : راست که هیچ کجی در او نباشد

از سر سوزن بیرون شدن : بکمال سهولت در دفع چیزی .

از قیمت افتادن : از بها افتادن

از موم سنگ ساختن : کار عجیب و غریب کردن .

اسب افکن : مرد دلاور و بهادر که یکه و تنها در میان فوج غنیم تازد .

استخوان در گلو گرفتن : رنج و محنت کشیدن

اسفل السافلین : سفلی‌ترین طبقه دوزخ که زیر همه طبقات دوزخ است .

اشتر دل: بزدل، ترسنده، نامرد، بد دل، کینه دل، مردمی که این صفت داشته باشند.

اشتر گربه: چیزهای نامتوسط و نامناسب است، چنانکه شتر با گربه مناسبتی ندارد.

اصحاب منقل: یعنی یاران بمصاحبت که در زمستان بدور منقل حلقه زده می نشینند و از هر باب با هم حرف میزنند، مجازاً ارباب مشورت یاران بمصاحبت.

ام الارضین: مکه معظمه.

ام الکتاب: سورهٔ فاتحه، قران مجید، لوح محفوظ، آیات محکمات.

امروز فردا کردن: بحیله کسی را از سر وا کردن، دفع الوقت، تعلل.

انگشت بر حرف نهادن: عیب گرفتن، نکته گیری.

اهل نشست: تارک دنیا، گوشه نشین، درویشان تارک دنیا.

با تیغ و کفن آمدن: آمدن با کمال عجز و عذر خواهی. این در اصل عذر خواهی است که پیش سلاطین میکردند.

باد آور: چیزی که مفت و بی تعب بدست آید.

باد پر: شخصی که پیوسته حرف دلیرانه گوید لیکن کاری از او نیاید.

باد دست: مسرف، هرزه خرج، تلف کننده، کسی که مال را جلد خراب و پریشان کند.

باد سر: صاحب نخوت، گردنکش، متکبر.

باد عیسی: دم مسیح که بدان احیای موتی میکردند.

بازیچهٔ روم و زنگ: روزگار، مسخرهٔ شب و روز، مسخرهٔ روزگار.

باغ باغ: بسیار شگفته و خرم.

باغ سبز نمودن : وعده‌های دروغ کردن و فریب کردن .

بالا دست : صدر مجلس ، حریف غالب ، هر چیزی که نفاست تمام دارد .

به انگشت شمار کردن : سهولت حساب .

با هم شیر و شکر بودن : غایت محبت ، نهایت آمیزش و دوستی میان دو کس .

به بازار افتادن : فاش و رسوا شدن و کردن .

به بال دیگری پریدن : کارها به حمایت حامی از پیش بردن ، به حمایت دیگری کار کردن ، به زور و حمایت و مددگی کار کردن .

به چراغ رسیدن : رسیدن به دولت ، رسیدن به خدمت بزرگ .

بچه خونین : اشک چشم ، اشک گلگون ، اشک خونین .

به خاک افگندن : مظلوم و خوار کردن تظلم کردن ، بخواری و زاری افگندن .

بخت دندان خایی : طالع ناموافق ، بخت ناساعد .

به دست و دندان نگاه داشتن : محافظت کردن به جهد تمام .

بدگوهر : بد ذات ، بد اصل

بد مزگی : سردمهری میان دوستان .

بر افشاندن دست : رقص نمودن .

بر چشم گفتن : قبول کردن .

بر خر خود سوار شدن : به مکافات عمل خود گرفتار آمدن ، به پاداش کردار خود رسیدن .

بر خود گرفتن : پذیرفتن ، قبول کردن ، در خود جای دادن .

بر روی دریا پل بستن : امر محال کردن .

بر سر بازار نهادن : نهایت آشکارا کردن ، شهرت دادن .

بر سر شیر زرین نهادن : نهایت غلبه و افزونی کردن ، کمال قدرت و غلبه . بر شیر زرین نهادن

به زیر قلم داشتن : مطیع و منقاد داشتن ، مسخر و محکوم کردن .

به سر دویدن : دویدن بکمال سرعت و مبالغه کردن در آن

به گل گرفتن : خس پوش کردن مخفی نمودن .

بنیاد به آب بردن : بنیاد را استوار کردن

بنیاد بر یخ نهادن : بی مداری بی ثباتی

بوالفضول : یاوه گو

بوریا پوشی : کمال افلاس که برای پوشیدن غیر بوریا نباشد .

بوقلمون : کسیکه هر ساعت خود را برنگی وانماید ، دنیا و عالم است بسبب حوادث ، مجازاً : حربه ، نام مرغی که هر لحظه برنگ دگر نماید ، حربا .

بی دست و پا شدن : سراسیمه گردیدن ، از کار رفته .

بی دهن : کسی که بر سخن گفتن قدرت نداشته باشد .

بیرون افتادن : آشکارا کردن .

بیضه بر سر کسی شکستن : مغلوب ساختن کسی ، دومی رسوا نمودن .

به یک چشم دیدن : تفاوت نکردن در گدا و توانگر .

به یک قلم : تمام و مجموع به .

پا از حد بیرون بردن : از حد خود بیرون آمدن .

پا از گلیم دراز کردن : از حد خود بیرون آمدن .

پا به دور سر کسی گردانیدن : عاجز ساختن

پا در رکاب : مهیا بودن ، مستعد شدن شرابی که مایل بترشی شده باشد .

پا در گل : مقید ، گرفتار .

پا در هوا : چیز بی اصل ، هر چیز بی اصل عموماً و حروف خصوصاً .

پا سبز : دلیل ، رهنما ، مبارکی دلال ، شوم قدم .

پالغز : جرم ، زلت ، خطا .

پای از شادی بر زمین نرسیدن : خوشحالی مفرط ، نهایت خوشی ، نشاط بهم رسیدن .

پای کسی بر زمین آوردن : زبون ساختن ، بر زمین زدن .

پای نهادن بر چیزی : ترک کردن آن چیز .

پشت خم دادن : تواضع ، فروتنی .

پشت بر دیوار دادن : کمال قدرت و استظهار به چیزی .

پشت نمودن : روی برگردانیدن ، ترک دادن ، روگردان شدن ، گریختن .

پنبه در گوش : شخص غافل یعنی نشنو ، ناشنوا نه .

پنجه در پنجه آوردن : حریف کسی شدن .

پوستین دریدن : افشا نمودن راز .

پهلو تهی کردن : پرهیز کردن ، کناره نمودن از کاری و چیزی .

پیراهن کاغذی : روشنی صبح ، دادخواهی ، شعاع آفتاب ، روشنی صبح صادق ، دادخواهی مظلوم ، زیرا که در قدیم الایام متعارف بوده که مظلوم پیراهن کاغذی می پوشید که به مظلومیت شناخته شود و به پای علم داد یعنی علم عدل میرفت تا پادشاه داد او را از ظالم بستاند و او را کاغذی جامه نیز گویند .

پیش کسی ریش داشتن : حرمت ، اعتبار داشتن .

پیل را هندوستان یاد دادن : از روی مستی و شورش آوردن پیل را .

تباشیر صبح : روشنی اول صبح ، سفیدی اول صبح .

تخت روان : آسمان ، تخت حضرت سلیمان ، اسب و مرکوب خوش رفتار ، چاربستاره ،

نعش از بنات النعش.

ترک فلک: مریخ، آفتاب
ترک معربد.

تشنهٔ چیزی بودن: بسیار مشتاق
بودن، اشتیاق بر چیزی.

تلخ شدن خواب: ناخوش
و بی مزه شدن خواب.

تنگ حوصله: کسی که اشغال
بال در از تو اندک گردد، دون همت.

تنگ آمدن از چیزی: عاجز و
ملول شدن.

تنگ دست: مفلس، بی چیز
ممسک، بخیل، مسند کوچک پیشه
که کم بدست آید.

تنگ دل: ملول، ناخوش

ثانی اثنین: مثل، مانند،
نظیر.

جا گرم کردن: قرار گرفتن در
جای تا دیری، جای قرار گرفتن،
مراقبه رفتن.

جان بر میان بستن: آماده شدن
برای کاری.

جان در پای کسی ریختن: جان
در پای کسی افشاندن.

جان در یک قالب: کمال خلوص
که باتحاد و یگانگی گشته، در عرف
یک جان و دو قالب گویند،
نهایت مهر و محبت.

جوز بر گنبد انداختن: کارهای
بی حاصل کردن، حرکت لغو و بی حاصل،
گوز بر گنبد افشاندن.

جهان تباه کردن: خراب و
ویران کردن ملک.

چادر احرام: برف.

چار تکبیر زدن: ترک کلی
کردن، تبرای مطلق از ماسوا نمودن،
نماز جنازه که بعد از آن میت را وداع گویند،
ترک کردن همه چیز، نماز جنازه کردن
که در نماز جنازه چهار تکبیر
مقرر است.

اخبار فرهنگی و ادبی:

● دوازدهمین کنفرانس استادان فارسی هند (اجلاسیهٔ بین المللی) در ۲۸ – ۳۰ دسامبر سال ۱۹۸۹ در دانشگاه دهلی تشکیل گردید.

این کنفرانس، چنانکه مستحضر هستیم، هر سال در دانشگاه هندی برگزار میگردد. اولین مرتبه بود که دانشگاه دهلی اجازه داد اجلاسیهٔ بین المللی آن برگزار گردد. افتتاح کنندهٔ این نشست پرفسور ستیش چندرا، استاد نامدار تاریخ هند قرون وسطی و رئیس اسبق کمیسیون اعانهٔ دانشگاه های هند بود. در این کنفرانس که با حضور سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در هند جناب آقای ابراهیم رحیم پور، رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران جناب آقای محمد حسن شاهنگیان، نمایندگان دیگر از سفارت جمهوری اسلامی ایران و افغانستان شروع بکار کرد، استادان محترم زبان و ادبیات فارسی از جمهوری اسلامی ایران، افغانستان، شوروی (تاجیکستان) بنگلادیش و هلند که بدعوت انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی سراسر هند و کنفرانس مذکور، به هند تشریف آورده بودند حضور داشتند. بیشتر سخنرانان در این اجلاسیه به وضعیت کلیدی زبان و ادبیات فارسی اشاره نموده خواستار حراست از زبان و ادبیات فارسی درین سرزمین شدند. این کنفرانس تا سه روز ادامه پیدا کرد. در اجلاسیه های مختلف این کنفرانس، استادان فارسی از سراسر هند و حوزهٔ زبان فارسی در جهان مقالات ادبی و تاریخی و تحقیقی خود را قرائت کردند

شوروبحثهای پرمایه که پس از هر مقاله و در اطراف موضوع میشد نشان داد که پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند و خارج از هند نسبت به مسایل و تاریخ این زبان و ادبیاتش آشنایی کامل داشته، در تلاشند درباره بعضی جنبه های تاریخ ادبیات فارسی که تا کنون چنانچه باید روشن نیست، اظهار نظر کنند.

حضور و شرکت فعال جناب آقای استاد دکتر سید جعفر شهیدی، پرفسور دکتر اسلامی ندوشن، استاد دکتر اسماعیل حاکمی از ایران، آقای استاد عبدالله غفاروف، آقای محمد عاصموف، آقای روشن از تاجیکستان شوروی، آقای پرفسور کلیم سهسرامی از بنگلادش، جناب آقای استاد احمد جاوید، رئیس اسبق دانشگاه کابل از افغانستان جناب آقای دکتر حکیم الدین قریشی از هلند درین کنفرانس رونق بی حدی به رواز پهن نشست استادان زبان و ادبیات فارسی در هند داده بودند.

● دانشگاه دهلی در روز سی ام ژانویهٔ سال ۱۹۹۰ سمینار یک روزه ای را راجع به نثر معاصر فارسی تشکیل داد. در این سمینار استادان فارسی از سه دانشگاه مختلف در دهلی، دانشگاه دهلی، جامعهٔ ملیهٔ اسلامیه و دانشگاه جواهر لعل نهرو، شرکت کردند. جناب آقای محمد حسن شاهنگیان، رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران نه تنها در اولین اجلاسیهٔ این سمینار شرکت کردند بلکه سخنرانی بارزی درباره نثر معاصر ایراد فرمودند و ویژگیها و خصوصیات نثر معاصر فارسی بعد از انقلاب اسلامی را تشریح کردند.

● رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو از ۲۴ اوت سال ۱۹۹۰

مطابق با دوم شهریور ۱۳۶۹ نمایشگاه آثار هنرمندان هندی را ترتیب داد. آثار خطی سه تن از این هنرمندان بنامهای آقایان محمد یاسین، رضا زیدی و سرفراز زیدی به معرض نمایش گزارده شد. این نمایشگاه با حضور جمعی از هنرمندان و هنردوستان هندی و غیرهندی و همچنین برخی از مسئولین و همکاران نمایندگی های فرهنگی و سیاسی و دانشجوئی جمهوری اسلامی ایران و گروهی از خبرنگاران و منتقدین هنری هند توسط آقای تاندیو رئیس اداره هنرهای زیبای دولت هند افتتاح گردید. تعداد زیادی هنردوستان به تماشای آثار ارائه شده پرداختند و از این اقدام مفید تقدیر نمودند.

- از ۱۹ تا ۲۶ فوریه سال ۱۹۹۰ سیمناری درباره روش تحقیق وتدریس در زبان فارسی در دانشگاه دهلی برگزار گردید.

تقریباً سی نفر دانشمند و استاد زبان فارسی از دانشگاههای مختلف هند در این سیمنار شرکت کردند و تجربیات ومشاهدات خودشان در زمینه تحقیق وتدریس در زبان فارسی را با یکدیگر ردوبدل نموده، سعی کردند که در جدوجهدهای تحقیقی وتدریسی خود جدیدترین راه و روش را اتخاذ نمایند. دراین سیمنار حضور فعال رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بحثهائی درپیرامون موضوع سیمنار شوری مضاعف بخشید. در پایان سیمنار ضیافت شامی با افتخار دانشمندان محترم و استادان گرامی شرکت کننده در این سیمنار توسط رایزنی فرهنگی دولت جمهوری اسلامی ایران ترتیب داده شد.

- اولین سیمنار بررسی ونقد ادبیات معاصر ایران با شرکت بیش از ۴۰ نفر

از نویسندگان، ادبا، اندیشمندان، منتقدین و شعرای از پاکستان در سراسر ایران در تالار شهید آیت الله دستغیب در شیراز برگزار شد و تا سه روز ادامه پیدا کرد.

در جلسهٔ افتتاحیه سمینار آقای نادر کبوری، مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارسی که در آن معاونین وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی آقایان صباح زنگنه و کرمیان و جمعی از مسئولین دیگر حضور داشتند گزارشی از نحوه برگزاری سمینار و موضوعات مورد بحث در آن ارائه داد.

در جلسات مختلف این سمینار آقای احمد آرام پیرامون درست نویسی، محمد رضا رهگذر در رابطه با ده سال قصه جنگ، محسن سلیمان در خصوص عوامل رشد نویسندگان حرفه‌ای و دکتر مهر نور محمد خان از پاکستان به بحث پیرامون جایگاه ادبیات معاصر در شبه قارهٔ هند سخنرانی کردند. دکتر یعقوب آژند به مقایسه دو سبک قصه نویسی، مرتضی سرهنگی در خصوص ادبیات مقاومت در دفاع مقدس و نادر ابراهیمی در رابطه با تاریخچه فشرده ادبیات داستانی صحبت کردند. همچنین مصطفی رحمان دوست در خصوص موقعیت شعر کودکان در ادبیات معاصر، رضا سید حسینی در خصوص رمان امروز، مهدی حجوانی در رابطه تکنیک و محتوا در هنر، دکتر ابوالقاسم رادفر در مورد جایگاه ادبیات جهان، هدایت الله بهبودی در خصوص ادبیات مقاومت در جنگهای ایران و روس، قاسم علی پیرامون نشر داستان صحبت کردند. در سومین و آخرین روز سمینار دکتر صالح حسینی تحت عنوان نگرشی بر سبک‌ها و مکتب‌ها ی داستانی در ایران، علی موسوی

گرما رودی پیرامون نگاهی به شعر شمس آل احمد در خصوص قصه نویسی در ایران و تحلیل و نقد ترجمه در ادبیات جهان ، دکتر عباس علی رضائی درمورد ادبیات مقاومت و احمد عزیزی درمورد نیازهای ادبیات معاصر و دکتر قدم علی سرامی درباره رسالت ادبیات و مسئولیت ادبیات سخنرانی کردند .

● برای ما بسیار باعث افتخار و خوشحالی است که استاد گرامی و محقق نامدار ما جناب آقای پرفسور نذیر احمد به نخستین جایزه ادبی تاریخی دکتر محمود افشار (ایران) نایل آمدند . از طرف خدمتگاران و پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند به خدمت آن استاد ارجمند تبریکات صمیمانه را تقدیم می نمائیم و از خدای متعال مسئلت داریم که استاد گرامی را برای خدمات شایسته از زبان و ادبیات فارسی با سلامتی بهداشت از همه آفات نگهدارد .

شایسته میدانیم که از مقامات ارشد موقوفات دکتر محمود افشار تقدیر نمائیم که انها با انتخاب استاد گرامی جناب آقای پرفسور نذیر احمد برای این جایزه وقیع خدمات ارزنده دانشمندان هندی در زمینه زبان و ادبیات فارسی را اولین مرتبه رسما شناخته اند . امیدواریم که اعطای این جایزه به استاد و دانشمند معروف هندی باعث تشویق استادان و دانشمندان دیگری هم خواهد شد که با توجه و علاقمندی زیادی درین زمینه کارهای ادبی و تحقیقی خودشان را ادامه دهند .

جلسه‌ای که جایزهٔ مذکور در آن به استاد نامبرده اعطا گردید، در روز ۲۸ آذرماه ۱۳۶۸ ش بریاست جناب استاد محیط طباطبائی برگزار گردید. جناب آقای دکتر ایرج فاضل، رئیس شورای تولیت موقوفات دکتر محمود افشار و وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی جمهوری اسلامی ایران، با سخنان خود این جلسه را گشایش دادند. جناب استاد دکتر سید جعفر شهیدی دربارهٔ هدف موقوفه و جوایز آن توضیحاتی ایراد فرمودند. سپس جناب آقای دکتر محمد حسن مشایخ فریدنی دربارهٔ هندوستان: قلمرو تاریخی زبان فارسی اظهاراتی ابراز داشتند و جناب آقای عزیزالدین عثمانی، دبیر اول (امور فرهنگی) سفارت هند در ایران سرگذشت خدمات علمی استاد نذیر احمد را اظهار کردند و جناب آقای محمد محیط طباطبائی رئیس این جلسه جایزه و منشور آن را به استاد محترم اعطا فرمودند و این جلسه با اظهار تشکر از استاد نذیر احمد بپایان رسید.

معرفی کتاب:

اسم کتاب: نگاهی به جغرافیای هند قرون وسطی (سه جلد)

مؤلف: پرفسور محمد اظهر انصاری

مقدمه و ترتیب: پرفسور جاوید اشرف و آقای تسنیم احمد

ناشر: ادارهٔ ادبیات دهلی، ۲۰۰۹، کوچهٔ قاسم جان، دهلی ۱۱۰۰۰۶

سال نشر: ۱۹۸۹ م

بها: جلد اول: ۸۰ روپیه، جلد دوم: ۱۰۰ روپیه، جلد سوم: ۱۲۵ روپیه

کتابی است در سه جلد که پرفسور محمد اظهر انصاری آن را تألیف نموده و دو نفر شاگرد ارجمند مؤلف پرفسور جاوید اشرف، دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو و آقای تسنیم احمد، شورای تحقیقات تاریخی هند، دهلی نو آن را ترتیب داده مقدمه ای تاریخی برای هر سه جلد نوشته اند.

پرفسور محمد اظهر انصاری استاد و دانشمند معروف رشتهٔ تاریخ هند

قرون وسطی بعد از تکمیل تحصیلات خود در رشتهٔ تاریخ از دانشگاه اله آباد در خود دانشگاه اله آباد، جامعهٔ ملیهٔ اسلامیه و سپس در دانشگاه جواهر لعل نهرو به تدریس تاریخ پرداخت و بعد از خدمات شایانی سی ساله در همین رشته وی حالا بازنشسته شده است.

پرفسور انصاری اولین مرتبه تاریخ جغرافیای هند قرون وسطی را از قرن هشتم تا نوزدهم میلادی) از سی و چهار مأخذ ترکی، عربی و فارسی ترتیب داده است. برای ما پاسداران فارسی و خدمتگاران به زبان و ادبیات فارسی باعث خوشوقتی است که بیشتر مآخذ مؤلف درین کتاب بزبان فارسی است، باید یادآور شد که علاوه بر تاریخ و ادبیات و آثاری مربوط به رشته های گوناگون علوم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و غیره جغرافیای هند قرون وسطی هم بزبان فارسی حفظ و به نسلهای امروزی منتقل شده است، برای شناسایی بهتر این تألیف پرفسور اظهر انصاری باید اسامی مآخذ او را در زیر بیاوریم:

جلد اول:

۱- کتاب الهند: البیرونی

۲- مسالک الابصار فی ممالک الامصار: شهاب الدین العمری

۳- رحله: ابن بطوطه

۴- ظفر الواله: عبدالله محمد المکی الآصفی الالوغ خانی حاجی الدبیر

۵- توزک بابری: بابر پادشاه تیموری هند.

جلد دوم :

۱- طبقات ناصری : منهاج سراج .

۲- تاریخ فیروزشاهی : ضیاءالدین برنی .

۳- تاریخ فیروزشاهی : شمس سراج عفیف .

۴- انشای ماهرو : عین الملک .

۵- تاریخ اکبری (تاریخ قندهاری) : محمدعارف قندهاری .

۶- تاریخ قطبی : حسینی .

۷- آئین اکبری : ابوالفضل .

۸- هفت اقلیم : امین احمد رازی .

۹- لطایف فیاضی : نورالدین .

۱۰- منتخب التواریخ : عبدالقادر بدایونی .

۱۱- توزک جهانگیری : جهانگیر بادشاه تیموری هند .

۱۲- اقبال نامهٔ جهانگیری : معتمدخان بخشی .

۱۳- ذخیرة الخوانین : شیخ فرید .

۱۴- تاریخ داؤدی : عبدالله .

جلد سوم :

۱- پادشاه نامه : محمد امین قزوینی .

۲- چهار چمن : چندر بهان برهمن .

۳- عمل صالح : محمد صالح کنبوه .

۴- منتخب اللباب : خافی خان.
۵- تاریخ هند : رستم علی.
۶- تاریخ بهادر شاهی : خوشحال رای
۷- سفرنامه مخلص : آنند رام مخلص.
۸- لب التواریخ : رای بند رابن.
۹- حدیقة الاقالیم : مرتضی حسینی.
۱۰- مرآت احمدی : علی محمد خان
۱۱- ریاض السلاطین : غلام حسین زید پوری
۱۲- خلاصة التواریخ : سجان رای.
۱۳- مجموعهٔ فیض : بسنت لال.
۱۴- مجموعهٔ خطوط تاریخی : نامعلوم
۱۵- مرقع دهلی : قلی خان.

چنانکه از فهرست بالای ۴۴ مأخذ کتاب بدست می آید این کتاب دارای اهمیت فراوانی است که دران تعداد زیادی مأخذ مربوط مورد استفاده قرار گرفته است. باید عرض شود که بعضی ازین مآخذ مؤلف تاکنون چاپ نشده است و همچنین میتوان گفت که این فهرست کامل آثاری مربوط بجغرافیای هند قرون وسطی نیست. علاوه براین منابع و مآخذ، آثاری دیگر هم وجود دارد که دارای اطلاعات مفید و معتبر درباره جغرافیای هند میباشند و در اینجا تنها به تذکره های شعرا و ادبا و عرفا اشاره میشود که اطلاعاتی بارز درباره جغرافیای هند در آنها گنجانده شده و در این کتاب از آنها استفاده نشده است.

مؤلف این کتاب تنها اقتباساتی مربوط به جغرافیای هند راکه شامل حقایقی درباره زندگانی اقتصادی، فرهنگی و باستانشناسی است، گردآورده است. بجز این اقتباسات بزبان فارسی است و در آخر جلد دوم و سوم ضمیمه شده است. بدیهی است که پرفسور محمد اظهر انصاری برای اخذ مطالب خود لازم بود مأخذ خود را از اول تا آخر مورد مطالعه قرار دهد و اطلاعات مطلوب را که در سراسر اثری در لابلای صفحات مختلف قرار دارد، جمع آوری نماید. مؤلف این کار مشکل را با دقت و توجه زیادی و به نحو شایسته ای انجام داده است و بار دیگر باثبات رسانده است که اگر میخواهیم جنبه های مختلف و معتبر زندگانی قرون وسطی را روشن سازیم به منابع و مآخذ بزبان فارسی باید رجوع کنیم و در نتیجه سر و صورت حقیقی و دقیق آن دوره را ترسیم کنیم.

پرفسور جاوید اشرف و آقای تنسیم احمد خلاصه اقتباسات فارسی را بزبان انگلیسی برگردانده اند. مقدمهٔ این دو نفر دانشمند به هر سه جلد از لحاظ تاریخ و جغرافیا و تاریخ اجتماعی هند باید مورد توجه قرار گیرد. بعضی عقایدی مربوط به این موضوع که قبلاً شایع بود. نظر به نتایجی که با چاپ این کتاب بدست آمده، در مقدمه مورد تکذیب قرار گرفته و حقیقت حال روشن ساخته شده است. دربارهٔ بعضی محصولات هند که فکر میکردند از خارج وارد به هند است، معلوم شده است که از محصولات هند میباشد و از اینجا به کشورهای خارجی صادر گردیده است. در این ضمن گفته میشود که پرتغالی ها ذرت را دوران قرن هفدهم میلادی به هند آوردند. این عقیدهٔ اروپایی ها را همه باور میکنند، کسی به آن اطلاعی که برنی در تاریخ فیروزشاهی داده توجه نکرد.

در آن کتاب قرن چاردهم آمده که ذرت در آن زمان یکی از محصولات هندی بوده و ابن بطوطه در رحله از برلی تصدیق میکند.

خلاصه اینکه کتاب مورد نظر تاریخی و جالب و معتبر مساعی هندیهای قرون وسطی برای پیشرفت کشت و کار، توجه به کندن کانالها، شخم کاری، رد و بدل انواع مختلف محصولات بویژه میوه های خشک در بین کشورهای همسایه و توجه به پروراندن نسل های جانوران خانگی و شکاری، آبادانی شهرها، جاده ها طرح ریزی شهرها، شهرکده ها و روستا های جدید، ساختمان های مختلف نهادن باغها و چمن زارها و غیره میباشد.

مؤلف اقتباسات مآخذ فارسی را به ترتیب تاریخ و زمان تألیف آنها گرد آورده، بنابراین تاریخ تحولاتی را که در نثر فارسی در هند بوجود آمده میتوان از این اقتباسات مشخص ساخت. بعلاوه از بیشتر این اقتباسات بدست می آید که نویسندگان فارسی در هند از لغات هندی زیاد استفاده کرده اند و آنها را به آثار فارسی خود آنرا دانه گنجانده اند ولی این روش نویسندگان در زمان تیموریان هندی تا حدی تغییر یافته بود و علتش اینست که تعداد زیاد نویسنده گان این دوره ایرانی الاصل بودند و غالباً سعی کردند اصالت فارسی را حفظ کنند و در نتیجه لغات و ترکیبات هندی در آثار آنها یا نیست و یا اگر هست بسیار نادر است.

با چاپ این کتاب باید خوشحال شد زیرا که این کتاب آشکار میسازد که حداقل مؤرخین عصر ما متحضر هستند که برای شناسائی و بررسی معقول اوضاع مختلف هند قرون وسطی مطالعه عمیق آثاری به فارسی

ناگزیر است؛ همین ناگزیری فارسی در تاریخ هند باعث حفظ این زبان در هند و بقای آن در آینده خواهد شد.

قطعهٔ تاریخ ارتحال آیة الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی

بسم الله الرحمن الرحیم

فاتحه باب الف لام میم

مرعشی آن نایب صاحب زمان   حجت اسلام و شریعت مدار
سید عالی نسب و پاکذات   بحر قدس راست در شاهوار
رخت سفر بسته ز دنیای دون   گشت به دار ابدی رهسپار
طایر روحش چو به پرواز شد   در حرم خلد گرفته قرار
پیرهن فقه شده چاک چاک   شرع پیمبر بغمش سوگوار
سجده گزار ره تسلیم و امر   متقی و زاهد و شب زنده دار
دانش و فکر و خرد و آگهی   گشت ز خود رفته و حیرت شکار
راه نورد ره عرفان را   بود وجودش شجر سایه دار
عالم و دانا و حکیم و خبیر   عبقری و نابغهٔ روزگار
زنده جاوید شده مرعشی   مکتبه‌ای هست ازو یادگار
حاصل او گشت کتب را شمار   ضرب چو صد را بزنی در هزار
از لغت الجنة للمتقین   گفت بغفران جبین کردگار
هفت چو بگذشت ز ماه صفر   روح روان گشت بدارالقرار
بود سن هجری خیر الانام   یازده و چار صد و یک هزار

۱۴۱۱ھ

سید محمود حسن قیصر امروهوی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی
سفارت جمهوری اسلامی ایران
دهلی نو

۱- پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند (ج ۱) ۱۴۰۶ھ، بهاء: ۵۰ روپیهٔ هندی

۲- پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند (ج ۲) ۱۴۰۶ھ، بهاء: ۵۰ روپیهٔ هندی

۳- عصمت نامه یا داستان لورک و مینا، تحقیق پرفسور سید امیر حسن عابدی، ۱۴۰۶ھ، بهاء: ۴۰ روپیهٔ هندی

۴- فهرست نسخه های خطی فارسی، کتابخانهٔ ندوة العلماء، لکهنو، ۱۹۸۶م بهاء: ۲۰۰ روپیهٔ هندی

۵- فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانهٔ حمیدیهٔ بهوپال، ۱۹۸۶م، بهاء: ۱۰۰ روپیهٔ هندی

۶- فهرست نسخه های خطی عربی کتابخانهٔ ندوة العلماء، لکهنو، ۱۴۰۶ھ بهاء: ۲۰۰ روپیه هندی

۷- فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ راجه محمود آباد، لکهنو، ۱۴۰۸ھ بهاء: ۲۰۰ روپیه هندی

۸- غزلیات حافظ، بر اساس نسخهٔ مورخ ۸۱۳ھ، ترتیب پرفسور نذیر احمد، ۱۴۰۹ھ، بهاء: ۶۰ روپیهٔ هندی

۹- دیوان حافظ بر اساس نسخهٔ مورخ ۸۱۸ھ، ترتیب پرفسور نذیر احمد ۱۴۰۹ھ، بهاء: ۱۲۰ روپیه

۱۰- فهرست نسخه های خطی و چاپی دیوان حافظ در هند، ترتیب دکتر شریف حسین قاسمی، ۱۴۰۹ھ، بهاء: ۱۰۰ روپیه هندی.

QAND-E-PARSI is published by
The Office of the Cultural Counsellor,
Embassy of the Islamic Republic of Iran,
18, Tilak Marg, New Delhi-110 001. ✆ 338 3232-4

Composed by: **Abdur Rehman Qureshi**
Printed at: **Presswoks**
30, Truck Parking Centre, Mall Road, Delhi - 110 054